

سپاس از جهاندار پیروزگر
کز اویست پیدا به گیتی هنر



به مناسبت نصب و رونمایی تندیس مرد مفرغی شمی در میدان الیما

شهرداری و شورای اسلامی دوره پنجم شهر ایزده

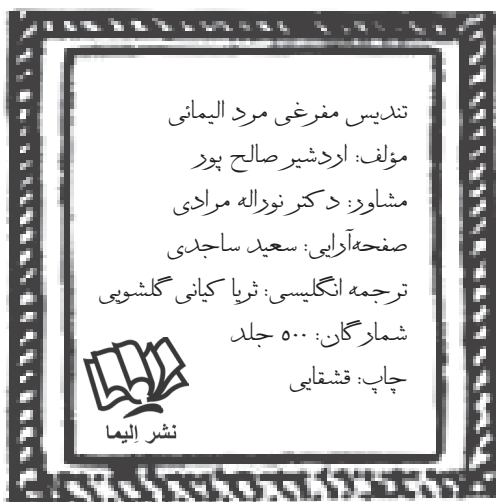
۱۳۹۸



شهرداری ایزده



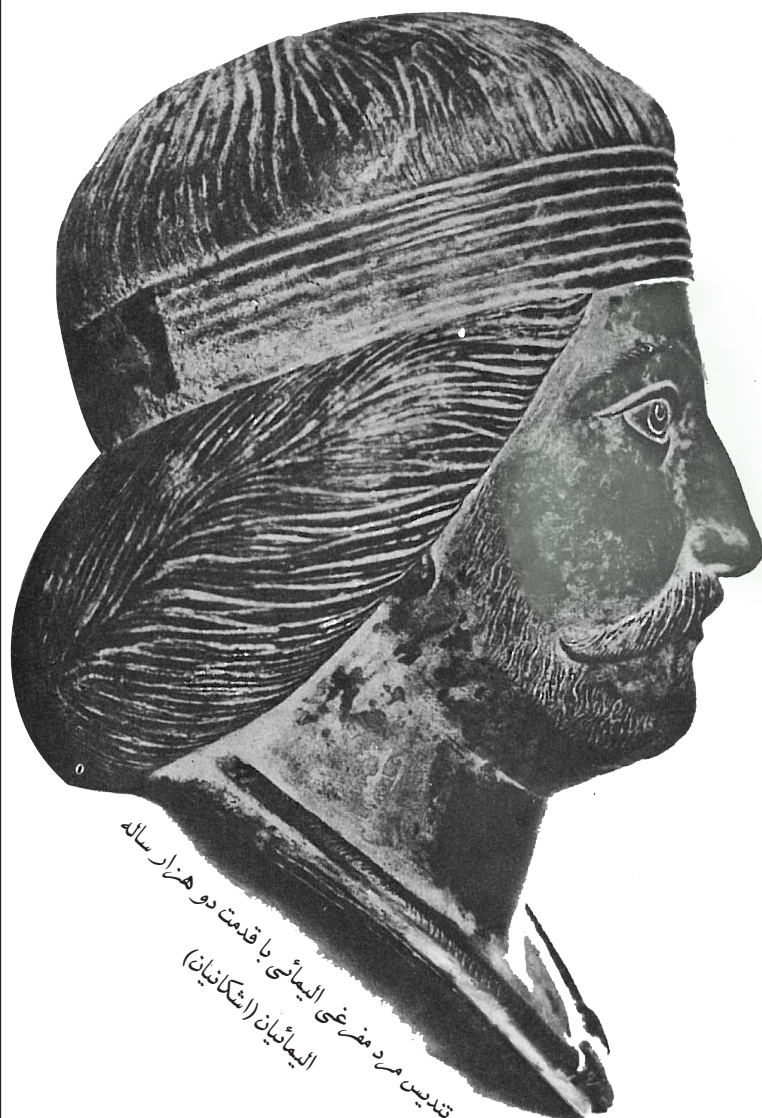
سرشنامه : صالح پور، اردشیر، ۱۳۳۶
عنوان و نام پدیدآور : تندیس مرغی شعی (الیمّا) / اردشیر صالح پور
مشخصات نشر : تهران، الیمّا، ۱۳۹۸
مشخصات ظاهری : ۱۹۲ ص: مصور، نقشه
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۰۰۴-۳۰۵۹-۰۰
وضعیت فهرستی نویسی : فیپا
یادداشت : Bronze Stataue of Shami : ص.ع به انگلیسی
موضوع : پیکر تراشی اشکانی با مفرغ - ایران
موضوع : نقش برجسته‌های اشکانی (الیمایی)
ردیف بنی کنگره : ۱۳۹۳ ق. ۲ ص / ۹۸۳ NB
ردیف بنی دیوبی : ۷۲۲ / ۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۵۳۷۷۹



تندیس مفرغی مرد الیمائی
مؤلف: اردشیر صالح پور
مشاور: دکتر نوراله مرادی
صفحه‌آرایی: سعید ساحدی
ترجمه انگلیسی: ثریا کیانی گلشویی
شمارگان: ۵۰۰ جلد
چاپ: قشقایی



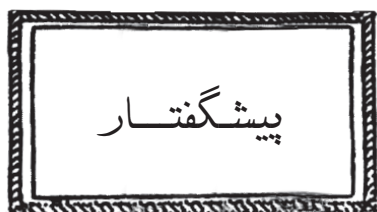
نشر الیمّا



تندیس مرد مفرغی الیمائی با قدمت دو هزار ساله
الیمائی (اشکانیان)

صورت مجلس

- ۱۳ الیمائیان کیستند و سرزمین الیمائید کجاست؟
- ۲۹ الیمائیان و عیلام باستان
- ۴۵ الیمائیان و سلوکیان
- ۵۹ الیمائیان و اشکانیان (پارتیان)
- ۷۱ سلسله و دودمان الیمائی (فرمانروایان الیمائی)
- ۸۳ سکه‌های الیمائی
- ۱۰۱ فرهنگ و هنر الیمائی
- ۱۲۱ نقش برجسته‌های الیمائی (نگارنده‌های الیمائی)
- ۱۳۱ تندیس مفرغی مرد الیمائی شمی
- ۱۵۱ متالورژی تندیس مرد الیمائی شمی
- ۱۵۷ کشف تندیس مرد الیمائی در شمی
- ۱۶۷ هویت تندیس



...هنگامی که برای نخستین بار در کتابهای درسی تصویر تندیس مرد مفرغی با عنوان «مجسمه اشکانی» به چاپ رسید، ما دانش آموزان المیری^۱ احساس ویژه‌ای پیدا کردیم، گوئی پیوند و ارتباطمان با تاریخ برقرار شد. زیرا که می‌دانستیم این مجسمه با همان هیبت عظیم، قد بلند و نگاه اسطوره‌ای‌اش متعلق به ما و شهر ما و روستای شمی است که گذشته پرافتخار و باشکوه نیاکان این دیار را بازگو می‌کند و اینکه بالاخره پس از تحقیرهای سیاسی و اجتماعی بسیار و انزوای بختیاری در دوره پهلوی ما نیز سهم و منزلتی در تاریخ یافته و بخشی از هویت و حیات ما نیز در لابلای اوراق تاریخ و کتب درسی رقم خوره است، اگرچه در ذیل مطلب هیچ اشاره‌ای نه به شمی شده بود و نه نامی از ایزده و المیر به میان آمده بود، اما این تعلق و وابستگی انکارناپذیر بود و هرگاه در مدرسه کتابهای تاریخ را ورق می‌زدیم ناخودآگاه به گاه تورق، انگشتان کوچکمان بر این صفحه توقفی می‌کرد و شکوه تصویر ما را به خود معطوف

۱- المیر نام قدیم شهر ایزده پایتخت اتابکان لر، با نام امیر سلطان اتابک افراسیاب نصرالدین

می‌داشت، تندیس مردی با پاهای استوار و شلواری که بی‌شبهات به دبیت^۱ بود، با همان موهای انبوه و چشمانی نافذ که بی‌هیچ تاج و دیهیمی به انسان خیره می‌شد و بی‌آنکه چون شاهان و امیران خود را با آرایه‌ها و پیرایه‌های بسیار آراسته باشد، ایستاده بود و همین سادگی بیشتر بر ابهت او می‌افزود. اما دریغ که یک‌دست نداشت. اگر چه فقدان یک‌دست هرگز از وجاهت او نمی‌کاست.

شبهات عجیبی بین این تندیس و مردان بختیاری وجود داشت. گاه از فرط نگاه مداوم و مشاهدهٔ بسیار این نگرانی به دنیای کودکانه ما حلول می‌کرد که چرا این مجسمه یک دست ندارد، چه بلایی سر دستش آمده و این دست جدا افتاده از تن و پیکر کجاست؟ آیا به سرقت رفته و یا هنوز مدفون است و همواره در خیال و رویاهای خود سرنوشت دست گمشده را دنبال می‌کردیم.^۲

آن زمان ایزد در بن بست جغرافیای ایران قرار داشت و رژیم و حکومت هم به دلیل مخالفت‌های بختیار بها و رضا شاه و مبارزات حق طلبانه آنان چندان توجهی به اقلیم بختیاری نداشت و سختگیری‌های بسیاری را بر خوانین و بزرگان و کلانتران ایل اعمال می‌داشت، گوئی تعمّدی بر محرومیت و فراموشی آنان در دستور کار بود.

اما کشف ناگهانی این تندیس باشکوه، علیرغم میل دولت پهلوی، توجه همگان را دیگر بار به بختیاری معطوف می‌داشت و این امر درست یکسال پس از اعدام، زندان، شکنجه و تبعید بزرگان بختیاری در مبارزه با رژیم پهلوی بود. گوئی اگر مردانی به خاک می‌خفتند، حالا مردی دیگر از این دیار کهن سر از خاک برداشته بود.^۳

۱- شلوار محلی مردان بختیاری

۲- آن زمان در افواه و عوام شایعه شده بود که زن دین علی‌بیک یک دست مجسمه را برای خود برداشته است زیرا مجسمه چند ماهی در منزل آنان بوده است.

۳- در سال ۱۳۱۳ خورشیدی بسیاری از بزرگان بختیاری توسط رضاشاه تیرباران و در ۱۳ فروردین همان سال سردار اسعد در زندان قصر، با شکنجه و تزریق آمپول آرسینک به قتل رسید.



سرانجام هنگامی که در مدرسه درس تاریخمان به اشکانیان رسیده بود. پدرم که خود از ایل مردان و معتمدین محلی بود و امر نظارت بر حمل تندیس مکشوفه را به عهده داشت. خاطره کشف و چگونگی آن را برایم توضیح داد. او گفت که پس از اجرای حکم «تخته قاپو» عشایر «شمی» که عمدتاً از طایفه «بویری» بودند مجبور به اقامت و اسکان اجباری شدند. اهالی که قصد ساختن خانه را به گاه پائیز در گرمسیر داشتند کلنگ یکی از اهالی هنگام پی‌افکنی ساختمان و جستجوی آجرهائی که در محل یافت می‌شد به شکم مجسمه اصابت کرده و کنجکاوی و اشتیاق او موجب پیدائی این مجسمه گردیده است.

پدر همچنین برایم روایت کرد که چگونه آن زمان با چوب درختان بلوط (جیوه) در حالیکه با طنابهای پهن «وریس» و شاخه‌های درخت «چهارچوبی» را به عنوان تخت‌روان با لطف «آداراب بویری» بزرگ طایفه آماده و حمل تندیس به شکل پیاده در حالیکه مردان آنرا به دوش داشتند از پیچ و خم‌های شمی تا شهر ایزده حمل نموده و سپس با سرپرستی «آمحمد جواد درگاهی» و جمعی از بزرگان شهر به دین علی بیک معین نایب و مأمور انتظامی وقت تحویل داده شده و سپس به تهران اعزام شده است.

طی سالیان دیگر نیز تصویر تندیس مرد مفرغی شمی زینت‌بخش کتب مختلف تاریخی گردید اما به ندرت از خاستگاه آن سخنی به میان آورده می‌شد و همواره با نام «مرد پارتی» «مرد اشکانی» معرفی و هرگز گفته نمی‌شد که ایزده و شمی کجاست و این شخص کیست؟ و همین امر نگرانی و تعلق بیشتر کودکانه ما را بر می‌انگیخت.



پدر بعدها که به تهران آمد روزی او را به لطف و مساعدت «جعفر مهرکیان» باستان‌شناس شیفته‌ایده به موزه ایران باستان بردیم و با دیدن تندیس «مرد شمی» آن خاطره‌ها در او زنده شد و اشک حسرت و غرور در چشمانش حلقه زد. زیرا قد برافراخته‌ی مرد شمی یک سر و گردن از باقی اشیاء و تندیس‌های موزه ایران باستان بالاتر بود و این سند افتخار اگرچه گمنام ولی غرور هر شهروند ایده‌ای را بیدار می‌کرد این اثر هنوز هم بزرگترین تندیس و باعث افتخار ایران زمین است خود من هم اکنون، هر بار که به موزه ایران باستان می‌روم نسبت و رابطه‌ای خاص با این تندیس برقرار می‌سازم. حَسَب این اشتیاق در سال ۱۳۸۳ فیلمی درباره آن ساختم که از تلویزیون پخش شد و در کتابخانه‌ام تندیس کوچک مولاژ شده او را قرار داده‌ام و کف اطلاق پذیرائی خانه‌امان مزین به فرشی با نقش مرد شمی است. پسر کوچکم «سیاوش» به این تندیس علاقه‌ای خاص دارد و در مهدکودک به شکلی تندیس مرد شمی را نقاشی کرده و او را «عمو شمی» خطاب می‌کند و همواره چون کودکی من و همه بچه‌های ایده علاقه خاصی به پیکره و عکسهای این تندیس دارد. چرا که این اثر بخشی از هویت و تاریخ باستانی شهر ما را بازگو می‌کند.

مولاژ تندیس چند سال پیش از سوی سازمان میراث فرهنگی به نمایشگاه‌های اروپایی و آسیائی رفت و با استقبال خارجیان مواجه شد. هنر و تمدن افتخارآمیز ایران همواره مایه مباهات است. سپس این تندیس زینت‌بخش نمایشگاه هنر و فرهنگ ایران در آسیا و کشور کره جنوبی گردید.

و امروزه خوشحالیم که پس از تلاش‌های اولیه و ساخت این تندیس در دوره سوم شورای اسلامی شهر، اکنون به کوشش و پیگیری شورای اسلامی دوره پنجم و شهرداری ایده، سرانجام تندیس مرد شمی در ابعادی چشمگیر و بزرگ در میدانی که به مسیر جاده‌ی روستای شمی که در ۴۵ کیلومتری ایده



قرار دارد، نصب شده و به نام میدان «الیمّا» که نامش را از ادوار تاریخی این ولایت به گاه اشکانیان گرفته است، مزین گردیده تا بخشی از هویت و تاریخ دو هزار ساله‌ی این دیار را پیرو روند هویت بخشی فرهنگی سیمای شهری به انجام رساند.

ایده کهن شهری باستانی است و سابقهٔ مدّنیّت و شهرنشینی آن به ادوار مختلف تاریخی سه هزار ساله می‌رسد. وجود معابد، سنگ‌نگاره‌ها و نگارندها این سابقه را گواهی می‌دهد و تندیس بی‌نظیر الیمایی نیز از آن شمار است.

تندیس مرد شمی نه «اشکانی» نه سلوکی بلکه «الیمایی» است و الیمائیان ساکنان حقیقی و اولیه این سرزمین بودند که احتمالاً تبار آنان به قوم بختیاری و عیلامیان باستان می‌رسد. آنان اگرچه هم‌عصر اشکانیان و سلوکیان بودند اما همواره استقلال محلی و منطقه‌ای و مختصات فرهنگی و اجتماعی خود را حفظ کرده و با اعتقادات راسخ به باورهای مذهبی احترام می‌گذاشتند.

تندیس «مرد مفرغی الیمایی» اکنون پس از ۸۴ سال از کشف آن و مطالعات باستان‌شناختی در ایده برپا گردیده تا با استقرار خود در دشت مالمیر شانه به شانهٔ کوه‌های سرافراز «مُنکشت» و «کَلگَرْد» به مسافران، رهگذران و شهروندان این دیار قدمت کهن خود را یادآور شود.

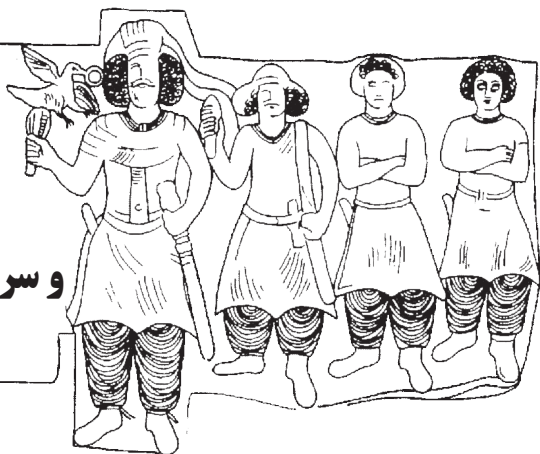
این حضور را به فال نیک گرفته و امیدواریم نصب این تندیس سرآغاز کاوشها و پژوهشهای بیشتری برای شناخت هر چه بیشتر فرهنگ و تمدن این دیار کهن و زمینه گردشگری فرهنگی باشد.

در فرجام سخن لازم است تا از اهتمام اعضای شورای اسلامی دوره ی پنجم شهر ایزه آقایان سید مهدی موسوی ده موردی، غلام اسماعیل وندی، خدارحم رشیدی اوندی، ایمان داودی زیلاوی، داود اسماعیل پور، روزبه حیدری، کوروش مرادی و همچنین از تلاش و پیگیری مهندس غلام حسین اسدی زاده شهردار ایزه و مردم فرهنگ دوست این شهر کمال سپاسگزاری خود را اعلام نمایم.

اردشیر صالح پور

اسفند ۱۳۹۸

اليمايان كيستند
و سرزمين اليمائيد كجاست؟



از ایشان به جز نام نشنیده‌ام نه در نامه‌ی خسروان دیده‌ام
(شاهنامه فردوسی)

متأسفانه اطلاعات دقیق تاریخی از الیمائیان در دسترس نیست و کمتر از این قوم به وضوح و روشنی سخن رفته است. به نظر می‌آید امروزه نیز هم‌چنان که نام ایزده و جغرافیای باستانی و سوابق تاریخی آن در هاله‌ای از ابهام و فراموشی قرار دارد، الیمائیان نیز در غبار دوران گم شده و هم‌چنان گمنام و دیرآشنا باقی مانده‌اند.

والتر هینتس^۱ ایران‌شناس بزرگ در مقدمه کتاب خود تحت عنوان «دنیای گمشده عیلام» در خصوص عیلامیان اشارتی دارد که بی‌شباهت به سرگذشت الیمائیان نیست:

عیلام فقط با ا کراه، شدیداً به آشکار کردن اسرار خود رضایت می‌دهد.
(هینتس ۱۳۷۶ ص ۱۱)

زیستگاههای کوهستانی و کوههای سرکش و صعب‌العبور یکی از مهمترین موانعی است که مانع از ارتباط هرچه بیشتر مورخان با این قوم کوه‌زیست گردیده

۱- Hinz, Walther



است. پس کمتر از آن سخن ساز کرده‌اند. از دیگر سو تقارن حیات سیاسی این قوم با دولت قدرتمند اشکانیان که قریب به ۵۰۰ سال بر ایران حکومت راندند همواره این سلسلهٔ مقتدر کوچک را تحت سیطرهٔ و اقتدار سیاسی خود قرار داده و حضور آنان را همپوشانی کرده است. اما کشف سکه‌های بی‌شمار الیمائی و سالشمار تاریخی و محل ضرب و ذکر اسامی دقیق شاهان این سلسله هم آگاهی و شناخت بیشتری را از این قوم بر ما آشکار ساخته و هم تفاوت این قوم را با هم-عصران خود یعنی «سلوکیان» و «پارتیان» بیشتر متمایز نموده است.

اگرچه منابع انحصاری مکتوبی با این عنوان در تاریخ بر جای نمانده اما در کنار منابع سلوکی و اشکانی به طور اجتناب‌ناپذیری همواره به حضور الیمائیان و سرزمین و قلمرو آنان و نیز حوادث مرتبط، آشکارا سخن به میان آمده است. هم‌چنین کشف تندیس‌ها و یافته‌های باستان‌شناسی در دوران اخیر ما را با اطلاعات تازه‌تری از این قوم و سرزمین آشناتر می‌سازد. اما مهم‌تر از همه حضور سنگ-نگاره‌ها و نقش برجسته‌های الیمائی در «خونگ نوروژی» «خونگ یارعلی‌وند» «خونگ کمالوند» نگار کند «شیوند» «تنگ بُتان شیمبار» «بردُبت، کوه تینا در چلووار» و «تنگ سروک» در مناطق کوهستانی حوالی بهبهان و بختیاری و به ویژه ایذه کنونی قطعیت ماجرا را تثبیت می‌کند.

در کتاب تاریخ ایران (پژوهش دانشگاه کمبریج) به سر دودمانهای کوچک پارس» «الومائیس» و «خاراسن» اشاره شده است^۱ که تحت سیادت سلوکیان و سپس مدتی زیر فرمان اشکانیان حکومت رانده‌اند. (کمبریج ۱۳۸۳ - ص ۱۰۰) اما هنگامی که به طور ویژه به سراغ آنان می‌رویم منابع دیگر به طور کلی ما را

۱- دیاکونف ایران‌شناس روسی نیز در کتاب خود (تاریخ ایران باستان ترجمه روحی ارباب، انتشارات علمی فرهنگی ۱۳۸۰، صفحه ۱۴) به سلاطین کوچک و نیمه مستقل الیمائید - پرسیدها (پارس‌ها) و میسین‌ها (خاراسنی) اشاره می‌کند.



ناامید می‌کنند و ناگزیر به مراجعه سکه‌ها می‌شویم. سکه‌ها بهترین مدرک و منبعی هستند که می‌توانند رواج قدرت حکومتها را با قید ضرب آنان و مضامین حک شده پرده از نقاب برداشته و حقایق تردیدناپذیری را بر ما روشن سازند. از این روی به کمک سکه‌ها و ارزیابی نقش و نقوش آنان ضعف‌های منابع مکتوب تاریخی کامل می‌شود و با تطبیق و مشابیهت‌های تاریخی نتایج تازه‌ای حاصل می‌آید و در خصوص «الیمائی‌ان» شناسائی و تجزیه و تحلیل صدها سکه بهترین اطلاعات را از این قوم و سلسله بر ما آشکار ساخته است.

احتمالاً «الیمائی‌ها» هم‌چون اعقاب خود عیلامیان از نژاد آسیائی یا زاگرو - عیلامی یعنی نه هند و اروپائی و نه سامی بوده که در سرزمین و کوهستانهای بختیاری و در شمال خاوری خوزستان امروزی (زاگرس میانی) سکنا داشته و به شیوهٔ ایلیاتی زندگی می‌کرده‌اند. تاریخ شکل‌گیری حکومت الیمائی‌ان مقارن با اواخر سلوکی و آغاز دورهٔ اشکانی (پارتی) است. آنان از خاکستر عیلام باستان و عیلام نو که نگارنده‌ایشان هنوز بر صخره‌های سنگی معبد کولفرح (نارسنیا) و اشکفت سلمان (تاریشا) در ایذهٔ کنونی پابر جاست قد برافراشته و با هخامنشیان (پارس‌ها) هم‌پیمان شده و هنگام حملهٔ اسکندر مقدونی به ایران با او درگیر شده و اگرچه روزگارشان هم‌عصر با اشکانیان بوده اما کمتر سلطهٔ آنان را پذیرفته و پیوسته با سلوکیان (جانشینان اسکندر) و پارتیان (اشکانیان) که مقر اصلی آنان خراسان و گرگان و شمال شرقی ایران بوده در جنگ و ستیز و رویارویی بودند.

مردم الومانیس پیش از هجوم اسکندر از کوهستان به جلگهٔ رود دز فرود آمدند و در آنجا موثراً به کار کشاورزی که از همسایگان غربی آموخته بودند پرداختند.
(کمبریچ ۱۳۸۳، ص ۴۰۹)

الیمائی‌ان اغلب کوه زیست بوده و هرگاه اقتدارشان فزونی می‌یافت. نفوذ خود را به جغرافیای دشت خوزستان نیز کشانده و قلمرو خود را تا رامهرمز، شوشتر^۱، اهواز، دزفول و شوش و حاشیه‌های حاصلخیز رودهای کرخه و دز و گاه جراحی و از سوی دیگر از طریق کوهستانهای بختیاری تا نواحی گابیانه (اصفهان امروزی) و میان رودان (بین‌النهرین) و کشور عراق امروزی کشانده‌اند و هرگاه که به مواعی برخورده و یا دچار ضعف و سستی می‌شده دوباره به مأوای خود یعنی کوهستانهای بختیاری و فراز و نشیب‌های زاگرس پناه می‌جستند و شیوه جنگ و گریز، مشهور به پارتیزانی یکی از روشهای مقابله دفاعی آنان بوده است.

آنچه مسلم است الیمائی‌ها ساکنان جغرافیای اعقاب خود یعنی عیلامیان به شمار می‌روند و سرزمین و محدوده‌اشان اگرچه به وسعت عیلام نمی‌رسید اما تقریباً در همان قلمرو جغرافیائی نفوذ و خود در بخشهای کوهستانی شمال شرقی خوزستان یعنی سرزمین بختیاری مأوا داشته و باستان‌شناسان، جغرافیای سیاسی آنان را در تفکیک با سایر اقوام همجوار مرزبندی کرده‌اند. از آن جمله باید به کاراشند^۲ اشاره کرد:

الیمائی‌ها را با سوزیها (خوزیها) و پارتها (اشکانیان) نمی‌توان یکی دانست و در ادامه ضمن تقسیم‌بندی قلمرو الیمائی‌ان در سه دوره مرز آنان را با سوزیها، جلگه رود هدیفون (جراحی کنونی) می‌داند.

هم‌چنین دیترا مان^۳ تصریح می‌کند که:

۱- اشاره به کشفیات ناحیه گلاگ در ۳ کیلومتری شوشتر نزدیک بند ماهی‌بازان که آثار قبور الیمائی کشف شده است.

۲- Kahrstedt

۳- Hoffman, G. (1880), Aaszuge aus syrischen Akten persischer



کوههای بختیاری ناحیه اصلی الیمائی بخش مرکزی رشته کوههای زاگرس را تشکیل می‌دهند. رشته کوههای بختیاری تقریباً از شرق رود دز بین «۴۸ و ۴۹ درجه طول جغرافیایی» شروع می‌شوند. این کوهها، سرزمین بختیاری (ایذه و مسجد سلیمان و حتی دشت پیرامون دزفول و شوشتر و رامهرمز) را نیز دربر می‌گیرد.

و نیز هوفمان^۱ اشاره دارد که:

الیمایا به قلمرو ایلامیان دلالت داشت که در آن خود الیمائیس همراه با مکانهای یاد شده در یک استان بوده است.

ویسباخ^۲ در سال ۱۹۰۵ در دایره المعارف طبقه‌بندی علوم باستان حدود و ثغور الیمائی‌ان را به طور کلی توضیح می‌دهد:

منطقه‌ای بین بابل و پارس و در واقع همان سوزیانا بوده است.

اما اشارات او بسیار کلی است، در حالیکه در خوزستان هم چنانکه اشاره شد، اقوام زیادی ساکن بودند و سوزیانا در دوره عیلام مدیون کوهستانهای الیمائی است.

اما سوزیان با وجود ثروت زراعی‌اش، اگر کوهستانهای شمال شرق و جنوب شرق آن یعنی کوههای لرستان و بختیاری فعلی جزئی از عیلام نبودند هرگز اهمیت اولیه خود را باز نمی‌یافت.

(هینتس ۱۳۲۶، ص ۲۵)

۲- D.Ehmann, Bahtigaren – Persische, Bergnonaden in wandel der zeit, 1915, ppl.16.59.et.23

۳- F.weissbach; Paulys – Real – Encyclopadie der classischen, Alterhums - wissenschaft, v, 1905, col, 2458

ولی توضیحات استرابون (۶۴ پ.م - ۲۰ م) در کتاب «جغرافیای پولونیوس» مفصل تر و کامل تر است، و الیمائیان را ساکن در منطقه زاگرس می‌داند:

الیمائیه‌ها در سرزمین بزرگ و متنوع ساکن‌اند. اینک در همه قسمت‌های حاصلخیز آن کشاورزان ساکن‌اند حال آنکه بخش کوهستانی پهناور است و مأمن امن سربازان است که بیشترشان تیراندازند و از آنجا که ناحیه کوهستانی پهناور است می‌تواند نیروی نظامی عظیم پادشاهان را تجهیز کند. از آنجا که او سپاه بزرگی دارد برخلاف قبایل دیگر از اطاعت پادشاه اشکانیان سرباز می‌زند.

گفتیم که به احتمال بسیار زیاد نسب و تبار الیمائیان به قوم مقتدر عیلام می‌رسد که در اواخر هزاره چهارم پ.م از کوه‌های زاگرس وارد دشت خوزستان شدند و روند موجودیت خود را به عنوان تمدنی بزرگ که بی‌شک هخامنشیان وامدار آنانند در منطقه تشکیل دادند و سرانجام پس از حمله آشور آخرین دوره حکومتی خود را با ظهور سلسله «شوتوروک‌ها» در زمان پادشاهی (هانی) به استناد نگارنده‌های کولفرج و اشکفت سلمان در آیاپیر (ایذه) به پایان بردند. با این اوصاف «الیمائید» یا به لفظ یونانی «الیمائیس» «الومائیس» پایگاه اصلی قوم الیمائی در کوهستانهای بختیاری به روزگار نوعیلامیان در «آیاپیر» می‌زیسته و بعد از آن یعنی پس از سقوط هخامنشیان و فترت سلوکی مجدداً حیات خود را با عنوان «الیمائی» آغاز نموده‌اند.

«الیمائیان» گاه با همسایگان خود نیز به اتحاد و همبستگی رسیده‌اند که این خود نشانی از قدرت آنان در منطقه و دوران خود است. استرابون گزارش می‌کند که:

الیمائی‌ها متحداً با ۱۳۰۰۰ «کاسی» (لرهای لرستان) یک قوم کوهنشین سرکش و مغرور که باید در مرز شمالی «سوزیانیا» در نیمه راه بین «لرز» و «اکباتانا» ساکن باشند علیه سوزیه‌ها و بابلی‌ها جنگیده‌اند یک قوم کوهنشین دیگر که از شرق بر



الیمائی‌ها می‌پیوست. خوزی‌ها (arier) بودند که با تملک دروازه‌های ایران برای اسکندر در لشکر کشی از «سوزا» به تخت جمشید مشکلاتی بزرگ ایجاد کردند. (فون گال ۱۳۷۸، ص ۲۶)

وسعت منطقه الیمائی در عصر سلوکیان به ویژه در دوره پارتیان بخشهایی است که هم‌اکنون در ایذه مالمیر، شوشتر، دزفول و اهواز قرار دارند و حتی در دورانی معین شوش نیز به الیمائی‌ها تعلق داشته است. پس از کشورگشایی‌های اسکندر عیلام مستقیماً زیر سلطه سلوکیان بود اما جلگه‌های مرتفع و دره‌های واقع در شرق و شمال شرقی عیلام که اکنون در خطه بختیاری است استقلال قطعی خود را حفظ کردند.

(محمدی‌فر ۱۳۸۷، ص ۱۹۹)

به عبارتی «الیمای» به قلمرو عیلامیان دلالت داشته که در آن خود الیمائی‌ها همراه با مکانهای یاد شده در یک جغرافیا قرار می‌گرفتند.

اهمیت این سرزمین کوهستانی و نابارور از نظر کشاورزی قبل از هر چیز به دلیل موقعیت جغرافیائی آن است. جاده‌هایی از شوش شروع شده با عبور از ایذه (مالمیر) از میان کوههای بختیاری می‌گذرند و مستقیماً به سمت مرکز ایران یعنی اصفهان هدایت می‌شوند. جاده دیگری نیز به سمت جنوب از بهبهان می‌گذرد و به سمت استان فارس و شیراز هدایت می‌شود.

پرفسور گیرشمن^۱ که سالیان بسیاری در مسجد سلیمان و بختیاری پژوهشهای باستان‌شناسی داشت نیز، همین امر را با توجه به موقعیت جغرافیائی و وجود جاده بزرگ تصریح می‌کند، او هم‌چنین اشاره آشکاری به تندس مفرغی مردم شمی دارد.

۱-R.Ghirshman, Terrasses sacrees de Bard-e Nechandeh et masjid-I solaiman” dans memories de la delegation archeologique en Iran, vol. I .texte, Paris, 1996, pp. 179.44



مهمترین بناهایی که از عهد پارت شناخته شده‌اند بدون شک مجسمه بزرگ مفرغی است که در شمی، ناحیه‌ای که متعلق به الیمائی قدیم است بدست آمده، معبدی که این مجسمه در آن پیدا شده نزدیک مالمیر قرار دارد. مال امیر که سابقاً مرکز بزرگ عهد عیلامی جدید بوده حتی اگر پایتخت دولت الیمائی محسوب نمی‌شد به سبب استقرار جاده بزرگ تجارتي که خلیج فارس را به ناحیه اصفهان مربوط می‌ساخت یکی از مهمترین اجتماعات آن دوره به شمار می‌آمد. امروزه نیز بقایای این جاده نفوذ به سوی قلب نجد ایران را که قسمتی از آن سنگفرش و قسمتی در صخره‌ها کنده شده بود می‌توان دید. (گیرشمن ۱۳۶۸، ص ۳۳۰)

همین امر نیز در تاریخ کمبریج تأکید شده است:

جاده‌ای که از اهواز می‌گذشته و به الومائیس می‌رسید یکی از شریانهای بازرگانی را تشکیل می‌داد و رأس خلیج فارس را به فلات ایران متصل می‌ساخت. اگرچه شوش غالباً دعوی استقلال می‌کرد اما در محدوده جغرافیایی الومائیس قرار می‌گیرد. (کمبریج ۱۳۸۳، ص ۴۰۹)

در دوره اشکانیان هم به دلیل استقرار حکومت و هم به دلیل ارتباطات اقتصادی و تجاری با قدرتهای دیگر به امر جاده‌سازی توجه زیادی قائل می‌شدند.

بازرگانی یکی از منابع عمده درآمد در دوره اشکانی بود. ایران از شرق با هندوستان و چین و از مغرب با روم روابط تجاری داشت... اشکانیان می‌خواستند تجارت میان چین و روم را خود در دست داشته باشند. راههای تجارتي در دوره اشکانی اغلب باز می‌ماند و شهرهای تجاری و در مسیر، به گواهی باستان‌شناسی ثروتمند بوده‌اند.

(بهار ۱۳۵۶ - ص ۲۰ و ۲۱)



جادهٔ بزرگی که هم‌اکنون ایذه را به اصفهان مرتبط می‌سازد، به گویش محلی «دسپارت» نامیده می‌شود که آثار سنگفرش آن در دامنه‌های «سراک» هنوز بر جا مانده و آثار و بقایای پلهائی برای عبور از رود کارون تحت عنوان «پل شالو» تا قبل از زیر آب رفتن ناشی از احداث سد کاملاً هویدا بوده است.

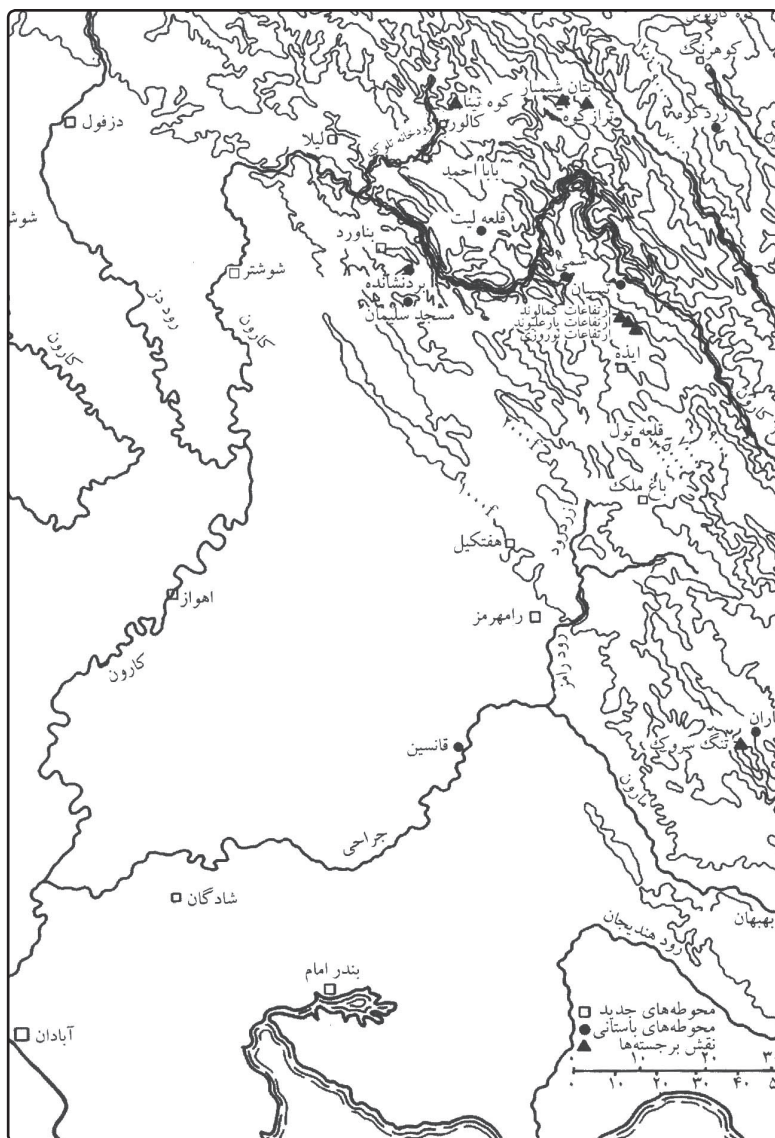
لفظ «دزپارت» یا «دسپارت» و «دژپارت» بی‌شک تداعی‌گر دوران پارتها یا اشکانیان به روزگار الیمائیان است. شاید یکی از دلایلی که «استرابون» به راهزنی و باج‌راه ستانی قوم الیمائی اشاره دارد وجود چنین جادهٔ معتبر در سرزمین آنان باشد. پس نام «الیمائی»، چیزی جز شکل یونانی شده نام کهن عیلام باستان نیست و الیمائیهایی بخشی از پهنهٔ فرهنگ سیاسی جنوب غربی ایران در دورهٔ سلوکی و پارتی بودند که همواره در معرض تهاجم نیروهای سیاسی بیگانه، نخست سلوکیان و سپس پارتیان قرار می‌گرفتند. اما نفوذ سلوکی بر این منطقه کوهستانی بسیار ناچیز بوده و قدرت بیشتر در اختیار الیمائیهایی و اوکسینی‌ها قرار داشت و «الیمائیس» به عنوان شاهنشینی در دورهٔ سلوکی و پارتی حیات داشته است. «جعفر مهرکیان» در پایان‌نامهٔ دورهٔ کارشناسی ارشد خود که در واحد باستان‌شناسی دانشگاه تهران موجود است موقعیت جغرافیائی سرزمین الیمائیس را توضیح می‌دهد.

الیمائیس به مرکزیت کوهستانهای بختیاری، پاره‌های بزرگی از استانهای کوه‌گیلویه و بویراحمد، چهارمحال بختیاری، پاره‌هایی از کوهپایه‌های شمالی زاگرس در استان اصفهان و کوهستانهای جنوب خاوری لرستان و کوهستانهای خاوری استان خوزستان تا مرزهای باختری شوش و کناره‌های خلیج فارس... (مهرکیان - ۱۳۷۷)

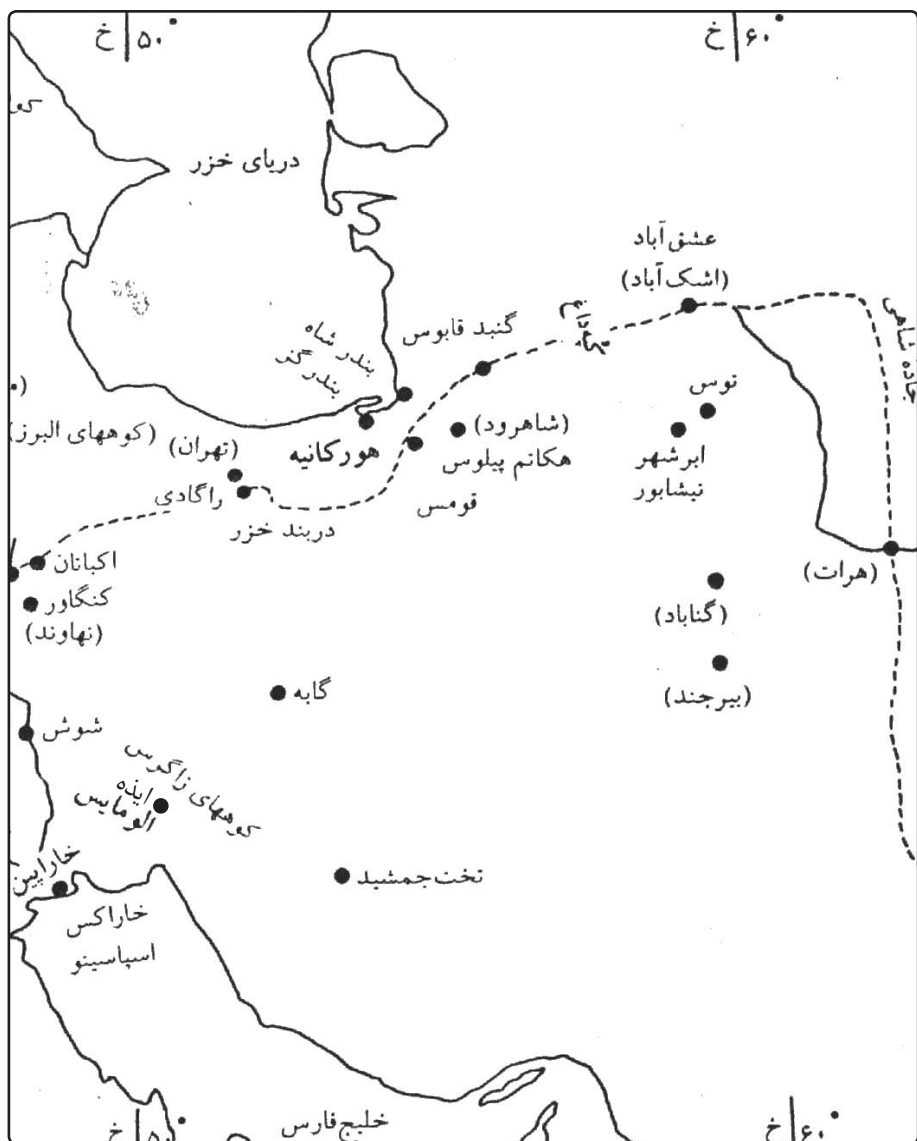
به نظر می‌آید تمام نواحی و مناطقی را که در جغرافیای الیمائیس قرار داشته هم‌اکنون جغرافیا و خاک قوم لُر (اعم از لُر کوچک و بزرگ) است. استرابون می‌گوید:

در شمال و به سوی خاور کشورهای الیمائی و پارتاکنی واقع‌اند که مردمانی غارتگر و متکی بر مناطق دشوار کوهستانی خود هستند او هم‌چنین الیمائی‌ها را به عنوان افراد غارتگر خاوری شوش به شمار می‌آورد.^۱

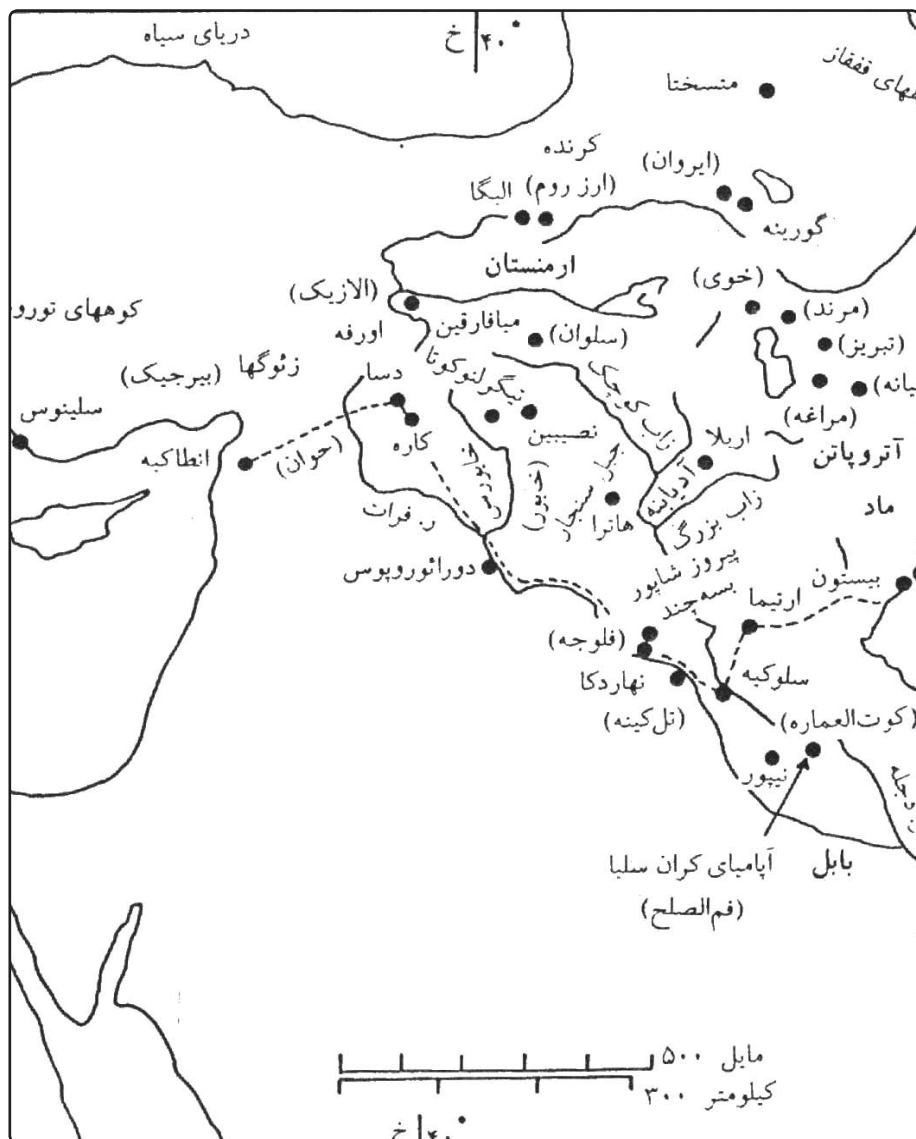
۱- Strabon, X1, 12, 4: XI. 13.6; XV, 3, 2: XV1. 8



جغرافیای منطقه ایماثید (ایمایس)



نقشه ایران در دوره اشکانیان



اليمايان و عيلام باستان



واژه «ایما» به معنی سرزمین کوهستانی و برگرفته از نام (ایلام) (عیلام) (نام قوم الیمائی) است که احتمالاً از نژاد کهن سرزمین بختیاری و ساکنان دشت و کوهستانهای ایزه کنونی بوده‌اند.

نام «الیمایی» مشتق از نام عبری «عیلام» است که با واژه آشوری - بابلی، الامتو (سرزمین کوهستانی) تطابق دارد.

بابلی‌ها قسمت مرتفع سرزمینی را که در مشرق بابل قرار داشته الامتو یا الام یعنی کوهستان و شاید «کشور طلوع خورشید» یعنی مشرق می‌نامیدند. کشور عیلام شامل خوزستان و لرستان امروزی، پشتکوه و کوههای بختیاری بوده است. (آمیة ۱۳۸، ص ۲)

سومریها حروف اختصاری نیم Nim را برای عیلام به کار می‌بردند و این کلمه در زمان سومری به معنای بالاست این وجه تسمیه شاید بیشتر از آن منظر است که عیلامها به نسبت آنان در ارتفاع بیشتری قرار داشتند و یا شاید به این مفهوم که برای ساکنان بین‌النهرین عیلامها منش، کوهستانی داشته و به همین دلیل به سرزمین‌اشان با الفبای نیمی تحت عنوان (هل - تا - ام - تی) می‌نوشتند که می‌تواند (هل تمپت) هم خوانده شود. و در این فرهنگ (هل) به معنای سرزمین و (تمپت) به معنای فرزانه و یا سرور است.

این اطلاق مبین آن است که عیلامیها سرزمینشان را به عنوان «زمین سرور» یا «زمین خداوند» می‌دیدند.

(هینتس ۱۳۷۶، ص ۲۶)

در کتاب مقدس نام عیلام چندین بار آمده است و نام عیلام به عبارتی فقط مدیون این کتاب دینی است.

در سفر پیدایش، باب چهاردهم در آیات ۱ و ۴ و ۵ و ۹ و ۱۷ از «کُدره لَاعْمَر» پادشاه ایلام و در آیات ۲ و ۹ از عیلام نام برده شده است.

همچنین دانیال نبی رؤیای معروف خود را که پیشگویی بر آمدن حامیان قوم یهود و شکست بابلیان رامی‌کرده شهرشوش که در النطه عیلام است بر او ظاهر شده می‌داند.

(اقتداری ۱۳۷۵، ص ۹)

شوشان یاشوشن، (زنبق) شهری که یونانیانش سوسای عیلام می‌گفتند و خود عیلام هم جزء سوسیانا می‌باشد و شهر سوسا از جمله شهرهای بسیار قدیم بوده که نامش در تواریخ قدیم بسیار آمده است.

سوسن نام گل زنبق که در دوره عیلام اهمیت بسیار داشته است (سوسن همواره در ادب و هنر نشانه‌ی پاکی به شمار می‌رود، بدین‌گونه که نقش یا طرح سوسن (زنبق) به کنایه رمزی از شهر شوش و گل سوسن و زنبق نماد شهر شوش بوده است.

(شهادی ۱۳۸۴، ص ۱۵۶)

همچنین در منطقه ایزه سوسن نام دهی بزرگ و تاریخی که معبد تی سیون در آن بوده و «جعفر مهر کیان»، باستانشناس آن را محل یکی از معابد الیمائی می‌داند.



وجود بقعه‌ای به نام «دانیال» و نام دهی به همین عنوان در سوسن جالب توجه است.

سرتاسر منطقه سوسن سرشار از بوته‌های سوسن بُر، است که ممکن است نام سوسن از آن گرفته شده باشد. که بختیاری‌ها سوسن را به تلفظ خود «سی سنبل» که همان سوسن بُر است ادا می‌کنند.

مهرکیان تأکید دارد که:

واژه الیما به معنای سرزمین مرتفع است و این واژه به هیچ وجه دشت حاصل‌خیز شوشان را که دنباله طبیعی سرزمین پست میان رودان است دربر نمی‌گیرد.
(مهرکیان - ۱۳۷۷ - پایان‌نامه تحصیلی)

بعضی باستان‌شناسان شباهت‌های بین عیلامی‌ها را با «لولوبی‌ها» که نژاد کوه‌نشین همسایه در شمال عیلام هستند محتمل می‌دانند. دانیل تی پاستین معتقد است:

نام ایلام سومر نگار Nim به معنی ساده (بلند) نوشته شده است که اغلب با معرف KI به نشانه سرزمین و مملکت همراه بوده و به عبارتی شکل اکدی به کار رفته معمولاً گویای سرزمین ایلام بوده است. kupelammātun
(پاستین ۱۳۸۵، ص ۱۴)

او هم‌چنین بر آن اعتقاد است که:

«ایلام» واژه‌ای لفظی است نامی که کاتبان بین‌النهرین که از آبرفت به فلات ایران می‌نگریسته آن را ساختند و این نام را درباره مناطق متفاوت جنوب غرب ایران و مردمان آن به کار می‌بردند.

(همان ص ۱۳)

متون بابلی متأخر درباره تهاجمات متعدد سپاهیان ایلامی که برخی از آنها را با نام‌های ایلامی فرماندهی می‌کردند روشن می‌سازد که منطقه الیمائی و الیمائیها که

در منابع یونانی و لاتین از آنها یاد شده است بی‌تردید روزگار بعد از ایلام و الیمائی بودند. بقایای ایلام به منزلهٔ یک گروه قومی - زبانی مجزا در دورهٔ پس از سلطهٔ اسکندر بر غرب آسیا کاملاً گواهی شده است در خوزستان مکانهائی هم‌چون شوش در واپسین سده‌های پیش از میلاد و نخستین سده‌های میلادی تداوم و استقرار را همراه با برپائی مکانهائی جدید چون «مسجد سلیمان»، «تنگ سروک» و «برد نشانده» در می‌یابیم.

منابع یونانی و لاتین این دوره از الیمای و الیمائی‌ها حکایت دارد که در میان آنها بدون مشکل می‌توانیم دورهٔ جدید عیلامیان را تشخیص دهیم. الیمائیها تا حد زیادی در برابر تحمیل سلطهٔ بیگانه از سوی جانشینان اسکندر یعنی امپراطوران ایستادگی کردند.

بر فراز هر دو شمال و به سوی شرق سرزمینهای الیمائیها قرار دارد که مردمانی غارتگراند و پناه‌گاهشان پستی و بلندی کوههای آهست. بدین ترتیب روشن است که استرابون الیمای (سرزمین الیمائیها) نامی که در واپسین سده‌های قبل از میلاد به ایلامیها اطلاق می‌شد و سوزیانی را دو منطقه جغرافیائی متفاوت به شمار آورده بود.

(Hofmaan 1880 p 123)

و در ترجمه ارمنی «موسی خورنی» از کتاب «جغرافیای بطلمیوس» در سدهٔ هجدهم می‌خوانیم که:

سرزمینی در آسیا به الیمائیها تعلق دارد، آنجا خوزستان است که یونانیان از روی نام شوشان آن را شوشانیک می‌خوانند.

(marquart, 1901 p. 137)

قدیمی‌ترین منبع درباره الیمائس در شرح «نیارخوس» دریاسالار اسکندر مقدونی آمده که طی یک سفر به همراه ناوگانش به شوش رسیده که در آنجا



سرانجام پس از مدتها انتظار موفق به ملاقات با سپاهیان اسکندر شد:

آنان به عنوان یکی از گروههای کوهنشین کوهستانهای زاگرس و یکی از چهار قوم راهزن در کنار (مردها) (Mand، اوکیسن (Ouxien) و کوسنان (Cossen) یاد کرده است که هم با مردم شوش و هم با پارسیان مرز مشترک داشتند. (فرای ۱۳۸۲، ص ۴۳۷)

یکی از نکات جالب توجه در انتساب الیمائیها به عیلامیان حسب یادداشتی است که ماه دسامبر و ژانویه ۱۵-۱۲۴ پ.م «هی پادسنیس» پادشاه «منسه» خوانده شده است:

پادشاه پارتی ارشاک با پتت عیلامی جنگ کرد و نیرویی با ۱۵۰۰۰ سپاهی عیلام را شکست داد و در یادداشت روزانه آمده است که «عیلام را به تمام سلاحهایم زدم». (1960:89, Nodelman; 1980, Pinch)

این نکته از دو حیث حائز اهمیت است نخست آنکه پادشاهی اشکانی با عیلامیها که همان الیمائیها هستند جنگ کرده‌اند. در اینجا منظور از ایلام، همان الیمائیها بوده که قومی جنگجو بوده‌اند زیرا عیلام قبل از دوره اشکانی بوده و دیگر آنکه نام فرمانده نیروهای الیمائی، عیلام تمام و کمال است و در واقع این نشانه‌ای است که الیمائیهای جدید به لحاظ زبان‌شناختی از ایلامیهای قدیم برده‌اند و در اکثر متون به الیمائیها به عنوان مردان دلیر و جنگجو اشاره شده است. در پاره‌ای از نقش برجسته‌های الیمائی از جمله نقش برجسته «تنگ سروک» شاهد مردی کماندار که در حال تیراندازی است و نیز دو فرد دیگر که یکی سنگی را بر دستان خود بلند کرده و بخشی از یک فلاخن، وسیله‌ای برای سنگ انداختن که هنوز نیز در بختیاریهای کوهستان مرسوم است و به آن «کَوُون» یا «کی وون» Kawon – Kaywon می‌گویند و تا دوره‌های اخیر نیز



در جنگ‌های محلی از آن استفاده می‌کردند دیده می‌شود.^۱ و این هم نشان از کوهستان زیستی الیمائیان دارد ضمن آنکه آنان به استناد گزارش «استرابون» هم در دشت‌های حاصلخیز و هم در کوهستان ساکن بوده‌اند. از سوی دیگر در همین نقش برجسته سواری با زره در حال هجوم است که این خصوصیت نشانگر جنگ در دشتهاست و نیز در «خُنگ یارعلی وند» در «نوروزی» ایزده افراد تیرکش بر پشت خود دارند. این نشانه‌ها یعنی حضور کمان البته به طور آشکاری بر نگارنده‌های کولفرح (ایزده) به خوبی آشکار و با سابقه بوده است و تعلق عیلامیان را به کمان و کمان‌داری می‌رساند. مراتب را «بارون دود» دبیر اول سفارت امپراطوری روس در ایران در سال ۱۸۴۱ میلادی که از بختیاری دیدن کرده و کتابی را تحت عنوان سفرنامه لرستان و خوزستان دارد تصریح کرده است.

جنگ‌افزار این تهاجم کمان است و کمان خیلی زود برای عیلام به نوعی نشانه ملی تبدیل شده است.

(بارون دُید ۱۳۷۱، ص ۲۲۴)

در ارمیای نبی (Jeremia 149/35) نیز آمده است زبوت Zebaoth سرور چنین می‌گوید:

«نگاه کن من می‌خواهم کمان ایلام را بشکنم، قدرت باشکوه آنان را»

و این کاملاً بدیهی است که این کمانها، کمانهائی هستند که نمایندگان ملل در نقل برجسته تخت جمشید به عنوان هدیه ویژه کشورشان برای پادشاه ایران آورده‌اند.

۱- اشاره به کوون که بر کمر هر بختیاری کیوونی بسته شده بود. (کیوون رشته نخهای پشمی بافته شده به هم است که از دو لایه تشکیل شده و وسط آن پهن است و سنگ را کف آن گذاشته و پس از چرخ و دَوران دور سر به سوی مقصد با باز کردن یک رشته آن در حالیکه که سنگ شتاب گرفته پرتاب می‌کنند).



استرابون گزارش می‌کند که در سرزمین کوهستانی «الیمائید» فقط سرباز رشد و پرورش می‌یافته است که بیشتر آنها تیرانداز بوده‌اند.

(فون گال ۱۳۷۸، ص ۲۲)

هرچند که حکومت عیلام به دست شاه آشوری، آشور بانی‌پال (۶۶۹ - ۶۳۰ پ. م) در سالهای ۶۴۰ - ۶۳۹ پیش از میلاد از میان برداشته شد اما تمدن و هنر عیلامی از بین نرفت و به اشکال مختلف به نام عیلام در المیائی به حیات خود ادامه داد و بدین ترتیب در میان اقوامی که بین هزاره سوم تا دوم و سده سوم تا دوم پ.م می‌زیسته هم‌چنین اقوامی را که با عیلام مرتبط بوده‌اند و الیمائیان وارث آشکار این فرهنگ و قلمرو بوده‌اند.

پس «الیمائیس» و «الیم» و «الیمائید» تماماً به واژه عیلام باستان و ساکنان و قوم و تبار آن باز می‌گردد که در ظهوری تازه سربرافراشته و دوران حیات سیاسی خود را به فاصله زمانی ۱۶۲ پ. از م تا ۲۲۰ پس از میلاد یعنی ۳۸۲ سال ادامه داده‌اند. الیمائیها مانند عیلامیان در تیراندازی مهارت داشته و جنگجویانی بزرگ به شمار می‌رفتند.

پلینی اشاره‌ای به طبیعت و جغرافیای الیمائید دارد:

انسانها از آنچه دارند به اندازه‌ای خسته و به اموال دیگران به حدی آزمند می‌گردند که ساکنان قدیم عربستان سابقاً برای به دست آوردن چوب bratun افرادی را به الیم می‌فرستادند. این درخت بیشتر به سرو و شاخه گسترده با شاخه‌های بسیار سفید بود و هنگام سوزاندن بوی خوشی می‌داد. در تاریخهای کلاسیک سزار آن را به مثابه دارایی شگفت‌آوری ستوده و می‌گوید که پارتها برگهای آن را در نوشیدنیهایشان می‌ریزند و رایحه‌ای بسیار شبیه به سرو دارد و بوی سوخته آن اثر چوبهای دیگر را از بین می‌برد. این درخت در آن

سوی پسیتیگریس^۱ (رود کارون) در کوه اسکنکرس^۲ (نامعلوم) در محدوده شهر سوستراتا^۳ (شوشتر) می‌روید.

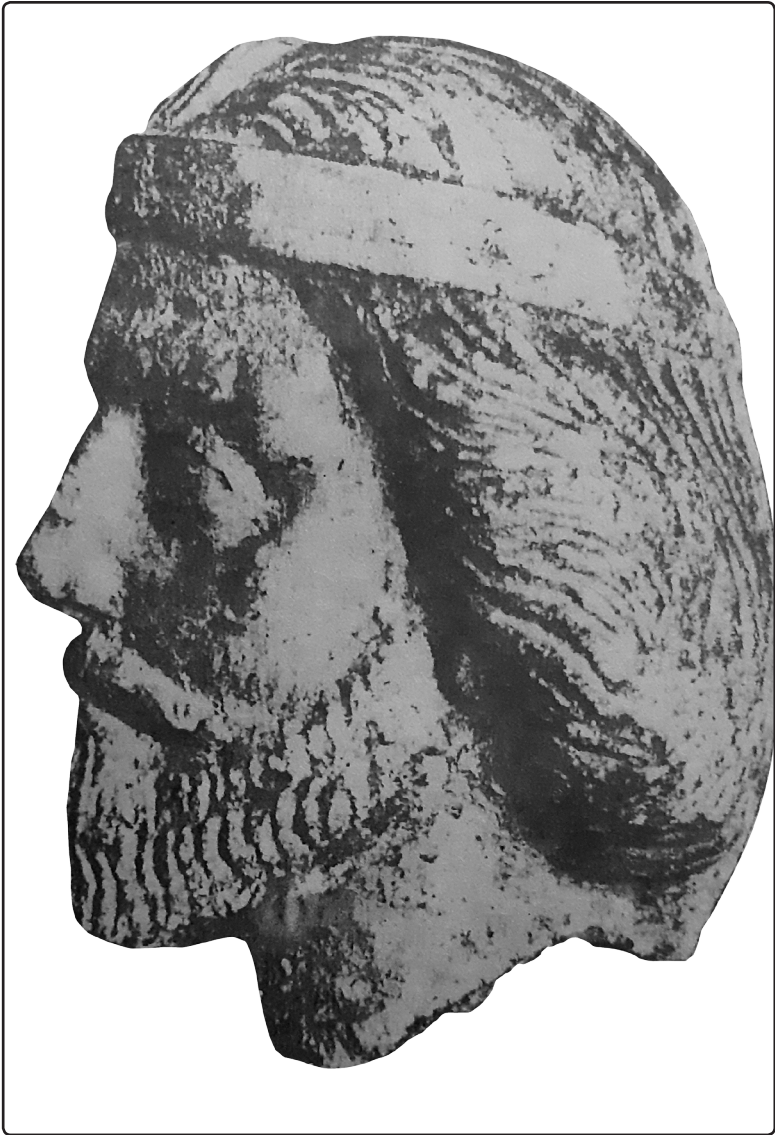
«عباس علیزاده» در کتاب شکل‌گیری حکومت عشایری و کوهستانی عیلام باستان توضیحی را در ارتباط و پیوند الیمائیان و عیلام باستان داده است.

بازگشت دوباره عیلامی‌ها به صحنه‌ها دلالت سیاسی جنوب غرب ایران در زمان اشکانیان تحت نام «الیمائی» شاهی است بر آخرین بازمانده این موجودیت سیاسی باستانی که مردمانش در جنوب غرب و جنوب مرکزی ایران بودند.
(علیزاده ۱۳۸۷، ص ۷۵)

1- Pasitigris
2- Scanchrus
3- Sostrata



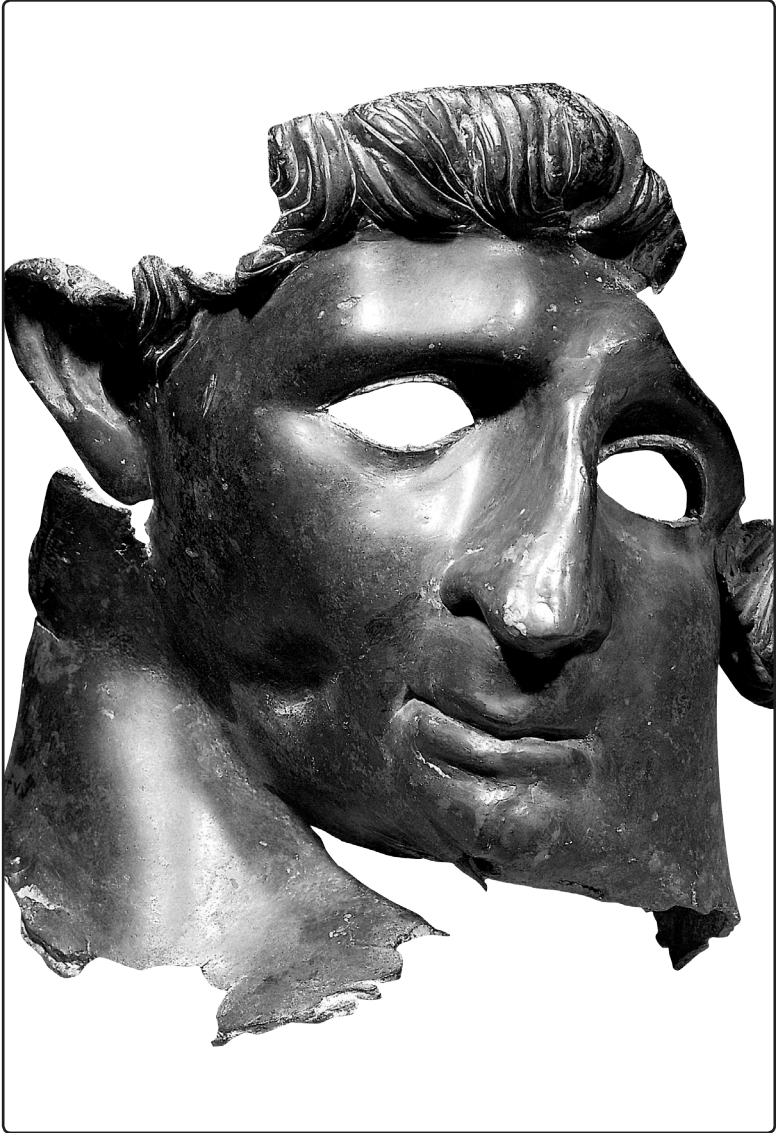
نیایشگاه شمی - سر یک زن (سده ۲ پیش از میلاد) - موزه ملی ایران



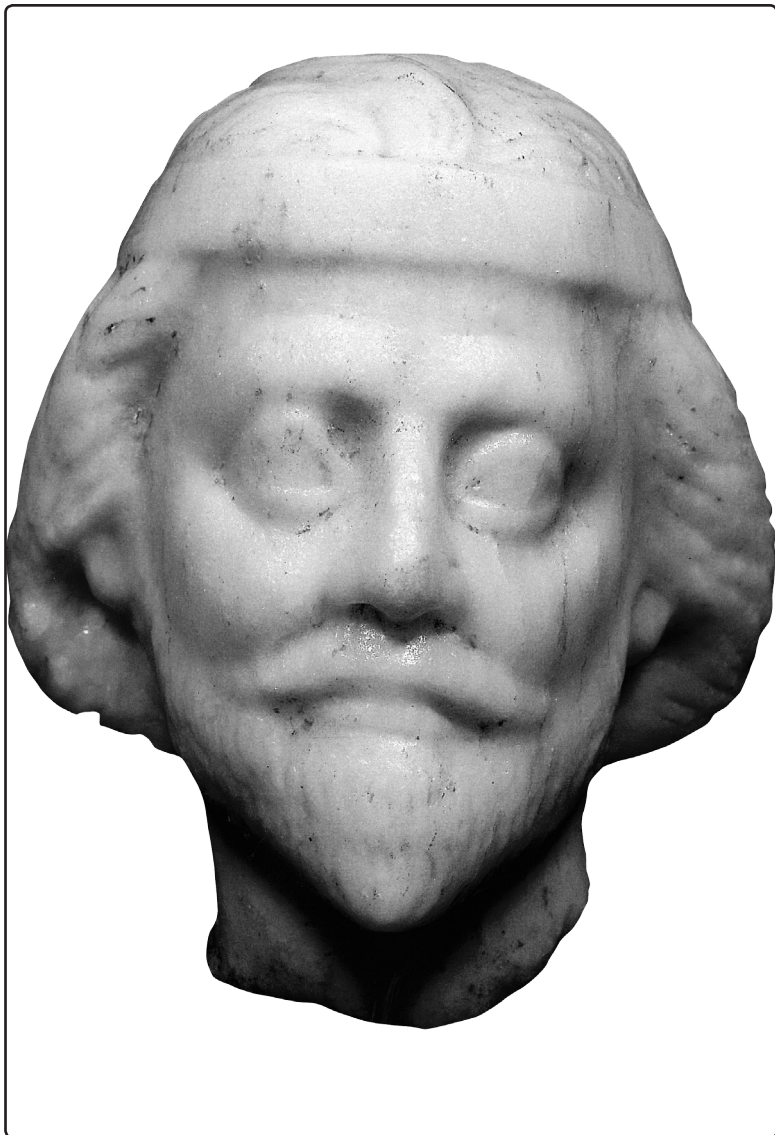
سرديس مکشوفه در شمی - موزه ملی ایران



ماسک برنزی یافته شده در شمی - موزه ملی ایران



ماسک یا سردیسی که در شمی کشف گردیده و جنس آن مفرغ است - موزه ملی ایران



سردیس مرمین مکشوفه در شمی، مردی الیمایی - موزه ملی ایران

اليمائيان و سلوكيان



چه گوید کرا بود تخت مهان	پس از روزگار سکندر جهان
کز آن پس کسی را بُد تخت عاج	چنین گفت داننده دهقان چاچ
دلیر و سبکبار و سرکش بُدند	بزرگان که از تخت آرش بُدند
گرفته ز هر کشوری اندکی	به گیتی به هر گوشه‌ای بر یکی
ملوک الطوائف همی خواندند	چو بر تختشان شاد بنشانند

(شاهنامه فردوسی)

علیرغم درگیری‌های الیمائی‌ان با سپاهیان اسکندر و مقابلهٔ جانانهٔ «آریوبرزن» با لشکر مقدونی، شهر شوش بی‌هیچ مقاومتی تسلیم یونانیان شد و سرانجام امپراطوری هخامنشی به سال ۳۳۱ پ.م سقوط کرد. هر چند به فاصلهٔ هشت سال بعد اسکندر فاتح بزرگ یونانی علیرغم همهٔ جهانگشائی‌هایش در بابل بیمار و به نیش پشه‌ای (احتمالاً مالاریا) به تب بسیار دچار و در سی و سه سالگی چشم از جهان فروبست و همهٔ مملوکات و متصرفات را به لشکریان واگذاشت.



پس از مرگ اسکندر نزاع میان سرداران او بر سر تقسیم ممالک در گرفت. یکی از این رهبران «سلوکوس» بود که به فرمان اسکندر در ۳۲۴ پ.م، با «آپامه» دختر «اسپتیا من» شهربان ایرانی ازدواج کرده بود و دودمان سلوکی بعدها از ثمرهٔ این وصلت نضج گرفت. سلوکوس برخلاف رقیب خود آنتگون که به آنتیگونه یک چشم معروف بود و بر آسیای صغیر فرمان می‌راند، قلمرو خود را به ماد، شوش، (سوزیانا) خوزستان کشاند و سپس با بنای شهر سلوکیه در کنار دجله برای خود پایتختی ساخت و وسعت حکومت و قلمرو خود را به سوریه و شامات رساند.

انتقال پایتختی سلوکیان به انطاکیه در شمال سوریه، سلطهٔ آنان را در خوزستان تضعیف کرد و موجب قدرت‌گیری فرمانروایان محلی در منطقه زاگرس گردید. سلوکیان خود نیز با درگیری‌هایی که تازه با رومیان و مصریان آغاز کرده بودند سرگرم شدند. فرمانی که از آنجا صادر می‌شد قریب به پنجاه روز طول می‌کشید تا به اکباتان (همدان) برسد به عبارتی درازی راه موجب تضعیف قدرت می‌گردید. بی‌شک حکومت و به طور همزمان سلطه و سیطره بر چندین جا امکان‌پذیر نبود. مخصوصاً آنکه سلوکیان نه بر مردم مقدونیه و تبار و نژاد خود، بلکه بر کشورهای دیگری که هر کدام خود روزگاری صاحب قدرت بودند قصد حکومت داشتند هر چند این سلطه قریب به یک قرن در ایران به درازا کشید و جانشینان اسکندر تحت عنوان سلوکی بر ایران دقیقاً ۷۶ سال حکومت کردند ولی سرانجام کشور ایران را در سال ۱۲۹ پیش از میلاد به اشکانیان واگذار کردند و خود به مقدونیه شتافتند.

تشکیلات اداری قلمرو سلوکی در اصل ساده اما در عمل پیچیده بود. اسکندر و امپراطوری او تقسیم سلوکیان به شهربان‌نشینهای متعدد را که در دورهٔ هخامنشیان مرسوم بود حفظ کردند. شهربان‌نشینه ای اشرافی (Satrapy)



تحت حکومت یک نایب السلطنه یعنی کسی که مُشرف بر همهٔ شهریان نشینها بود و در اکباتان اقامت داشت و مقام شهریان بالاتر از فرمانده سپاه ولایت او بود.
(کمبریج ۱۳۸۳، ص ۱۰۷)

سلوکیان که از مقدونیه آمده و از فرهنگ یونانی برخوردار بودند ارتباطات تازه‌ای را با فرهنگ ایرانی و ایرانیان برقرار کردند. به عبارتی در دورهٔ سلوکی هم یونانیان به اساطیر محلی ایرانی احترام می‌گذاشتند و هم ایرانیان هدایائی را تقدیم معبد «آپولون» می‌کردند. به عنوان مثال می‌توان به سکه‌های الیمائی اولیه اشاره کرد که در ابتدا به شدت تحت تأثیر فرهنگ و اعتقاد سلوکی و یونانی بوده و حتی به خط یونانی و تصاویر آپولون مزین بود و هم الهگان خود را هم‌چون «نانایا» ستایش می‌کردند و هم برای خدایان محلی خود که احتمالاً از عیلام باقی مانده بود برایشان قربانی می‌کردند. این امر البته در دورهٔ اشکانی نیز ادامه یافت چندانکه شاهان اشکانی خود را «فیلوله‌نیک» یعنی «دوستدار فرهنگ یونان» قلمداد می‌کردند. سلوکیان هم‌چنین به رودخانه‌ها و کوههای ایرانی نامهای تازهٔ یونانی دادند.

آغاز عصر سلوکیان در بین‌النهرین به سال ۳۱۲ پ.م بازمی‌گردد که سوزیانا در آن زمان یک ساتراپ از امپراتوری سلوکی به شمار می‌رفت و منطقه الیمائی را نیز شامل می‌شد اما نفوذ سیاسی و نظامی سلوکیان بر این منطقهٔ سلوکی بسیار ناچیز بوده و الیمائیان نیز در این مدت بیشتر در کوهستان سکنی داشتند. اما دیری نپائید که سلوکوس اول در سال ۲۸۱ پ. م کشته شد و پسرش که در واقع از مادری ایرانی بود با نام آنتیوخوس اول بر تخت نشست و دوران آرامی در ایران آغاز شد. اما این امر دیری نپائید و در زمان دو پادشاه دیگر یعنی آنتیوخوس دوم و سلوکوس دوم اوضاع دوباره رو به وخامت رفت. ساتراپ پارس استقلالش را به دست آورد و قوم «پرنی» که در نواحی «ورکانه» یا «هیرکانیا»

یعنی گران امروزی و حاشیه‌های اترک رود زندگی می‌کردند دولت کوچکی تشکیل دادند که بعدها به حکومت اشکانی یا (پارتی) تبدیل گردید.

در همین دوران آنتیوخوس سوم که شاه مقتدری بود اوضاع امور را به دست گرفت و در حقیقت سلطنت سلوکیان را تثبیت کرد اما از آن سو رومیان با او وارد جنگ و رویارویی شدند و سرانجام در سال ۱۹۰ پ. م. آنتیوخوس سوم در نزدیکی مغنسیا (آناتولی) از رومیان شکست خورد. شرایط دشوار صلح (آپامه ۱۸۸ پ. م) پایان‌بخش قدرت آنتیوخوس سوم بود. هزینه‌های جنگ با رومیان و شکست او بسیار سنگین بود و او سرانجام تصمیم گرفت با تاراج معبد «بعل» که مورد علاقه و احترام الیمائی‌ان در سرزمین «الیمائید» بود حمله کند.

از چشم سلوکیان این معابد قلک‌های پس‌اندازی بودند که در صورت نیاز باید گشوده می‌شدند.

(ورستاندیک ۱۳۸۶ ص ۷۸)

استرابون و دیگر نویسندگان عهد باستان این حادثه را که در جریان آن پادشاه در تابستان ۱۸۷ پ. م به دست الیمائی‌ان کشته شد به عنوان پایانی بدون شکوه و افتخار برای یکی از بزرگترین شاهان سلوکی نقل می‌کند.

با درنظر گرفتن اقدامات آنتیوخوس که به کشته شدن وی منجر شد. طبق فرضیه ادی و دیگر نویسندگان به این نتیجه می‌رسیم که احتمالاً سرزمین الیمائی در حال شورش و طغیان بوده است. به هر حال متون تاریخی نیز این احتمال را رد نکرده‌اند. هم‌چنین احتمال دارد که با مرگ آنتیوخوس سوم شورش در الیمیائی رخ داده باشد.

(واندنبِرگ - شیپمن ۱۳۸۶، ص ۲۰)



این اتفاق در روند شکل‌گیری الیمائی‌ان حرکتی جدی و تعیین‌کننده بوده است که به نظر می‌آید سرآغاز استقلال طلبی آنان از همین اتفاق شکل گرفته باشد. در این ماجرا گویا «کامناسکر» که بعدها به نام خود سکه زده و مقتدرترین شاهک الیمائی محسوب می‌شود و خود همچنان که از نامش پیداست، خزانه‌دار و نگهبان معبد مقدس آرتمیس یا بعل در سرزمین «الیمائید» بوده که بعضی از باستان‌شناسان آن را در شمی، بعضی در بردنشاندۀ مسجد سلیمان، عده‌ای در تنگ سروک در شمال بهبهان و بعضی در شوش و بعضی دیگر در «تی‌سیون» سوسن ایزه می‌دانند.

به هر روی این حمله ناکام به قیمت جان آنتیوخوس و بیشتر سپاهیان او تمام شد و طبق فهرست شاهی به خط میخی جدید آنتیوخوس سوم در سوم ژوئیه ۱۸۷ پ. م یا در همان روز از ماه قبل درگذشت که این امر می‌تواند مقارن با تاریخ حمله و درگیری آنتیوخوس به معبد الیمائی‌ان باشد و این نکته خود به خود زمینه‌ی جدائی الیمائی را از پادشاهی سلوکیان و ایجاد حکومتی مستقل باعث شده است.

همین واقعه را محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در کتاب خود (تاریخ اشکانیان) تأیید نموده است.

در آن وقت مملکتین خوزستان و لرستان را «الی مائیس» می‌گفتند و پادشاه مستقل داشت که باجی به سلاطین سلوکیه در شام می‌دادند و این تا آن زمان بود که آنتیوخوس اپیفان از «خوزی»‌ها شکست نخورده بود. بعد از آن هزیمت که در پیش آن ذکر شد، سلاطین «الی مائیس» دیگر اعتنائی به سلاطین بر شام نکردند، نه تبعیتی داشتند و نه باجی می‌دادند.

(اعتمادالسلطنه ۱۳۷۱، ص ۳۸۶)

دیاکونف نیز به همین حمله اشارت دارد:

و چون خواست یکی از خزائن معابد بزرگ الیمائید را تصاحب کند به قتل رسید و افراد دستۀ کوچکی که همراه او بودند بیشتر به همین سرنوشت دچار شدند.

(دیاکونف ۱۳۵۱، ص ۳۹)

نخستین پریشان‌خاطری که شاه داشت و حواس او را به خود مشغول داشته بود، خالی شدن خزانه بود و خرجی که می‌بایست به رومیان تأدیه کند. برای تحصیل مال آنتیوخوس به شوش لشکر کشید و به بهانه‌ای خواست معبد بلوس (Belus) را در الیمائی که از نظر ثروت و غنا شهرۀ عام و خاص بود تاراج کند. اما کار ضایع شد. الیمائیان با یکدیگر همدست شدند و آنتیوخوس و آن قسمت از لشکر را که همراه او بودند شکست دادند. (۱۸۷ پ.م)، این لحظه بدون شک زمانی است که الیمائی از حکومت سلوکی جدا شده برای خود حکومتی مستقل شامل نواحی کوهستانی شوش تأسیس می‌کنند.

(گوتشمید ۲۵۳۶ ص ۷۷)

بیست و سه سال بعد آنتیوخوس چهارم در اقدامی متهورانه همچون حمله پدرش به معبد «بعل» در الیمائید به منظور کسب عایدی بار دیگر به آن سرزمین یورش برد ولی دیگر بار با مقاومت الیمائیان که حالا دیگر قدرت خود را تثبیت کرده بودند مواجه شد و موجب فرار و یا عقب‌نشینی او گردید که الیمائیان او را تا گابیانه (اصفهان امروزی) دنبال کرده و او پس از مدتی در نوامبر ۱۶۴ پ. م همانجا درگذشت.

در این گزارش یعنی حمله آنتیوخوس چهارم به معبد مذکور که هنوز مکان آن به درستی بر ما معلوم نشده، آرتمیس، آزارا، دیانا، نانا، بلوس معرفی شده است. اما به احتمال زیاد معبد مذکور یا در شمی و یا در برد نشاندۀ



مسجد سلیمان بوده است که فاصله چندانی از هم نیز ندارند. آنتیوخوس ابتدا سعی کرد به این دزدی مشروعیت بدهد. این دیوانه که خود را خدا می‌پنداشت می‌گفت با الهه ازدواج کرده است و می‌خواهد ثروت معبد را به عنوان جهیزیه بردارد. بعد وقتی دید این مهملات سخیف تأثیری در روح مردم الیمائید ندارد دست به حمله زد اما شکست خورد شاید هم مجروح شد. حالا دیگر الیمائیان به اتحادی تازه نیاز داشتند.

(ورستاندیک ۱۳۸۶ ص ۷۹)

در کتاب استرابون عبارتی که مفهوم آن برای پژوهشگران هنوز نامعلوم است به ۱۳۰۰۰ کسه‌ای ملحق شده به الیمائیه‌ها در جنگ، هنگام نبرد آنان با بابلی‌ها و شوشانی‌ها اشاره دارد. به نظر (نولدکه) نبرد مورد بحث احتمالاً حاکی از آغاز حرکت الیمائیه‌ها برای بیرون آمدن از سلطه سلوکیان است.

(پاتس، ۱۳۸۵، ص ۵۸۹)

که در اینجا ۱۳۰۰ کسه‌ای منظور کاسی‌ها یعنی ساکنان لرستان (خرم‌آباد، پیشکوه و پشت‌کوه) امروزی بودند که به عبارتی لر کوچک محسوب شده و هم تبار بختیاریه‌ها به شمار می‌روند.^۱

اما نکته قابل توجه کشف سر تندیس یا ماسک یافته شده در شمی است که احتمالاً متعلق به آنتیوخوس چهارم است و هنوز به درستی مالک آن مشخص نیست تا به این سؤال پاسخ داده شود که آیا به این معبد به آنتیوخوس اختصاص داشته و خود به ثروتهای فراوانی که داشته حمله کرده که با مقاومت الیمائیان مواجه شده است یا خیر؟

۱- (بختیاریه‌ها و کهکیلویه و بویراحمد) را لر بزرگ می‌نامند و لرستان لر کوچک است.

واندنبرگ نظریه‌ای دارد که در همین خصوص است:

«قرض شاه از معبد خاص خودش»

(واندنبرگ، پیشین ۱۳۸۶، ص ۲۵)

به‌هر حال پس از بروز همین اتفاقات است که «الکساندر بالاس سلوکی» شهر شوش را ترک می‌کند و «کامناسکر اول» به همراهی الیمائیان شهر بزرگ شوش را فتح می‌کنند و از آن پس برای همیشه هم شوش و هم ماد از سلطه سلوکیان خارج می‌گردد.

یکی دیگر از نکات قابل استناد، شهر سلوکیه است که در کنار رود هدیفون (جراحی) قرار داشته و این شهر را سلوکیان بنا نهاده بودند و بی‌شک پیش از تسخیر شوش در سال ۱۴۵ پ. م به تصرف الیمائیها درآمده است. بنابراین الیمائیها سپاه خود را به آرامی در سرزمین سوزیانا پیش رانده تا شوش را از طریق سلوکیه در کنار رود دجله تسخیر کنند. البته اکنون براساس مطالعات باستان‌شناختی معلوم گردیده است که شهر سلوکیه یا دوراک باستان (دورق) در نزدیکی فلاحیه (شادگان) امروزی است و ضرب بعضی از سکه‌های الیمائی در (سلوکیه) یعنی همین محل احتمالاً مؤید سلطه آنان بر این شهر سلوکی است.

الیمائیها پس از ضد حمله سال ۱۴۴ پ. م چه شوش را بازگرفته باشند یا نه مسلماً قدرت کافی برای حمله به بابل را بار دیگر در سال ۱۴۱ پ. م به دست آوردند، که در این زمان سپاهیان الیمائی و نیروهای او در «اپامه» پیشروی کردند. طبق نظر پلینی، آنیتوخوس اول نام مادرش را بر شهر آپامه واقع در منسه (در منتهالیه جنوبی بین‌النهرین) نهاده بود و دور تا دور آن را دجله فرا گرفته بود. بیشتر صاحب‌نظران مکان این شهر را در نزدیکی «کوت العماره» می‌دانند که شاید مترادف ناحیه فمیه یا خم السلح واقع در کنار آبراهه‌ای باهمین نام باشد.



گرچه سپاهیان پارتی را برای رویارویی با نیروهای الیمائی از سلوکیه گسیل کردند اما پیروزی آنان معلوم نیست زیرا این متن ترس ساکنان سلوکیه و بابل را از مهاجمان الیمائی خبر می‌دهد.

افزون بر این طبق متنی که اندکی بعد نوشته شده است شهروندان سلوکیه بر آن شدند تا بلائی بر سر فرماندهای نظامی به نام آنتیوخوس بیاورند که برای عقب راندن نیروی الیمائی فرستاده شده بود. او فرماندهای مافوق چهار فرمانده‌ها بود و از قرار معلوم از نتیجه کار ناخشنود بودند. هنگام فرار او را دستگیر کردند. سلوکیان با غارت اموالی که او در این سرزمین به جای گذاشته بود انتقام گرفتند اما این کار موجب تغییر این واقعیت نشد که الیمائیه‌ها (کردکودی) جایی در کنار دجله پیشروی می‌کردند. اوایل سال ۱۴۰ پ. م آکنده از وحشت دشمن بود که نشان می‌دهد تهدید الیمائیان هنوز بسیار جدی است. (پاتس ۱۳۸۵، ص ۵۹۶)

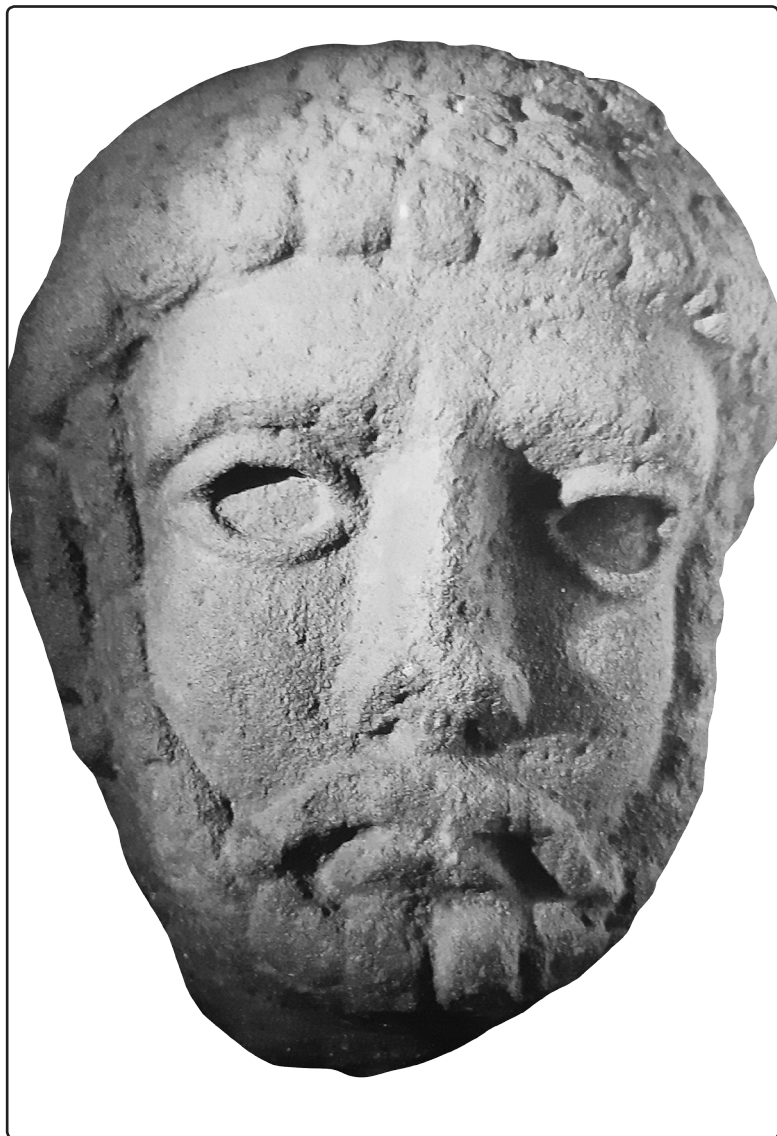
چندین دهه پس از تهاجم الیمائیه‌ها به بابل که درباره آن بحث شد مدرک دیگری از جسارت الیمائیه‌ها می‌یابیم. سکه‌ای به نام «کمنیس کیرس» و همسرش آنزاز از سال ۸۱/۸۲ یا ۷۹ / ۷۸ به دست آمده است (تاریخ عصر سلوکی بر سکه‌ها می‌توان ۲۳۱ یا ۲۳۴ را تقویم سلوکی خواند) که نمونه‌هایی از آن در شوش برد نداشته، مسجدسلیمان و مجموعه‌های موزه‌ای گوناگون یافت شده است. از آنجا که شوش در این زمان زیر سلطه پارتیان بود به نظر لورید این سکه‌ها احتمالاً در سلوکیه کنار هدیفون (جراحی) ضرب می‌شده است.

دولت سلوکی در آخرین مرحله به زور، یعنی نیروی نظامی متکی بود. از چهارده پادشاه آن، تنها دو تن در بستر درگذشتند. دو پادشاه خردسال به قتل رسیدند و باقی پادشاهان در سفرهای جنگی مُردند.

سلوکیان تنها برای مدتی هم در ایذه و سپس در مسجد سلیمان که پادگان نظامی آنان بود سلطه داشتند و این شهر (مسجدسلیمان) به عنوان پادگانی سلوکی در سال‌های (۳۰۱-۲۲۲ پ.م) توسط آنان بنا نهاده شده است و احتمالاً «برندشانده» معبدی آئینی در ۲۵ کیلومتری مسجدسلیمان امروزی از آثار این دوره باستانی است که بعداً به یکی از معابد بزرگ الیمائی نیز شهرت یافت. معبد برندشانده در فاصله تقریبی نزدیکی با شمی قرار داشته و در یک حوزه تاریخی و جغرافیایی موسوم به الیمائیان قرار می‌گیرند در مسجد سلیمان نیز تپه معروف کلگه زرین از اهمیت زیادی برخوردار بوده و سردیس‌های سنگی زیادی در آنجا پیدا شده که شکل و شمای الیمائی دارند.



تصویر نو یافته‌ی مردان الیمایی، کلگه زرین مسجد سلیمان - موزه مسجد سلیمان



مرد الیمایی - مسجد سلیمان - موزه ملی ایران



سردیس‌های سنگی الیمائی‌ان مکشوفه از مسجد سلیمان - موزه ملی ایران

اليماثيان و اشكانيان (پارتيان)



کنون ای سراینده فرتوت مرد	سوی گاه اشکانیان باز گرد
چه گفت اندر آن نامه‌ی راستان	که گوینده یاد آرد از باستان
نخست اشك بود از نژاد قباد	دگر گرد شاپور خسرو نژاد
ز يك دست گودرز اشکانیان	چو بیژن که بود از نژاد کیان

(فردوسی - تاریخ اشکانیان)

(پارت و هیرکانیه بر من شوریدند)

(پارتوا، پارتیا، ناحیه شرقی (دروازه‌ای شرقی خزر) که سرزمین گرانیان)
(اینه‌ایند کشورهایی که به فرمان من آمدند که به خواست اهورامزدا پادشاه
آنان شدم).

این عبارات، کهن‌ترین اسناد ایرانی از زبان داریوش هخامنشی در کتیبه
بیستون درباره تبار و سرزمین پارتهاست. خاستگاه اشکانیان (پارتها) بخش اعظم
خراسان بزرگ، هیرکانیا - ورکانه (گرگان) امروزی بود که منطقه دریای مازندران
در باختر تا رود تجن و حاشیه‌های اترک را در بر می‌گرفت.

پرتوه، شهری (ساتراپ) در شمال شرقی ایران از ایالات تحت فرمان
هخامنشیان بود نام (پرتوه، پارت) واژه‌ای پارسی است که با نام (پارسی و پارسة)



باستان ارتباط بسیار دارد. آنان بعدها برای تحکیم مبانی حکومتی و اصالت، خود را به اردشیر دوم هخامنشی پارسی منسوب نشان دادند تا از اقبال بیشتر و حُسن نام هخامنشیان در میان ایرانیان بیشتر بهره ببرند. پارتها جنگجویانی ماهر بودند که به سوار و سوارکاری علاقهٔ وافّر داشتند و کمان و اسب در فرهنگ آنان حضوری جدی داشت. پارتها گوئی بر گردهٔ اسبها دنیا می‌آمدند و بر گرده اسب زندگی می‌کردند و انگار با اسب به خاک می‌شدند. آنان به هنگامی که سلوکیان (جانشینان اسکندر) سرگرم درگیری با مصریان بودند از شکست و فتور سلوکیان استفاده کرده و «ارشک» رهبری قوم پارت را به دست گرفت و این نخستین کوشش برای دولتی ایرانی پس از شکست هخامنشیان بود. بعدها پارتیان به اعتبار نام ارشک (اشک) سلسلهٔ حکومتی خود را که (۴۷۵ سال)، قریب به پنج قرن طول کشید، اشکانیان نام نهادند. ارشک در شهر نساء که هم اکنون جزء خاک جمهوری ترکمنستان^۱ است در سال ۲۴۸ پ.م به سلطنت رسید و پس از کشته شدن او در پیکاری، برادرش تیرداد به جای او نشست و ناحیهٔ گرگان را به تصرف خود درآورد. و با تجهیز سپاه آمادهٔ نبرد با سلوکوس دوم شد. آنان کم‌کم وسعت قلمرو خود را گسترش دادند. تا آنجا که رخت به قومس، استان سمنان امروزی کشانده و شهر صد دروازهٔ دامغان را که در دورهٔ سلوکی «هکاتومپولوس» نام داشت به پایتختی برگزیدند.

آنتیوخوس سوم پسر سلوکوس از غرب به شرق آمد و پس از فتح همدان و فتح شهر صدروازه به طبرستان و گرگان رفت و آنجا را نیز در تصرف خود درآورد اما چون نگهداری این ولایات بسیار دشوار بود، آنجا را به پارتها واگذاشت و مسئولیت آن را به خود پارتیان سپرد و خود راهی جنگ با رومیان شد. شکست آنتیوخوس سوم پادشاه سلوکی در «مغنسیه» در آسیای صغیر که تحت

۱- نام عشق‌آباد پایتخت ترکمنستان کنونی نیز (اشک‌آباد) بوده است.



تسلط رومیان بود فرهاد اشکانی را که تازه به سلطنت اشکانیان رسیده بود بر آن داشت تا مازندران و گرگان را به سلطهٔ مجدد پارتها درآورد.

اما مهمترین پادشاه پارتی، مهرداد یکم اشکانی بود که با نبوغ و استعداد خود بنای حکومت دیر پای اشکانی را مستحکم ساخت و با اقدامات و کشور گشائی خود وسعت بخشید، او نخستین پادشاه اشکانی است که پس از فتح هرات از یونانیان و رهیابی تا مرزهای هند و تسلط به ماد به ضرب سکه پرداخت و این آغاز جدائی کامل از سلوکیان و سر آغاز استقلال اشکانیان بود.

مهرداد یکم که دولت اشکانی را به اقتداری جهانی نزدیک ساخته بود در پی فرصتی برابر دفع کامل سلوکیان و وسعت بخشی به حکومت خود بود، سرانجام در سال ۱۴۸ یا ۱۴۷ پ.م همدان را فتح و گشودن دروازه‌های ماد را آغازی برای رهیابی به سرزمین «المیائید» دانست.

مهرداد، نخست خاراسن، و پارس را فتح و از آنجا که از قدرت و گسترش حکومت الیمائیان و نفوذ آنان به نواحی میان رودان (بین‌النهرین) نگران شده بود با مقابله با الیمائیان آنان را شکست داد.

اما آخرین فتح بزرگ مهرداد یکم، حمله و لشکرکشی به سرزمین «المائیس» در زاگرس بود که ناکامیابی‌های آنتیوخوس سوم و چهارم را به کامیابی خود و فتح سرزمین و غارت معبد آرتمیس یا آزار که بعضاً «بلوس» یا «نانایا» خوانده می‌شد، پرداخت.

راست است که سلوکیان در مواقع فشار مالی پرستشگاهها را غارت می‌کردند اما این مهرداد یکم پادشاه پارتی بود که معابد مهم الومائیس را به غارت داد.
(کمبریج ۱۳۸۳ ص ۱۱۴)

در معابد غنی و سرشار المیائی هدایا و نذورات گرانبه‌داشت نگهداری می‌شد و همین امر همواره طمع همسایگان را بر می‌انگیخت. اکثر مورخین سال حمله مهرداد یکم را به المیائید ۱۴۰ پ.م یعنی یکی دو سال پس از مرگ او می‌دانند.

مهرداد اول به مملکت خوزستان تاخت در آن وقت ممالک خوزستان و لرستان را «الی‌مائی» می‌گفتند... المیائی‌ها، نه باجی می‌دادند و نه از مملکتی تبعی می‌کردند. و همان سلاطین (المیائی‌ها)، سلاطین مستقل در برابر عساکر با اقتدار مهرداد تاب مقاومت نیاوردند و شکست فاحش خوردند و مجبور به اطاعت از این پادشاه شدند و مملکت ایشان ضمیمه مهرداد گردید.

(اعتمادالسلطنه ۱۳۷۱ ص ۳۸۶)

در واقع سرزمین کوچک و سپاه جنگجوی المیائید تاب مقاومت لشکرکشی پادشاهی بزرگ را که وسیع‌ترین قلمروهای ایرانی و کرانه‌های باختری را به سلطه خود در آورده بود و همه ساتراپ‌های ایران بزرگ را تحت نفوذ خود داشت امر دشواری بود و المیائی‌ان در این مقابله شکست خوردند و در دروازه‌های معبد آرتیمیس یا آزارا به روی مهرداد یکم پادشاه مقتدر اشکانی گشوده شد.

احتمالاً المیائی‌ها معابد دیگری هم داشته‌اند که هنوز محل آنان بر ما معلوم نیست اما استرابون نقل می‌کند که مهرداد اول ده هزار تالان از معبد آزارا - آرتیمیس بدست آورد.

(واندنبِرگ - شیمپن ۱۳۸۶ ص ۳۰)

به‌هر حال فتح المیائید آخرین اقدام حکومتی مهرداد یکم بود و در آن زمان پادشاه محلی المیائید احتمالاً کامناسیکر اول بود. فتح المیائید برای مهرداد امر آسانی بود اما نگهداری المیائی‌ها کاری دشوار می‌نمود.



اشکانیان پس از ماد آنجا را (الیمائید) فتح کردند و ضمیمه امپراطوری طوری پارت نمودند ولی چون اداره مستقیم آن ممکن نبود شاهک‌های محلی را در مقام خود ابقاء نمودند و شاهان الیمائید تا ظهور اردشیر بابکان (سال ۲۲۴ یا ۲۲۶) به حکومت اجتماعی و سیاسی خود ادامه دادند و سرانجام ساسانیان حکومت ملوک‌الطوایفی را برانداختند.

(سرفراز - آورزمانی ۱۳۸۵ ص ۵۸)

به نظر می‌آید در همین دوره قدرت و سلطه اشکانیان است که ضرب سکه‌های الیمائی توسط شاهان محلی المائیس برای مدتی متوقف می‌شود.

پس از پیروزی و تسلط مهرداد اول احتمالاً ضرب سکه‌های الیمائی برای مدتی بیش از نیم قرن متوقف شده باشد و احتمال ضعیف دیگر آنکه در این مدت شاهزادگان اشکانی به حکومت این ناحیه گمارده شده باشند. اما با مقاومت مردم ناحیه روبرو شده، ناگزیر از خاندانهای محلی برای اداره امور کمک گرفته‌اند. این شاه نیز کامناسگیر نام دارد که او را کامناسگیر دوم می‌نامیم. سکه‌های متنوعی از این فرمانروا از چهار درهمی تا یک درهمی درهم و ابول به دست آمده است.

(همان ص ۶۰)

اکثر باستان‌شناسان از جمله واندنبرگ و گیرشمن این نظریه را تأیید می‌کنند که به احتمال زیاد نقش برجسته خونگ نوروژی «خونگ اژدر» در شمال غربی دشت ایذه در نزدیکی روستای میانگران نوروژی یادگار حمله مهرداد اشکانی و فتح سرزمین الیمائید و ادای احترام الیمائیدها و هم پیمانی آنان با اوست.

این سنگ بزرگ که هم از آسیب‌های طبیعی و انسانی تا حدودی جان سالم بدر برده است قریب به پنج متر ارتفاع داشته و طول آن نزدیک به هشت متر می‌رسد.



در این تصویر سه نفر الیمائی با لباسهای مرسوم خود و شلوارهای چین‌دار به اتفاق سرکردهٔ خود به سواری و ملازمی که احتمالاً مهرداد یکم اشکانی است اداری احترام کرده و حلقه قدرت شاهی را به او پیشکش می‌کنند.

سنگ‌نگاره، حاوی شش شخصیت و یک اسب و دو پرنده است که حلقه قدرت را گوئی میان هم رد و بدل می‌کنند.

نکته جالب توجه آنکه برخلاف کتیبه‌های رایج و مرسوم که همواره پادشاه غالب ایستاده و پادشاه مغلوب زیر پای او قرار گرفته و یا زانو زده و در حالتی شکست و تسلیم را نشان می‌دهد، در این نگار کند الیمائیان به حالت احترام ایستاده و حلقه قدرت هم در دست آنان و هم بالای سر اسب مهرداد و به سوی او در حرکت است که احتمالاً همان نظریه را قوت می‌بخشد که مهرداد یکم پس از فتح الیمائید و پذیرش شکست بار دیگر زمام امور و قدرت محلی را به عنوان ساتراپ یا شهری دست‌نشانده مجدداً به دست گرفته‌اند.

این شیوه و ترفند سیاسی کما بیش هم از سوی سرداران سلوکی و هم از سوی پارتیان سابقه داشته است چرا که فاصلهٔ پایتختی اشکانیان که در شمالی‌ترین نقطه شرق ایران سکنی داشتند تا جنوبی‌ترین نقطه غربی (خوزستان و زاگرس میانی) فاصله‌ای بسیار بعید بوده و همواره اقتدار شاهان و خصوصاً دسترسی به سرزمینی کوهستانی همچون الیمائید را دشوار می‌نمود.

دکتر محمدرضا چیت‌ساز که پایان‌نامه تحصیلی خود را دربارهٔ الیمائیان به پایان برده است و نگارنده علیرغم پیگیری نتوانست به آن دسترسی پیدا کند. نیز حسب پژوهشها و تطبیق عکسها و سکه‌ها و نگاره‌ها، هویت مهرداد یکم پادشاه مقتدر اشکانی را در فتح الیمائید و این سنگ نگاره تأیید می‌کند. (چیت‌ساز - سخنرانی در فرهنگستان هنر)



او همچنین در تطبیقی دیگر شخص ایستاده الیمائی را در مقابل مهرداد یکم که حلقه قدرت را به همراه پرنده در دست گرفته کامناسیکر پادشاه محلی الیمائی می‌داند.

(همان سخنرانی)

در پشت سر شاه الیمائی شخصیتی مذهبی دیده می‌شود که روحانی بودن او از طریق نشانه طناب مانندی که از سمت چپ شانه او تا به زانوهای رسیده است مشخص شده زیرا شخصیت‌های مذهبی همواره در مراسم رسمی حضوری فعال داشته‌اند و به دنبال او دو شخص دیگر که به حالت احترام آمیزی دست بر سینه ایستاده‌اند دیده می‌شوند و به نظر می‌آید از سرداران باشند. سنگ نگاره مهم «خونگ اژدر» هم به لحاظ تاریخی و هم به لحاظ باستان شناسی از اهمیت بسیاری برخوردار بوده و یکی از نقش برجسته‌های مهم الیمائی و قدیمی‌ترین سند پارتی به شمار می‌رود.

مهرداد یکم اشکانی با همه قدرت و کشورگشائی پس از ۳۸ سال حکومت رخت از جهان بریست و پسرش با عنوان مهرداد دوم (فرهاد دوم تا سال ۱۲۸ پ.م) حکومت کرد او در جنگی قوم سکاها را مغلوب کرد و نفوذ خود را بر ارمنستان و آسیای صغیر گسترش داد و به امور کشور نظم و سامان بخشید و خود را شاهنشاه خواند.

به روزگار او بود که راه بازرگانی ایران به چین که در تاریخ به «راه ابریشم» معروف است گشوده شد.

(بهار ۲۵۳۶ ص ۸)

سلطنت مهرداد سوم دوا می‌نیافت، مردم او را از حکومت خلع کردند و پس از کشته شدن او به دست مردم، برادرش اژدر (۵۷-۳۷ پ.م) به سلطنت نشست و

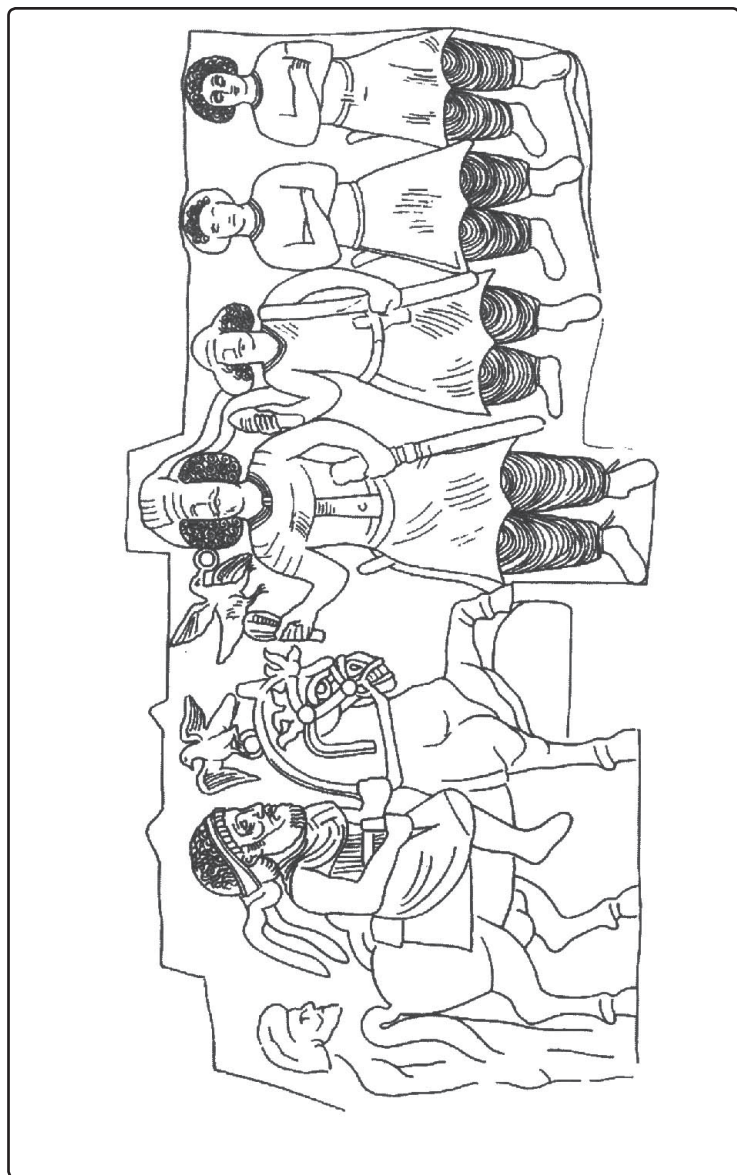
جنگهای ایران و روم آغاز شد «کراسوس» سردار نامی روم به ایران تجاوز نمود اما «سورنا» سردار بزرگ اشکانی آنها را شکست داد و کراسوس کشته شد و در نتیجه سوریه و همه شهرهای فنیقیه و سراسر آسیای صغیر تحت نفوذ ایران قرار گرفت. شاهان بعدی هر کدام دوره‌ای را به حکومت پرداختند اما کم‌کم آن شکوه و اقتدار با بی‌لیاقتی شاهان واپسین اشکانی رنگ فترت به خود گرفت و سرانجام امپراطوری اشکانی بین دو برادر تقسیم شد.

بلاش پنجم در بین‌النهرین (میان رودان) و اردوان پنجم بر خوزستان و سایر نقاط ایران حکومت کردند تا آنکه اردوان پنجم که شاهک محلی الیمائی را در اهواز نیز زیر فرمان خود داشت در برابر ظهور قدرت تازه ساسانیان و اردشیر ساسانی تاب نیاورد و شکوه حکومت اشکانی پس از پنج قرن به خاموشی گرائید.

سرانجام پرنیها (پارته‌ها) سلطه بیگانه (سلوکیان) را از بین بردند اگر چه بسیار به فرهنگ یونانی اظهار علاقه کرده و همواره بر سکه‌ها و آثار به جامانده، خود را فیلهونیک (دوستدار یونان) معرفی می‌کردند. زبان یونانی در دوران آنان رواج داشت و هنر یونانی در دوران اولیه حکومت آنان سلطه بسیاری در فرهنگ ایران به خود گرفت ولی جای شگفتی آنکه از هنر معروف یونانیان یعنی هنر تئاتر و نمایش در این دوره هیچ خبری نیست و آثاری به جای نمانده است.

مهمترین عامل مهمی که پیدایش امپراطوری پارت را ممکن ساخت بدون تردید ضعف سلوکیان بود. همچنین انتظار می‌رفت که گستره ایران نمی‌توانست برای مدتی طولانی از خارج و توسط خارجی‌ان (سلوکیان) اداره شود.

اما سرانجام می‌توان گفت که نه خوزستان اشکانی بود و نه الیمائی‌ان (پارتی) یا (سلوکی) بودند.



نگارکند دیدار ایمائیان با حضور مهرداد اول اشکانی در خونگ اژدر ایذه

سلسله و دودمان اليمائى
(فرمانروايان اليمائى)



چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان نگوید جهان دیده تاریخشان

(شاهنامه‌ی فردوسی)

سلوکیان (جانشینان اسکندر) به فاصله کوتاه‌ی دو ایالت ماد و خوزستان را یکی پس از دیگری از دست دادند و الیمائی‌ان که حالا دیگر اقتداری به دست آورده بودند با ضرب سکه رسمیت خود را اعلام داشتند. در واقع شناخت عمده سلسله و دودمان الیمائی‌ان به همین ضرب سکه‌هایشان بازمی‌گردد که هم به تقلید سلوکیان بوده است و هم از فرهنگ بومی در اواخر دوره تأثیر پذیرفته و از همه مهمتر آنکه بیشترین اطلاعات را راجع به فرمانروایان الیمائی در اختیار ما می‌گذارد. کم شدن قدرت سلوکیان در شرق مجال بهتری را برای تقویت الیمائی‌ها فراهم آورد. هرچند که این دوران فترت مقارن با قدرت گرفتن پارت‌ها بود و اشکانیان نیز چندان موافق استقلال الیمائی‌ان نبودند.

سلوکیان اگرچه در ابتدا از رشد استعدادهای محلی جلوگیری می‌کردند اما نوادگان آنان چنین حساسیتی را اعمال نمی‌کردند و در این میان باید به ابتکارات تردیدناپذیری چون تأسیس سکه‌خانه‌ها در شوش اشاره کرد که الیمائی‌ها نخستین سکه‌های خود را پس از ترک سلوکیان از شوش با همان روش و با همان سبک و سیاق آغاز کردند.



کشته شدن آنیتوخوس سوم به دست الیمائی‌ان از فشار سلوکی بر آنان کاسته بود. در سال ۱۶۲ پ.م «هوکناسپس» نخستین شاه الیمائی دعوی استقلال کرده و به ضرب سکه‌های برنزی پرداخت و نخستین تجلیات شکل‌گیری حکومت الیمائی‌ان را در منطقه بنا نهاد، اگرچه این شورش زودگذر بود ولی پس از آنکه «الکساندر بالاس» حدود سال ۱۴۷ پ.م، ناگزیر شوش را ترک کرد همان حرکت جدائی‌طلبانه از سوی الیمائی‌ان آغاز و آنان موفق شدند شهر بزرگ شوش را در سال ۱۴۵ پ.م فتح کنند اما این بار الیمائی دیگری که نقش و نام او بعدها به عنوان سر دودمان در سلسله پادشاهی الیمائی‌ان ماندگار شد اما نه به ضرب سکه‌های برنزی بلکه به ضرب سکه‌های چهار درهمی زیبا و نقره‌ای پرداخت و این سکه‌ها هم‌چون سکه‌های «هوکناسپس شاه»، هم‌چنان تحت تأثیر فرهنگ و سبک یونانی بود و حتی در پشت سکه تصویر آپولون، اسطوره یونانی نیز حک شده بود.

تنها حکومتی که در این نواحی می‌توانستند دارای سکه‌های معتبر و مشهور باشند همان الیمائی‌ها بودند.

(گوتشمید، ۲۵۳۶، ص ۸۱)

اکثر باستان‌شناسان بر آن اعتقادند که «کامناسکر» یا «کاپ ناشکیر»^۱ لقب عیلامی خزانه‌داران هخامنشی در ایالت بزرگ شوش بود که از سوی شاهان پارس در آن شهر که محل خزائن و گنجینه هخامنشیان بود تولید خزانه‌داری و حفظ اموال را به عهده داشتند.

۱- در زبان پهلوی تلفظ «سین» و «شین» هم‌سان بوده و هنوز هم در بعضی طوایف بختیاری (س) و (گاه) «ش» استعمال می‌شود.



این اسم از لغت عیلامی (کپ - نوامش کی ره)^۱ به معنی استاندار خزانه می‌آید.

در سالهای بعد از مرگ آنطیوکوس چهارم در غرب ایران چندین پادشاهی مستقل پدید آمد. مهمتر از همه آنها پادشاهی علیمائید (عیلامیان) بود که ظاهراً قبل از جلوس آنطیوکوس چهارم به استقلال رسیده بود ند. منابع سکه‌شناسی حتی نام پادشاه کامناشکر نام داشته و کشوری در بهترین ایام تاریخ خود از گابینه (اصفهان کنونی) تا خلیج فارس ممتد بود و در همان زمان دو پادشاهی مستقل در ارمنستان تأسیس یافت سوفنا و ارمنستان بزرگ .
(دیاکوف - ۱۳۵۱ - ص ۴۵)

«کامناشکرها» که به عبارتی احتمالاً لقب کلی شاهک‌های الیمائی بود. تقریباً از ۱۶۲ تا ۴۵ پ.م به عنوان پیشوند نام فرمانروایان الیمائی آمده است آنان به تقلید از اشکانیان که اکثراً نام خود را با «اشک» آغاز می‌کردند این رویه را اتخاذ کرده بودند.

پس از کامناشکر اول که در واقع مهمترین پادشاه محلی الیمائی بود پس از حدود ۶ سال یعنی در سال ۱۳۶ پ.م به ضرب سکه‌هائی از فلز پست پرداخت و نام این شاه تیگرایوس بود.

در همین دوره بود که دمتریوس دوم سلوکی در کوششهای بی‌فایده‌اش برای جلوگیری از توسعه‌طلبی اشکانیان با مقاومت مردم الومائیسی نیز روبرو گردید.
(کمبریج ۱۳۸۳، ص ۴۱۰)

کامناشکر اول که برای خود قدرت چندانی بدست آورده بود موجبات حمله مهرداد اول اشکانی را پس از فتح ماد به سوی الیمائیسی فراهم آورد. البته نتیجه حمله شکست الیمائییان بود. متأسفانه اطلاعات نسبتاً چندانی از سکه‌های

۱- “Qa - ap - nu - is - ki - ra” -

شاهان الیمائی در این دوره در دسترس نیست یا محتمل است پس از پیروزی و تسلط مهرداد اول ضرب سکه‌های الیمائی برای مدتی متوقف شده باشد.

این سکون زیاد طول نکشید و پس از مدتی شاهد ظهور فرمانروای دیگری هستیم که تصویر خود را به همراه همسرش «ملکه انزازه» بر سکه‌های متنوع چهار درهمی «دراخماهای» دیگر حک کرده است.

این شاه نیز کامناشکر نام دارد که او را کامناشکر دوم می‌نامیم.

(سرفراز - آورزمانی ۱۳۸۵، ص ۶۰)

اگر چه در پاره‌ای موارد و خصوصاً سکه‌های (زن و مرد) به کامناسکیر چهارم استناد شده است ولی پیش از آن می‌بایست به کامناشکر سوم که حدود ۱۷ سال حکومت کرده است اشاره کرد.

از شاه بعدی، کامناشکر سوم سکه‌هایی بدست آمده که بر روی آن تصویر فرمانروا و در پشت سکه تصویر شاهک دیگری نقش گردیده که می‌توان گفت آنها پدر و پسر بوده‌اند.

(همان، ص ۶۱)

سکه‌های کامناشکر سوم نیز موضوع تازه‌ای را مطرح می‌سازد و آن حضور شخصی جوان و فردی پیر و فرتوت با ریش بلند و پشت خمیده است که احتمالاً تصویر جوان جانشین او یعنی کامناشکر چهارم است.

توالی حکومت شاهان الیمائی براساس سکه‌های یافته شده آنان مورد توافق اغلب باستان‌شناسان است این سکه‌ها از سال ۱۲۰ میلادی یعنی تا انقراض این سلسله تاریخی ۲۲۴ میلادی با شاهانی که اغلب نام اُرد را بر خود دارند ادامه یافته است و تنها یکبار دیگر نام یکی از شاهانی به عنوان کامناشکر آمده است و اهواز از دست اُردنامی که آخرین پادشاهان سلسله الیمائی‌ان است توسط اردشیر ساسانی سقوط کرده است.



«محمدبن جریر طبری» مورخ مشهور اسلامی در کتاب «تاریخ الرسل و الملوک» به آخرین شاهک الیمائی که نام او «نیروفره» بوده است اشاره می‌کند:

فرمانروای این ناحیه در زمان اردشیر نیروفره نام داشت که به دستور اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی مأمور دستگیری و دربند کشیدن اردشیر گردید اما اردشیر او را شکست داد و قلمرو او را فتح کرد.

(طبری ۱۳۶۳، ص ۵۸۳)

و.ب (هنینگ W.B.Henning) براساس چگونگی کتیبه نقش برجسته سروک آن را از نیمه دوم قرن دوم میلادی تا پایان حکومت پارت در ایران متقارن می‌داند. و آن را به عنوان تخریب مکان مقدس تنگ سروک در حین درگیریهای «اردشیر» با پادشاه الیمائی که طبری او را (اهواز) می‌نامد تاریخگذاری می‌کند.

(نون گال ۱۳۷۸، ص ۲۴)

براساس گزارش طبری درمی‌یابیم که پادشاه پارت به شاه اهواز که الیمائی بوده است دستور می‌دهد تا اردشیر سرکش را در غل و زنجیر به حضورش آورد. همانطوریکه طبری در ادامه گزارش توضیح می‌دهد پادشاه اهواز که «نیروفره» را برایش به عنوان اسم خاص به کار گرفته است تا شهر «اردشیر خوره» در فارس پیش می‌رود ولی در آنجا به وسیله «بزرگ فرامادار» که اردشیر او را در آن محل به جا گذاشته بود شکست می‌خورد و به الیمائید باز می‌گردد. این قلمرو کوچک سلطنتی سپس اولین جائی بود که قربانی کشمکش‌های اردشیر شده بدین نحو که حرکت متقابل و لشکرکشی «اردشیر» برای فتح و پیروزی نیز از طریق «تشان» که فقط مسافت آن چندین کیلومتر از تنگ سروک فاصله دارد انجام گرفته است. در واقع مسیر گزارش شده «ارجان (بهبهان) - زمبیل - تشان» توسط طبری این احتمال را زیاد می‌کند که لشکرکشی اردشیر شامل مکان

مقدس تنگ سروک^۱ نیز می‌شده است که به گفتهٔ هنینگ نماد قلمرو سلطنتی الیمائید بوده است. این نقش برجسته‌ها بدین معنی است که آنها پیش از این لشکرشکی و در واقع تخریب مکان مقدس در ارتباط با آن یعنی قبل از ۲۲۰ میلادی وجود داشته است.

بدین ترتیب سلسلهٔ الیمائیان پس از ۳۸۲ سال، قدرت را به ساسانیان سپرده و از این پس الیمائیان و الیمائید بخشی از قلمرو خاندان ساسانی شد.

تاریخ این واقعه در حدود سال ۲۲۰ میلادی بوده و با توجه به گزینش سیاست اقتدرگرایی مرکزی توسط اردشیر اول ساسانی سلسله شاهان الیمائی همانند سایر ایالات برچیده شدند.

(پاکزادیان، ۱۳۸۶، ص ۳۸)

در سالشمار فرمانروایان الیمیائی نگارنده چهار جدول و گاهشماری را مورد ارزیابی قرار داده که به طور کلی دو نمونهٔ آن یعنی تاریخ کمبریج (یارشاطر ۱۳۸۳، ص ۴۱۷) و سکه‌های ایران (سرفراز - آورزمانی ۱۳۸۵، ص ۶۶) مشابهت دارد ولی «الیمائیان» (سخنرانی دکتر محمدرضا چیت‌ساز در فرهنگستان هنر) اندکی و در بعضی از تقسیم‌بندیها متفاوت ولی تقسیم‌بندی کتاب سکه‌های الیمائی (پاکزادیان ۱۳۸۶، ص ۵۶ و ۵۷) که براساس صدها سکه تطبیق و ارزیابی شده است کامل و مفصل‌تر است. او کامناشکرها را تا «کامناشکر پانزدهم» و شاهان ناشناخته دیگر الیمائی آورده است که در پایان این بخش دو نمونه از کتاب تاریخ کمبریج و کتاب سکه‌های الیمائی به عنوان سلسله شمار فرمانروایان الیمائی آورده می‌شود.

۱- وجه تسمیه این تنگ به مناسبت سروهائی است بسیار بزرگ و تنومند که در وسط تنگ و به مقدار زیاد روئیده شده، این تنگ را خود لرها تنگ «صولت» می‌گویند. (راهها و پایتخت‌های ایران سراورل اشتاین) (بی‌شک سرو که نماد او درختی مقدس بوده زمینه تقدس این محل را بیشتر کرده است.)



سالشمار فرمانروایان الیمائی

نام فرمانروایان	دوران حکومت
۱- هوکناسپس	حدود ۱۶۲ پ.م
۲- کامناشکر اول	حدود ۱۴۷ پ.م
۳- تیگراثوس	حدود ۱۳۸ - ۱۳۲ پ.م
۴- کامناشکر دوم و ملکه آنزازه	حدود ۸۲ پ.م
۵- کامناشکر سوم	حدود ۶۵ پ.م
۶- دودمان کامناشکر	حدود ۶۵ - ۴۵ پ.م

حدود ۱۶۲-۴۵ پ.م

۱- ارد اول
۲- کامناشکر
۳- ارد دوم
۴- فرهاد
۵- خسرو

حدود ۴۵ - ۱۲۰ میلادی

۱- ارد سوم و اولغان
۲- شاهان بی نام

حدود ۲۰ - ۲۲۴ میلادی

(تاریخ کمبریج، ۱۳۸۳)

حکومتگزاران شوش و الیمائی

کامناشکرش اول / مگالوس سوتروس ۱۴۷ - ۱۴۵ پ . م

هوكوناسپس ۱۳۹ - ۱۳۸ پ . م

کامناشکرش دوم / نیکه فوروس ۱۴۵ - ۱۳۹ پ . م

تیگرائیوس ۱۳۷ - ۱۲۸ پ . م

کامناشکرش سوم / سکالوس نیکه فوروس ۸۵ پ . م

کامناشکرش چهارم و ملکه ۸۲ - ۷۵ پ . م

کامناشکرش پنجم ۷۲ - ۵۸ پ . م

کامناشکرش ششم ۵۷ - ۵۴ پ . م

کامناشکرش هفتم ۵۴ - ۵۰ پ . م

کامناشکرش هشتم حدود ۴۸-۵۰ پ . م

کامناشکرش نهم حدود ۴۸ - ۴۶ پ . م

کامناشکرش دهم حدود ۴۶ - ۴۵ پ . م

کامناشکرش یازدهم حدود ۴۴ - ۲۸ پ . م

کامناشکرش دوازدهم حدود ۲۷ - ۲۰ پ . م

کامناشکرش سیزدهم سالهای پیش از میلاد

کامناشکرش چهاردهم حدود ۱۵ میلادی

کامناشکرش پانزدهم حدود ۱۵ میلادی



بازماندگان دودمان کامناشکرش (پیش از ۳۰ میلادی)

- ۱- اردل اول
- ۲- فرهاد اول
- ۳- ارد دوم
- ۴- فرهاد دوم
- ۵- فرهاد سوم
- ۶- ارد سوم
- ۷- کامناشکرش - اُرد اول
- ۸- کامناشکرش - اُرد اول
- ۹- آریوبرزن
- ۱۰- ارد چهارم
- ۱۱- خسرو (پیش از ۱۲۹ میلادی)
- ۱۲- شاه شورشی

گروه سوم شاهان پیشین (حدود ۲۲۴ - ۱۵۰ پس از میلاد)

- ۱- ارد پنجم و اولفان
- ۲- ارد ششم
- ۳- ارد هفتم
- ۴- شاه ناشناخته بی نام (A)
- ۵- ارد هشتم
- ۶- شاه ناشناخته بی نام (B) ابارباشی
- ۷- شاه ناشناخته (بی نام) C
- ۸- شاه ناشناخته (بی نام) D
- ۹- بلاش اول (پیش از سال ۱۸۵ میلادی)
- ۱۰- بلاش دوم (پیش از سال ۱۹۰ میلادی)
- ۱۱- شاه ناشناخته (بی نام) E
- ۱۲- شاه ناشناخته (بی نام) F
- ۱۳- شاه ناشناخته (بی نام) G
- ۱۴- شاه ناشناخته (بی نام) H
- ۱۵- شاه ناشناخته (بی نام) I ارد نهم
- ۱۶- شاه ناشناخته (بی نام) J

سکه‌های ایمائی



سکه‌ها بیش از آنکه ارزش مالی داشته باشند حاوی اطلاعات تاریخی‌اند. در علم باستان‌شناسی سکه‌ها مظاهر شناخت‌شناسی یک قوم یا حکومت به شمار می‌روند براساس نظر «هردوت» لیدی‌ها^۱ اولین مردمانی بودند که سکه ضرب کرده و در رواج آن کوشیدند. از آن پس سکه نماد رونق اقتصادی و سیاسی هر حکومتی گردید و مردم نیز از آن به عنوان دادوستد به جای معاملات کالا به کالا استفاده نمودند. سکه‌ها به دلیل نوع نقش، ضرب، علامات رسمی دولت، نگاره‌ها و نهادها، نوع خط و مفاهیم مضمونی شاخصه‌های معینی از قوم و نظام و حکومتی را در اختیار ما قرار می‌دهند.

شناخت عمده‌ما هم در خصوص الیمائیان مدیون و مرهون سکه‌های بازمانده از آنان است یکی دیگر از خواص سکه‌ها در مطالعات باستان‌شناختی ماندگاری آنان به دلیل مرغوبیت فلز و آلیاژها است که عمری نسبتاً طولانی داشته و همواره از ارزش مطالعاتی و تحلیلی بسیاری برخوردارند.

برای شناخت‌شناسی سکه‌های الیمائیان به طور اجتناب‌ناپذیری آشنائی با فرهنگ و هنر یونان و سلوکیان الزامی است از سوی دیگر تقارن زمانی الیمائیان با اشکانیان نیز شناخت دیگری را ضروری می‌سازد و آن همانا ارتباط فرهنگی و

۱- بیانی، ملکزاده، تاریخ سکه، از قدیم‌ترین ازمینه تا دوره ساسانیان، ج ۱، ص ۱۰ - دانشگاه تهران، ۱۳۷۰



تأثیرپذیری اشکانیان از فرهنگ یونانی است. آنان در بخش عمده‌ای از تاریخ خود به لحاظ فرهنگی تحت تأثیر و ارادت فرهنگی یونانیان (هلنیک) بوده و سرانجام مظاهر و شواهد و قرائن این آمیزش را با اندک تفاوت‌هایی می‌توانیم در سکه‌های الیمائی بازیابیم. بی‌شک نفوذ و غنای فرهنگ و تمدن یونان در این دو دوره یعنی (سلوکیان) و (اشکانیان و بالمآل (الیمائیان) از مباحث قابل اعتناست.

ضرب سکه اولین نشانه اقتدار و استقلال و رواج بنیه مالی و اقتصادی هر حکومتی محسوب می‌شود و نخستین سکه‌های الیمائی که سابقه آن را به سال ۱۶۲ پ.م می‌دانند نخستین تلاش و کوشش الیمائیان برای قدرت‌نمایی حکومت محلی آنان در این دوران است. شکل و شمای ظاهری و آلیاژ این سکه‌ها در طول دوران حکومتی آنان تفاوت عمیقی پیدا نکرده ولی کمابیش حَسَب شرایط، وقفه و دوران مختلف و نیز تغییر خاندان و دودمان، اتفاقاتی هم به لحاظ منظر و به لحاظ ترکیب قابل استناد است.

اگرچه تاکنون سکه‌های الیمائی در زمرهٔ سکه‌های پارتی طبقه‌بندی شده و در آن زیر مجموعه مورد ارزیابی قرار داشته اما نتایج یافته‌های جدید باستان‌شناختی براساس سکه‌های موجود هم تاریخ الیمائی را روشن ساخته و هم سکه‌های آنان را از سایرین متمایز نموده است.

در سکه‌های الیمائی نیز نشانه‌های سلوکی و یونانی و اشکانی آشکار است و صد البته این خصوصیت در سکه‌های اشکانی نیز اجتناب‌ناپذیر است. گاه نقش و نمادها آن‌چنان به یکدیگر شبیه می‌گردند که تنها خط‌نوشته‌ها می‌تواند آنان را از یکدیگر تفکیک سازد و این امر نشان از قدرت مسلط و فرهنگ حاکم که همانا فرهنگ یونانی است دارد زیرا اسکندر با خود فرهنگ هلنیک را به ایران آورد و سلوکیان در طی هفتاد و اندی سال حکومت خود بر آن اصرار ورزیدند و اشکانیان نیز در طی دوران پانصد ساله خود هرگز از آن رویگردان نبودند ضمن



آنکه احتمالاً آشنائی ایرانیان با فرهنگ یونانی از زمان حمله هخامنشیان به آتن و تسخیر آن و نیز تبادلات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی میان ایران و یونان ریشه داشته که به عبارتی مقدمهٔ این آشنائی را بیشتر فراهم آورده است.

تفاوت سکه‌های اشکانی با الیمائی در عین شباهت به دوره‌های واپسین حکومت آنان باز می‌گردد. یعنی سکه‌های اشکانی کم‌کم فرهنگ سنتی ایران را نیز در ضرب سکه‌های خود لحاظ می‌کنند و نیز خط اشکانی پهلوی کم‌کم جایگزین خط یونانی می‌شود و در سکه‌های الیمائی نیز خط یونانی رخت بر بسته و جایش را به خط (آرامی) می‌دهد.

در دورهٔ میانه خط و زبان در سکه‌ها تغییر یافت ولی در بیشتر سکه‌ها از خط آرامی استفاده می‌شد اما برخی از سکه‌ها همچنان نوشتاری یونانی بر خود داشتند که عموماً ناشیانه و برخی دیگر به صورت وارونه نوشته شده بودند. به اعتقاد «لوریدر» شاید سکه‌هایی با خط آرامی در سلوکیه هدیفون ضرب شده و سکه‌هایی با خط یونانی در شوش «و یا شهرهای یونانی دیگر» جهت گردش در الیمائید تولید شده باشند.

(پاکزادیان ۱۳۸۶، ص ۴۱)

واحد پول الیمائیان، اشکانیان و سلوکیان «دراخما» ست که بعدها در ادوار اسلامی واژهٔ (درهم) از آن ساخته شد. سکه‌ها عمدتاً نقره و برنز (مفرغ) بوده و مبنای پول نقره در اخما (درهم) و تقسیمات کوچکتر آن (اَبول) و واحد سکه‌های برنزی نیز (کالکوی) نامیده می‌شد. سکه‌ها به حالت پشت و رو بوده که معمولاً در روی اصلی چهرهٔ فرمانروا که بیشتر به شکل نیمرخ و از چپ به راست و یا از راست به چپ نگاه می‌کند دیده می‌شود. این حالت البته در دوره‌های میانه و آخر به شکل تمام رخ تغییر کرده و سپس از روبرو چهرهٔ فرمانروا را بر سکه‌ها شاهد هستیم. در حالیکه سکه‌های اشکانی بسیار کم از این شیوه بر مسکوکات خود استفاده

جسته‌اند. زیباترین سکه‌های اشکانی و الیمائی چهار درهمی‌هائی‌ست که از جنس نقره و منحصرأ در سلوکیه با فرهنگ یونانی مآبی ضرب شده‌اند که از آن جمله می‌بایست به چهار درآخمائی کامنسکیر اول اشاره کرد که در آن چهره شاه بدون ریش و با روبانی به عنوان نیم‌تاج حک شده و در پشت سکه نیز تصویر آپولون اسطوره یونانی که نماد خورشید و ثروت و حافظ گله‌ها و رمه‌هاست دیده می‌شود.

سکه‌های کامناشکر اول به دو دسته تقسیم می‌شوند. در نمونه‌های نوع نخست نوشتار در دو سوی پیکرۀ آپولون و یا بعل به خط یونانی شاه را معرفی می‌کند.

ΒΑΕΙΛΑΕΩΕ ΚΑΜΝΑΕΚΙΡΟΥ شاه کامناشکرش

و در نمونه‌های نوع دوم نوشتار به گونه کاملتری شاه الیمائی را معرفی می‌نماید.

شاه بزرگ کامناشکرش بخشنده

ΒΑΕΙΛΑΕΩΕ ΕΩΤΡΟΥ ΚΑΜΝΑΕΚΙΡΟΥ ΜΕΓΑΛΟΥ

برخی از سکه‌های بدست آمده از این شاه دارای علامت نامگذاری محل ضرب هستند. سکه‌های این شاه با علایم درم سرای « A » معرفی گردیده است این علامت متعلق به شهر ایزده یا «آیپیر» است که سالیانی متمدای به عنوان پایتخت الیمائی استفاده می‌شده است.

(پاکزادیان ۱۳۸۶، ص ۶۰)

پسوند نام شاهان و فرمانروایان نیز آدابی یونانی است که هم به فرهنگ اشکانی و هم به فرهنگ المیائی سرایت کرده چندانکه یونانیان اسکندر را «اسکندر کبیر» خطاب می‌کردند و نیز شاهان اشکانی نیز به همین تأسی عناوین (عادل، نیکوکار، دوستدار یونان) را بر سکه‌های خود در پسوند نام شاهان حک می‌کردند و شاهان الیمائی نیز به این سنت وفادار بودند. کامناشکر دوم نیز خود را «نیکه فوروس» «شاه کامناشکر پیروز» بر سکه‌ها معرفی می‌کند. الههٔ «نیکه»



در اساطیر یونان فرشتهٔ فتح و پیروزی است. «نیکه» فرزند زئوس و یونانیان او را پیام‌آور پیروزی از جانب خدایان می‌دانستند. تیر و کمان نیز کمابیش هم در سکه‌های اشکانی که خود را تیراندازانی ماهر می‌دانستند و هم در سکه‌های الیمائی هویداست. این خصلت گاه کمانی است که در دست شاهان قرار داشته و گاه کمانی است که در دست آپولون و گاه آرتمیس الههٔ شکار دیده می‌شود.

اما مهمترین شاخصهٔ سکه‌های الیمائی نماد لنگر گونه‌ای است که به طور اجتناب‌ناپذیری در تمامی سکه‌های آنان مشهود است چندانکه به عنوان شاخصه‌ای از این دوره قلمداد می‌شود. این نماد را که بعضاً نشانهٔ سلوکیان می‌دانند به‌طور ویژه‌ای در سکه‌های الیمائی در پشت و روی سکه‌ها دیده می‌شود.

پژوهشگران بعضاً این نماد سه شاخه را به استناد مُهرها و نقوش بر جای مانده به عیلام باستان نسبت داده و بیانگر ابزاری سه شاخه، ماهی، پرنده یا حشره می‌دانند و بعضی دیگر واژه‌ای دعاگونه که به خط تبدیل شده و شکل کلمهٔ یا (الله) را تداعی می‌کند و نیز همان طلب «چیز خوب خدا داده» یا «فَردهٔ» ایزدی، به عبارتی شبیه به آنچه در فرهنگ لُری بختیاری به آن «خدا خوه کرده» یا «نظر کرده» می‌گویند و نیز نگارنده تا دهه‌های اخیر به یاد دارد که بسیاری از سادات و پیروان امامزاده‌ها و شیوخ منطقه‌ای همواره چوبی سه‌شاخه را به عنوان عصا در دست خود حمل کرده و با قرار دادن آن بر کتف مریدان و ذکر اورادی آنها را متبرک می‌کردند و آنان را از بلایا و آسیب‌ها مصون می‌داشتند و این اعتقاد هنوز در بین عشایر رایج است.^۱

آیا نماد لنگر می‌تواند نشانه اجاق و یا آتشدان باشد؟

۱- به این عمل در فرهنگ بختیاری اصطلاحاً «پَرپین کردن» Parpin می‌گویند.

همچنین برخی بر آن نظرند که لنگر نماد کشتی و یادآور فتح بابل توسط سلوکیان است برخی دیگر آن را به وسیله‌ای نیزه‌گون برای ماهیگیری (کنج) قلمداد می‌کنند. هنوز نیز در ضرب‌المثل‌ها و زبانزدهای عامیانهٔ بختیاری مطرح است که اشخاص قدرتمندی را که از موهبت الهی برخوردارند، لنگر میان آسمان و زمین می‌دانند.

سورسارژ کردن (حکّ مجدد) بر سکه‌های اسکندر مقدونی در شوش نشان از اهمیت این نقش و نماد در فرهنگ آن دوران داشته است.

نقش لنگر در سرزمین الیمائی نخستین بار در سکه کامناشکر چهارم نمودار شد و به طور همزمان در سکه‌های اُرد اول که بر اساس نوشته‌های الواح بابلی روزگاری رقیب گودرز بود قابل ملاحظه است.

(پاکزادیان ۱۳۸۶، ص ۶۹)

به نظر می‌آید لنگر، نمادِ رعد و برق و باران و آبادانی باشد که الیمائیان به آن توجه بسیار دارند. نماد لنگر در پاره‌ای از سکه‌ها در سمت راست، گاه در سمت چپ و گاه در سکه‌های یافته شده در منطقهٔ بردنشانده مسجد سلیمان بر بالای تاج شاه و در طرفین کلاه او و از روبرو حکّ شده است.

هم در سکه‌های الیمائی و هم در سکه‌های اشکانی ابتدا فرمانروایان به تقلید از سلوکیان بدون ریش بر سکه‌ها ظاهر شده اما سپس با موهای انبوه و ریشهای بلند تفاوت خود را با سلوکیان آشکار می‌ساختند، ولی همچنان شاهان بدون تاج و تنها به سربندی که نماد قدرت در آن دوره است اکتفا کرده‌اند.

خورشید، ماه و ستاره از جمله قدیمی‌ترین نمادهای بشری است که کمابیش در همهٔ فرهنگها به فراخور دیده می‌شود. در غالب ادیان ابتدائی ماه قدرت جاودانی دارد و جادوگران همواره از ماه کمک می‌گیرند. نه از خورشید. ماه



از قدیمی‌ترین توتم‌های اقوام اولیه بوده است. گاه توتم آن را روی بدن خود خالکوبی می‌کردند.^۱ آریائیها نیز آسمان پاک، آتش و باد و خورشید و ماه و ستارگان و باران را که همگی مظاهر حیات هستند مورد ستایش قرار داده‌اند. ماه که شب تیره و ظلمانی را روشنی می‌بخشد همواره مورد حرمت بوده است. در تمدن عیلام نیز ماه حائز اهمیت بسیار است. به نظر می‌آید زمینه‌های عصر کشاورزی، شکار و شبانی ضرورت توجه به ماه و ستاره را بیشتر کرده و از آن پس به عنوان نمادی مهم در مسکوکات که مظاهر حکومتی و ملیتی به شمار می‌روند ظاهر شده‌اند.

در اساطیر یونانی نیز میان ماه و زن پیوندهائی مشاهده می‌شود به عنوان مثال آرتمیس که نام یکی از معابد الیمائی بوده است مؤنث بوده و مقر آن زمینی است.

نکته جالب توجه دیگر آن است که سلوکیان و اشکانیان و الیمائیان اگرچه بر خورشید تأکید بسیار داشته‌اند اما بر سکه‌های آنان نشانهٔ ماه و ستاره دیده می‌شود.

سلسله‌های پارسی جنوب ایران در زمان پارتیان (الیمائیان) روی کلاهشان تصویر عقاب یا هلال ماه بوده است.

(صمدی، ۱۳۸۳، ص ۴۰)

۱- کمابیش تا دهه‌های اخیر بر دست و بدن مردان و زنان زاگرس نشین خالکوبی ماه و ستاره و خورشید دیده می‌شده است که اعتقاد بر آن داشتند که این نقوش قدرت‌های اساطیری و کائناتی را به روح و جسم انسان منتقل می‌کنند.



هم‌چنین در گزارشی «هرتسفلد» به علامت هلال ماه و ستاره بر روی کلاه سربازان اشاره می‌کند.

این حضور هم‌چنان در سکه‌های اشک سیزدهم و چهاردهم اشکانی نیز آشکار است.

در سکه‌های الیمائی نیز نقش ستاره در سکه‌های کامناشکر هفتم (۲۰ - ۱۵ پ.م) دیده می‌شود و در سکه‌های بعدی نیز شاهد حضور نقش ماه هم‌چنان در کنار ستاره هستیم. به طور کلی از این پس در اکثریت سکه‌های الیمائی علامت ماه و ستاره در کنار لنگر و همراه با آن جزء شاخصه‌های اصلی به شمار می‌روند. به طور مثال می‌توان به سکه‌های کامناشکرش سیزدهم اشاره کرد. سکه‌های این پادشاه دارای نقش هلال ماه و ستاره در بالای نقش لنگرگونه در پشت سر شاه است. در این سکه‌ها نقوش یاد شده به چند نوع دیده می‌شود.

نوع اول: نقش هلال ماه و ستاره هشت پر (به صورت چند نقطه)

نوع دوم: نقش هلال ماه و ستاره هشت‌پر (به صورت چند نقطه و چند خط)

نوع سوم: نقش هلال ماه و ستاره هشت‌پر (به صورت خطوط متقاطع)

(پاکزادیان ۱۳۸۶، ص ۸۵)

گاه بر سکه‌های دیگر از دودمان کامناشکرها نقش هلال ماه ستاره چهار پر و لنگر با دو خط افقی به همراه تنه و سر و سینه شاه دیده می‌شود. و گاه در سکه‌های الیمائی از جمله سکه‌های اُرد چهارم (اُرد شاه پسر اُرد) در پشت سکه عقاب آسمان که عمدتاً مرغ متعلق به خورشید است و شکار ماه را در چنگال خود دارد، دیده می‌شود. از سوی دیگر حلقه قدرت نیز به نظر می‌آید نماد ماه کامل است که گاه به وسیله پرندگان (عقاب، شاهین) هم‌چون نقش برجسته الیمائی «خُنگ نوری» و گاه توسط پادشاه محلی الیمائی در «تنگ سروک»



دیده می‌شود که شاه الیمائی حلقه فرمانروائی را که به ماه کامل شبیه است به دو تن از شاهک‌های محلی و احياناً زیردستان خود پیشکش می‌کند.

سکه‌های الیمائی در بخش‌های پایانی دوران اقتدار خود به لحاظ وزن نیز کاهش داشته و گاه تا حد دو گرم نیز تقلیل یافته‌اند.^۱

اما نقش و حضور زنان در سکه‌های الیمائی نیز قابل توجه است. نخستین بار این نمود را در سکه‌هایی که منسوب به کامناشکرش سوم (حدود سالهای پیش از ۸۵ پ. م) مشاهده می‌کنیم که در پشت سکه تصویر تمام قد و ایستاده یک شخصیت و به احتمال بسیار زیاد زن که شاید نمادی از الهه «نانا» که بسیار مورد احترام الیمائیان بوده است دیده می‌شود این زن که به حالت ایستاده قرار دارد و در دستش حلقه قدرت دیده می‌شود. به نظر می‌آید نانا یا نانایا که نام معبد بزرگ الیمائید است باشد به عبارتی، همان ناهید، الهه باروری، زنانگی و پاکدامنی جسم زنان برای زایش که در چشمه‌ها و رودخانه‌ها زیست می‌کند و مظهر آب‌های جهان است. برخی منابع نوشته‌اند که آنیتوخوس چهارم که هم سرنوشت پدر را در حمله به معبد نانا در الیمائید می‌دانست و هم قصد دستیابی به غنائم آن معبد را داشت بر آن شده بود تا به حيله‌ای مذهبی در یک سنت آئینی یعنی ازدواج تشریفاتی با ایزد بانوی نیایشگاه بر این خزاین دست یابد، اما الیمائیان ازدواج مقدس شاه سلوکی را با الهه سرزمین خود «نانایا» برناتفتند و با او درگیر شده و او را مجروح ساخته و از سرزمین خود تا گابیانه (اصفهان) فراری دادند.

۱- پاکزادیان در کتاب سکه‌های الیمائی قریب ۵۰۰ سکه الیمائی را مورد بررسی و مطالعه قرار داده و بخشی از سکه‌های الیمائی هم‌اکنون در موزه تماشگاه پول در تهران نگهداری می‌شود.



درباره نام نانا یا نانایا جالب توجه آنکه هنوز در فرهنگ بختیاری و خوزستان فرزندان، بعضاً مادر خود را «ننه» NaNe و یا «دا» Da «دایا» صدامی زنند که بی‌نسبت با این موضوع نیست و «دا» نیز الهه مادر و دئو، الهگان و خدایان باستان است.

Nanaia که در مورد اصل پارسی آن تردیدی نیست و اثر به کار برده شده در مسکوکات مسین کوچک و بزرگ «کانشیکا» است به این خط سکه همراه با تصویر زنی آمده که ظاهراً تجسمی از «آناهید» ایرانی و یا کاهنه او آرتمیس است.

به صورت nandea یا Anaia زن ایزد حامی ارمنستان نیز و دائرة صورت اخیر به عنوان زن ایزد الیمائیس است که در معبد وی آنتیوخوس جان خود را از دست داد.

(معیری، ۱۳۶۷، ص ۱۴۴)

هم‌چنین باید به نقش زن بر سکه‌های الیمائی در سکه‌های منسوب به کامنسکیرس چهارم اشاره کرد که برای نخستین بار تصویر شاه در کنار ملکه و هر دو در روی سکه دیده می‌شوند که در پشت سکه تصویر آپولون اسطوره خورشید و فرزند زئوس که الهه ثروت و موسیقی و هنر و نگاهبان و حافظ گله‌ها و رمه‌هاست حکاکی شده است. این مشابهت در سکه‌های اشکانی دیده نشده و تنها در سکه‌های فرهاد چهارم اشکانی روی سکه تصویر شاه و در پشت سکه تصویر ملکه موزا همسرش که تندیس زیبا و مرمین از او در حفاریهای شوش پیدا شده و در موزه ایران باستان تهران نگهداری می‌شود، دیده می‌شود و نیز در سکه شاهان دوره پایانی الیمائی دیگر بار با تصویر شاه‌بانوها در پشت سکه مواجه می‌شویم که به طور مشخص می‌توان به تصاویر زنان متنوع (دو نوع زن) بر سکه‌های ارد پنجم و القان حدود (۱۵۰ - ۱۴۰ میلادی) اشاره کرد که احتمالاً شاه دارای دو همسر بوده است.



تصویر اسب در پشت سر شاه دیگر الیمائی، «کمنسکیر ششم» تأثیر فرهنگ اشکانی را می‌رساند هم‌چنانکه گاه تصویر شاهین یا عقاب یا پرنده‌ای که حلقه قدرت را بر منقار گرفته بر آنان خودنمایی می‌کند.



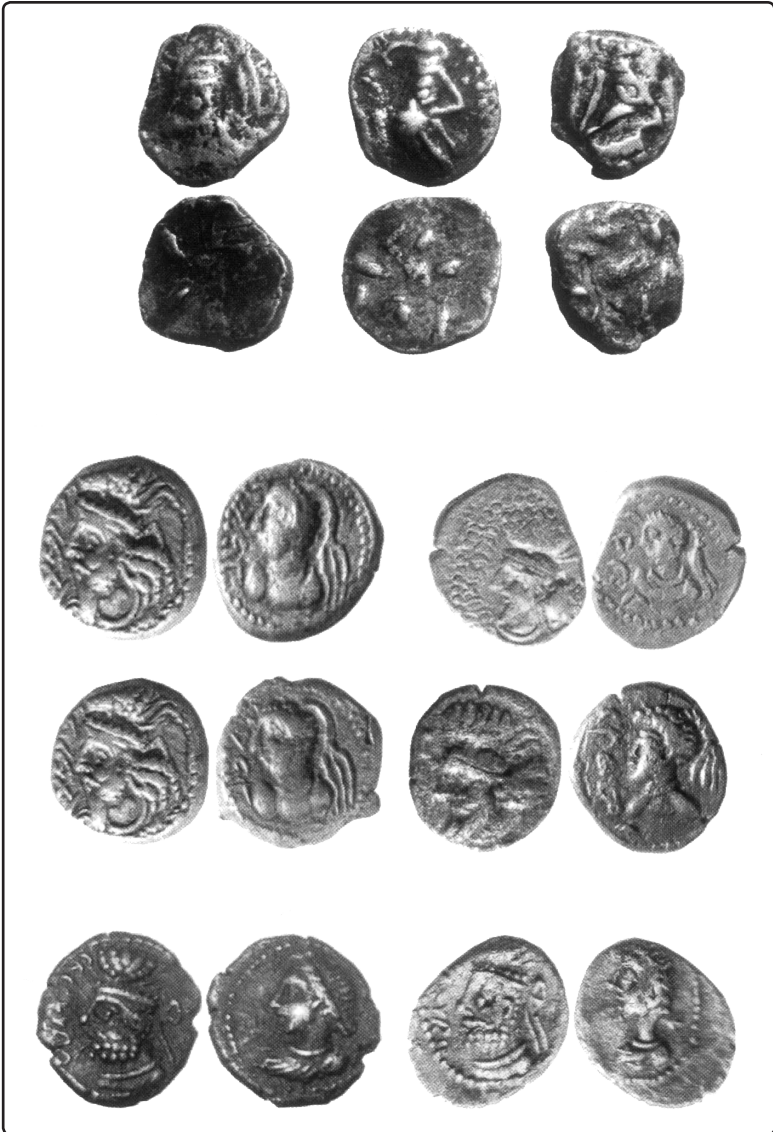
سکه‌های الیمائی



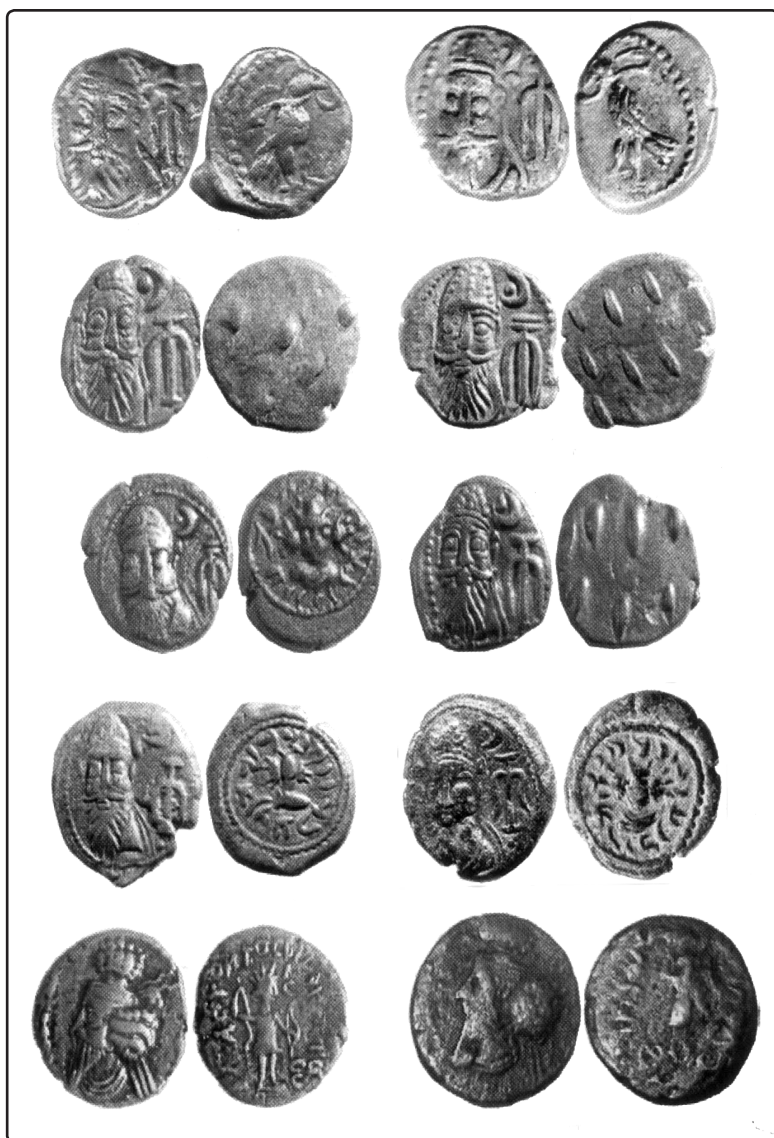
سکه‌های الیمائی



سکه‌های الیمائی



سکه‌های الیمائی



سکه‌های الیمائی

فرهنگ و هنر الیمائی



راز و رمز تفوّق و فراز و فرودهای الیمائیان را تنها نمی‌توان در مسکوکات یا مکتوبات تاریخی بازجُست. بلکه بخشی از این شناخت‌شناسی را باید در آثار هنری، به جا مانده از آنان جستجو کرد. هنرها نیز چون سایر پدیده‌ها دچار تحوّل، تطوّر و دگرگونی می‌شوند. اغلب بر هم تأثیر می‌گذارند و موجبات پیدائی سبک‌ها و مکاتب دیگر را فراهم می‌آورند.

هنر و فرهنگ از جمله مقولاتی است که در باستان‌شناختی و ادوار تاریخی و نیز آداب و عادات یک قوم نقش اساسی ایفا می‌کنند و در زمرهٔ تاریخ یک قوم به شمار می‌روند.

هنر و فرهنگ الیمائی هم‌چون اشکانیان تحت تأثیر مکاتب سنتی و همزیستی فرهنگ ایرانی با هنر یونانی (هلنیک) بوده که مظاهر و تأثیرات آن بر تندیس‌ها، نگاره‌ها، ابزارآلات و نقوش و حکاکی‌های سکه‌های بدست آمده قابل استناد است.

همانگونه که در فصول پیشین اشاره شد با حملهٔ اسکندر سرزمین ایران رنگ تمدن و فرهنگ یونانی به خود گرفت و هنر دولتی سعی بر آن داشت تا این مظاهر را همچنان تبلیغ و ترویج کند، اما غنای فرهنگ ایرانی و نیز جوشش‌ها و تجلیات رمزآمیز هنر عیلام باستان همچنان زمینه این ترکیب و آمیزش را فراهم می‌آورد و خوزستان تجلیگاه فرهنگ‌های گوناگون این دورهٔ تاریخی است.



هنر این دوران از یکسو وامدار فرهنگ میان رودان (بین‌النهرین) و تأثیرات آن بر هنر عیلامی است و از دیگر سو کشورگشائی پارسیان و هخامنشیان و سرانجام سلوکیان که با خود فرهنگ یونانی را به ارمغان آورده بودند.

شهر سلوکیه در ساحل دجله مدینهٔ آرمانی هنرمندان آن دوره بود که فرهنگ و آداب یونانی را تبلیغ و هنرمندان از آن به عنوان منبع الهام استفاده می‌کردند. ادبیات یونانی نیز پا به پای هنر یونانی در این شهر رواج داشت و رسماً در شهر شوش زبان یونانی نیز تکلم می‌شد، همچنانکه سکه‌های این دوره براساس خط و زبان یونانی طراحی شده‌اند. اما این روال دیری نپائید و کم‌کم با تسلط و آمیختگی فرهنگ و هنر بومی رنگ انحطاط به خود گرفت و ویژگی‌های فرهنگ اقلیمی بر هنر غالب شد.

در شوش نیز می‌توان این سیر انحطاط هلنیسم و ترقی فرهنگ ایرانی را از کتیبهٔ یونانی راماسب تا کتیبهٔ پهلوی پارتی خواصک دنبال نمود که مربوط به آخرین دورهٔ سلسلهٔ اشکانی است. به این ترتیب می‌توان گفت که شوش یونانی شده در سال ۱۴۵ میلادی به کام پادشاهان الیمائی فرو رفت و در سال ۲۱۵ میلادی به صورت کاملاً پارتی از زیر تسلط آنان درآمد و در اختیار ساسانیان قرار گرفت.

(امام، ۱۳۲۵، ص ۶۸)

اساطیر و الهه‌گان یونانی با سابقه ایلامی هم‌چون نانایا و آناهید و آرتیمیس درهم آمیخت و مظاهر تازه و گوناگونی به خود پذیرفت.

بخش دیگری از هنر الیمائی به گورستان مردگان اختصاص داشت که نمونه‌هایی از آن در «گلاک» روستائی در سه کیلومتری شوشتر در کنار شهر الیمائی «دستوا» کشف شده است. در این گور دخمه‌ها که به وسیله پلکانی به دالان‌های عمیق مربوط می‌شوند اموات در تابوت‌های سفالی که گاه لعاب‌کاری شده‌اند و



حاوی تزئیناتی هستند دیده می‌شوند.^۱

از آثار معماری دوره الیمائی چیز زیادی باقی نمانده است تنها می‌توان به معماری معابد شمی در مالمیر (ایذه) و بردنشانده مسجد سلیمان اشاره کرد که احتمال قدمت آنان نیز در دوره سلوکی و هخامنشی نیز می‌رود. در این پرستشگاه بقایای بنائی چهارگوش به ابعاد 24×12 دیده می‌شود که احتمالاً بخشی از آن سقف نداشته و تعدادی پایه‌های سنگی برای جای دادن پاهای تندیس‌ها طراحی شده‌اند و صورتکهای زیادی از جمله چهره‌ای منسوب به آنتیوخوس سوم یا چهارم در معبد شمی ملاحظه گردیده است و نیز سر مرمرین شاهزاده پارتی که به لحاظ سبک شبیه پیکره مرد مفرغی است در همانجا به دست آمده‌اند.

در پائین نیایشگاه بر جعبه‌ای و بر صدفی، کمانداری را، بازو کشیده می‌بینیم که بسیار زیباست اما آثار سوختگی در بنای این نیایشگاه نشان از ویرانی و تخریب بسیار دارد.

گیرشمن هنر ایران را در این ادوار به سه گروه طبقه‌بندی می‌کند. هنر هلنیستی، هنر یونانی هنر خالص ایرانی.

سراورال اشتاین در سال ۱۳۱۴ خورشیدی در منطقه شمی بختیاری در حال کاوش و پژوهش بوده که پس از شش روز حفاری به آثار معبدی که به شکل صُفّه و تالاری آجرین بوده است رسیده و در پژوهش‌های خود در ایذه اشیائی را یافته که پیش از او توسط روستائیان کشف شده و او در شهر ایذه آنانرا بازدید کرده که هم‌اکنون آنان نیز در موزه ایران باستان نگهداری می‌شوند. این اشیاء عبارتند از:

۱- حفاریهای گورهای الیمائی، مهدی رهبر، سال ۱۳۶۵.

- ۱- یک مجسمه تمام قد با سر و بدون دست راست.
 - ۲- یک مجسمه کوچکتر با لباس و طنابی روی دوش که یکدست دارد و کفشهای بسیار زیباست.
 - ۳- دو سر از مرمر یکی یونانی (یعنی حجاری یونانی) که شاید سر «آفرودیت» باشد و دیگری سردار پارتی.
 - ۴- دو دست از مفرغ یکی بزرگ و دیگری کوچک
- دستهائی مفرغی بدون تندیس هم‌اکنون جدا از پیکر با نشانی از دقت و زیبایی در موزه ایران باستان نگهداری می‌شوند. فرم و حالت دست و انگشتان متفاوت و در فیگورهای مختلف دیده می‌شوند که از کتف با چین‌هائی بر آستین و جنسی از مفرغ خودنمائی می‌کنند.
- در هنر پارتی همه مناطق و شهرها جداگانه نقشی داشته و به هیچ‌وجه پیرو هنر درباری نبوده‌اند. این نکته نیز قابل درک است که در سرزمینی که به زحمت دارای ساختار مرکزی بود مراکز فرعی بزرگتر دارای یک جریان فرهنگی کمابیش مستقلی باشند، که از نظر تصورات و خلاقیت‌های هنری بر پایه سُنن محلی از غنا برخوردار باشند. از سوی دیگر مراکز رسمی قدرت نیز الگوهائی ارائه می‌کردند که برای موضوعات وابسته به دربار از آنها استفاده می‌شد. در مجموعه‌های مذهبی و آئین‌ها در مسجد سلیمان و بردن‌شاه و ایلام می‌توان به خوبی آئین‌های محلی را نشان داد. معابد ساخته شده بر روی ایوان در این مناطق برگرفته از الگوهای ایرانی با اشکال معماری فرهنگ کهن شرقی هستند. اما هنر آئینی و مذهبی مناطق غربی را باید به عنوان هنری غیروابسته به اصول اشکانیان قلمداد کرد.
- بی‌شک آثار به جامانده از عیلام نو در نگارکند کولفرح (معبد نارسینا) و اشکفت سلمان (معبد تاریشا) که مراسم آئینی را با حضور اقشار مختلف و



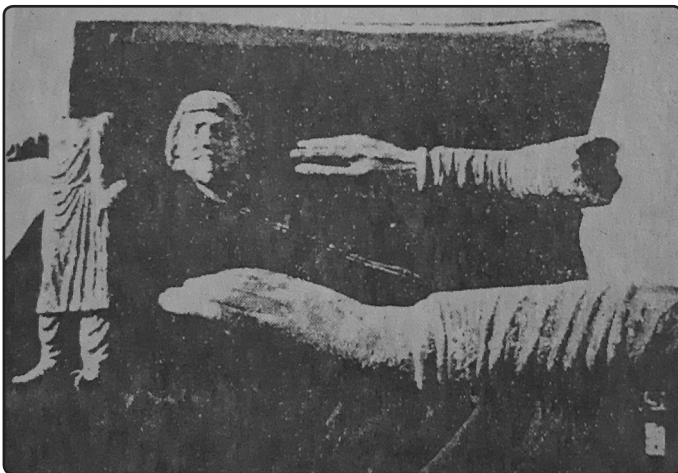
آئین‌های قربانی و حمل مجسمهٔ رب‌النوع‌ها به همراه موسیقی نشان می‌دهند در سرزمین اشکانیان سابقه نداشته است و از آنجا که مردمان این سرزمین نمی‌توانستند یکباره آئین‌ها و سنن مذهبی و دینی خود را فراموش کنند و ما نیز بر آن اعتقادیم که الیمائی‌ها از اعقاب و نوادگان و بازماندگان عیلامیهای کهن باستان در همین جغرافیا می‌باشند. پس به صراحت می‌توان ادعان داشت که هنر الیمائی‌ان آمیزه‌ای از فرهنگ هلنیک (یونانی) و هنر به جا مانده از عیلام باستان است که در فرهنگی نوین تجلیات خود را بروز داده است و این تفاوت آشکاری است که بعضاً میان آثار به جا مانده از سلوکی و اشکانی و الیمائی به چشم می‌خورد.

تندیس‌ها، سردیس‌ها و پیکرک‌های شمی کمابیش تحت تأثیر فرهنگ یونان‌اند. حالت موها به شکلی مجعد با حلقه‌های کوچک هستند که این حالت در آثار سلوکی خصوصاً بر سکه‌ها یافت می‌شود و گاه موها به سه قسمت تقسیم شده و بر پیشانی نوار سربندی دیده می‌شود. علاوه بر مفرغ از سنگ مرمر نیز برای ساخت سردیس‌ها و نیم‌تنه‌ها استفاده شده است. شلوار معروف الیمائی‌ها هم‌چنان شلوار چین‌دار است و نیز در نیم‌تنه‌ای دیگر که در منطقه بختیاری کشف شده و نیمه برهنه است چین‌ها بر پیراهن به خوبی طراحی و پرداخته شده‌اند. و چین و چروک‌ها در تندیس‌ها اکثراً با خطوط ویژه و حالت‌های موجی مشخص می‌شوند.

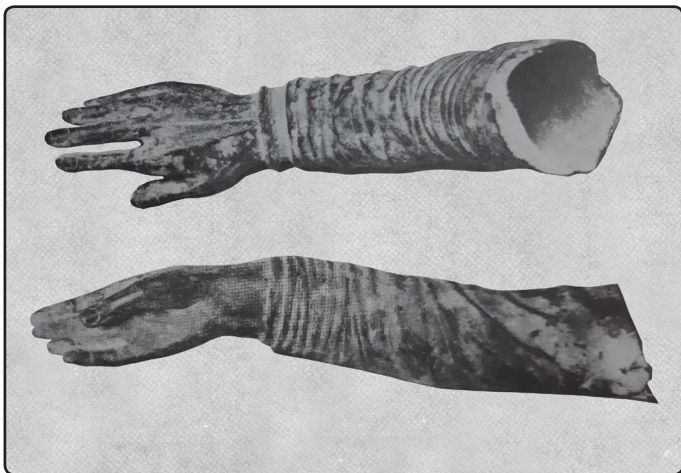
نوعی طبیعت‌گرایی ظریف در تندیس‌ها ملاحظه می‌شود که این نقوش زنده و طبیعی نشان‌دهندهٔ سلیقه و حساسیت هلنی در هنر است. به نظر می‌آید هنرمندان تلیقی خاص، متناسب و ملهم از تمایلات شکل‌گرایانه را در توصیفات ساختاری از حالات فردی چهره و تجسم آزادانهٔ جزئیات در کار بر روی سطح خلق کرده‌اند.

همچنین اشیاء کوچک دیگری نیز از معبد شمی در حفاریهای «اشتاین» کشف شده است که تماماً از صدف بوده و از میان آنان پیکرهٔ مردی که کمانی را کشیده است مشهورتر است.

اگرچه در آثار هلنی و سلوکی کمابیش تندیس زنان برهنه و یا نیمه برهنه موجود است اما الیمائیان برخلاف یونانیان تمایلی به برهنگی تندیس‌ها نداشته‌اند. در میان آثار مکشوفه شمی که نشان دهنده هنر الیمائیان است ما تنها به دو اثر برجسته و شاخص یکی «شاهزادهٔ الیمائی» یا «شخصیت مذهبی الیمائی» و دیگر تندیس مرد مفرغی خواهیم پرداخت. اساساً این دو تندیس کوچک و بزرگ شناخته‌ترین و برجسته‌ترین تندیس‌های الیمائی به شمار می‌آیند.



آثار پیدا شده در شمی - این عکس سال ۱۳۱۴ پس از کشف در ایذه گرفته شده است



دستهای بی پیکر مکشوفه از شمی



مرد کماندار صدفی مکشوفه در شمی ایذه - موزه ملی ایران



مرد الیمائی (شخصیت مذهبی) - مکشوفه در شمی ایذه - موزه ملی ایران



این مرد ایستاده، وزن خود را بر روی پای راست تکیه داده است. دست راست به سمت جلو بلند شده و دست چپ در کنار بدن قرار گرفته است. حمایل که در بالای شانه چپ لوله شده، شال بزرگ یا علامت خاص روحانیان الیمائی است و در این دیار، مردم نیز نظیر پوششی که این مرد بر تن دارد، می پوشیده اند. دست چپ با قسمت کمر که چین خورده در تماس است. مرد یک تونیک آستین بلند بر تن و کمربندی بر کمر و شلواری لطیف بر پا دارد. این شیوه ایستادن که پای چپ از پای راست کمی خمیده به گونه ای متمایز می شود که عدم تقارن اندکی در سرینها پدید می آید، ریشه در هنر پیکرسازی هلنی دارد. از آنجا که این تصویر، در آثار هنری میان رودان و ایران دوره پارت نیز دیده می شود، بیشتر باید به عنوان یکی از اجزاء هنر پیکرسازی در نظر گرفته شود تا وسیله ای که با استفاده از آن سعی شده به بیننده حرکت و ساختار بدن انسانی القا شود؛ تأثیر این ترکیب در بیننده، احساس نوعی عدم تعادل در ایستادن است. اگرچه با توجه به دست راست که به جلو دراز شده، به نظر می رسد یکی از شانه ها به جلو خم شده و بدن فضای بیشتری را اشغال کرده است، اما به این ترتیب سطوح بدن به وضوح نشان داده نمی شوند. شیوه نگهداشتن دست، ظریف و طبیعی است، همچنین شیوه قرار گرفتن دست بر روی حمایل که این تأثیر را بر بیننده می گذارد که گویی دست با دقت و ملاحظه پارچه را نگه داشته است. این تصویر با حالتهای مختلف چینهای حمایل که در بالا برگشته و در قسمت زیرین مستقیم به پایین افتاده مطابقت دارد. پشت لباس تندیس ساده کار شده است، اما تأکید بر پیکر مردانه است.

ترتیب چینهای لباس، یک ترکیب جالب از حساسیتهای تزینی خاص پارتی است چینهها در انحناهای دراز بر روی سینه افتاده اند و به این ترتیب شکلی به خود گرفته اند که در ابعاد کوچکتر در جلوی شلوار تکرار شده است، و

همین چینها به صورت چینهای حلقه‌ای انبوه و پشت سر هم در قسمت پایین آستین چپ دیده می‌شوند و به نظر می‌رسد که روی چینهای مورّب کلفت‌تر بالای آستین را کاملاً پوشانده‌اند. در اینجا جلوه‌ای از طبیعت‌گرایی با منشاء هلنی مشاهده می‌شود (مثلاً چینهای طرفین لباس به تناسب حالت پاها ادامه یافته‌اند: چینها در سمت راست کمی انحنا دارند، در سمت چپ حمایل باز شده یا مبدل به خط شده‌اند، در حالیکه در روی پاها مانند ۷ به هم پیوسته‌اند). لبۀ پایین لباس کاملاً بریده شده و در تضاد با شلوار قرار گرفته و نشان‌دهندۀ تفاوت جنس این دو پارچه است.

عملکرد کمربند کاملاً حساب شده است، کمربند پارچه را در سمت راست به هم فشرده و به این ترتیب ادامۀ چینها را قطع کرده و به چینهایی که بالای آن قرار گرفته‌اند حالت مشخص هلالی شکل بخشیده است. کمربند یک نوار تسمه مانند نرم است که در وسط با یک قلاب ساده بسته شده است. در انگشت کوچک دست چپ یک حلقه و در مچ یک دستبند دیده می‌شود (یا اینکه این برآمدگی در مچ در واقع لبۀ کلفت تو زدۀ لباس است). شلوار به نرمی بر روی کفش‌ها افتاده، کفشها به وسیلۀ تسمه‌های پهن که در وسط دکمه دارند بسته شده و نوک کمی به بالا برگشته دارند (نوک کفش راست شکسته و از بین رفته است). وجود تسمه‌ها روی کفشها، این احتمال را تقویت می‌کند که کفشها جنس نرمی دارند ولی شکل محکم و نوک برگشته کفشها بیشتر مانند چکمه‌های چرمی است. چینهای پشت لباس کاملاً ساده شده‌اند. همانگونه که در شیوه‌های هنری پارتی و هلنی معمول بوده به جلوی بدن اهمیت بیشتری داده شده و کار بیشتری بر روی آن انجام گرفته است. لباس در پشت کشیده شده و در چند چین بالای کمربند جمع شده است در حالیکه در زیر کمربند چینهای عمودی بلند به طرف پایین افتاده‌اند. در حمایل، شکافهای کم عمق



که انحنای پارچه را نشان می‌دهد، بلندتر و مسطح‌تر بوده و انتهای آنها کاملاً صاف شده است. آستین لباس نیز در بالا تقریباً صاف است در حالیکه چینهای حلقوی پایین آستین عمیق‌تر کنده‌کاری شده‌اند و سطوحی کاملاً صاف دارند. سطح پارچه شلوار نیز صاف است.

تندیس بر روی یک پایه سنگی قرار داشته که از بین رفته است. تخت کف‌شها ناهمگن (نامنظم) ساخته شده است. سر، که جداگانه ساخته شده بوده، و ساعد راست از بین رفته‌اند. بخشهایی از تندیس، به‌خصوص در قسمت حمایل - در پشت و سرشانه - و سر زانوی راست، آسیب دیده است. قسمت‌هایی از تندیس توخالی است (دست راست، و گردن در جایی که سوراخ موجود، قرار دادن سر بر روی بدن را ساده‌تر می‌کند). این تندیس مفرغی کوچک در شمی کشف شده است. شمی در خوزستان قرار دارد، منطقه‌ای در جنوب غربی ایران که حدوداً ایالت باستانی ایلام در آنجا واقع بوده، و قطعاتی از تندیس‌های مفرغی دیگر و یک تندیس از سنگ مرمر نیز در آنجا پیدا شده‌اند. کشف این اشیاء را مرهون مردم محلی هستیم. پس از کشف این اشیاء، در ۱۹۳۵ در منطقه کاوشهایی توسط سوراوال اشتاین انجام شد و بخش‌هایی از بقایای یک معبد که طبق شیوه‌های معماری منطقه بر روی یک سکو ساخته شده بود، آشکار شد. در معبد یک محراب آجری و چند پایه سنگی وجود داشت که احتمالاً بر روی آنها تندیس‌هایی قرار گرفته بودند. اشتاین بخش‌هایی از تندیس‌های مفرغی را نیز پیدا کرد، از جمله سر یک مرد که معمولاً به پادشاه سلوکی آنتیوخوس چهارم نسبت داده می‌شود (۱۶۴ - ۱۷۵ پ.م.) و همچنین سر یک بانو. منتسب کردن این سردیس به پادشاه سلوکی اولین بار توسط م. روستوتزف پیشنهاد شد و مورد قبول گیرشمن قرار گرفت.



تاریخهایی که برای تندیس‌های یافت شده در شمی توسط کارشناسان پیشنهاد شده کاملاً با یکدیگر تفاوت دارند و به خصوص تندیس بزرگ مفرغی، از سدهٔ دوم پیش از میلاد تا اواخر دورهٔ پارت تاریخگذاری شده است. فردی که در اینجا نشان داده شده احتمالاً یکی از اشراف یا یک روحانی الیمایی است که تندیس خود را به معبد شمی تقدیم کرده است. اجزاء تعیین‌کننده‌ای که با استفاده از آنها می‌توان تفسیرهایی خاص از پایه داد مانند سر و دست راست، از بین رفته‌اند که به دلیل نبودن دست و شیء که احتمالاً در دست قرار داشته نمی‌توان حالت ایستادن تندیس را با اطمینان تشریح کرد. حرکت دست و قرار گرفتن آن در جلو بدن را می‌توان به طور کلی به عنوان علامت احترام یا تعارف معنی کرد و این در صورتی است که چیز خاصی در دست قرار نگرفته باشد. به هر حال لباس - پیراهن بلند روی شلوار و به خصوص شال - از ویژگی‌های لباس الیمایی است، همانگونه که تندیس‌های یافت شده در مسجد سلیمان و بردن‌شاندِه این نکته را به خوبی نشان می‌دهند. گاهنگاری آثار هنری پارتی، به خصوص در ایران، مسئله‌ای پیچیده است، زیرا ما تاریخهای مستندی در دست نداریم که با استفاده از آنها بتوانیم یک پایهٔ صحیح تاریخگذاری را بنا کنیم. همچنین به نظر می‌رسد، هر منطقه از این قلمرو حکومتی، خود به نوعی دارای استقلال فرهنگی بوده است. به خصوص تندیس مذهبی مفرغی شمی را باید از تولیدات محلی دانست.^۱ این اثر الیمایی، در کارگاهی با هنرمندان تحصیلکرده که هنر پیکرسازی بر اساس سنت‌های هلنی را به خوبی می‌شناخته و قادر بودند ارزش خصوصیات و فن‌آوری‌های مربوط به آن را دریابند، ساخته شده است، حتی اگر این هنرمندان اهداف دیگری را دنبال

۱- در تحلیل تندیس شخصیت مذهبی شمی که سر نداشته و اندازه آن ۲۷ سانتی‌متر است از توضیحات آنتیونونیزی در کتاب هفت هفت هزار سال هنر ایران که با همکاری موزه اطیش به طبع رسیده استفاده شده است.



می کرده‌اند. آنان فاصله خود را با این سنت‌ها حفظ کرده‌اند، سنتی که قطعاً در شهرهای شوش / سلوکیه در اولائوس در اوج شکوفایی خود بود. این هنرمندان تصاویری خلق می‌کردند که با قوانین طبیعت‌گرایی هلنی انطباق نداشت بلکه خصوصیات مستقل و بومی در آنها پا گرفته بود. به احتمال قوی می‌توان تاریخ سده اول پ.م. یا حداکثر نیمه اول سده اول میلادی را برای این اثر پیشنهاد کرد. رستوت^۱ کسی است که کوشید هنر پارتی را توصیف نماید و ما را با ویژگی‌ها و خصوصیات هنر پارتی آشنا کند وی اصل هنر پارتی را این‌گونه بیان می‌کند:

تمام رخ، معنوی، با صلابت، خطی و واقع‌گرا دیدگاه‌های روستو بیشتر با هنر صخره‌ای الیمائی و نگارنده‌های آنان انطباق دارد. تمام‌رخ بودن روش منحصر به فردی است که در اکثریت نگارنده‌های الیمائی مصداق یافته و درواقع نقش برجسته‌های الیمائی مانند یک راوی هستند که صحنه‌ای را به بینندگان نشان می‌دهند و روابط بین افراد این صحنه را بازگو می‌کنند. از بین ۶۵ شخصیت نقش شده بر این حجاریها فقط دو شخصیت ملازم و سوار در نقش برجسته خونگ نوروژی کاملاً نیم‌رخ نشان داده شده‌اند.

(واندنب‌رگ - شسپین، ۱۳۸۶، ص ۱۰۴)

نکته جالب توجه آنکه این دو نفر نیز اشکانی‌اند نه الیمائی. والا باقی نگارنده‌های الیمائی، تمام رخ حکاکی شده‌اند.

در «خونگ کمالوند» سوارکار کاملاً تمام‌رخ است به گونه‌ای که بیننده احساس نمی‌کند که آنان سوار بر اسب‌اند و چنین می‌انگارند که در پشت اسب ایستاده‌اند. برعکس انسانها، حیوانات همیشه از نیم‌رخ حجاری شده‌اند.

(همان، ص ۱۰۵)

1- M. Rostort zeff, Dura and the Problem of parthian, Art New Haren 1935, pp. 175-304

خصیصهٔ دیگر نقش برجسته‌های الیمائی معنویت گرائی است.

هنر پارتی بیشتر به دنبال نشان دادن زندگی روان است تا زیبایی تن. شخصیت‌ها همیشه بی‌روح به نظر می‌رسند. بدن انسان بدون هیچ‌گونه برجستگی و همیشه صاف و هموار نشان داده می‌شود و هیچ برجستگی از زیر لباسها پیدا نیست. حجاریهای اشکانی بیشتر به دنبال نشان دادن وقار، احترام، اطاعت، فرمانبرداری و شور و حرارت دینی است و به زیبایی بدن اهمیت نمی‌دهد. اصولاً این معنویت از تقارن تمام رخ بودن چهره‌ها، خصوصاً درشتی چشمها و نگاه خیرهٔ آنان به تماشاگران ناشی می‌شود. چشمان بزرگ بسیار باز، پلکهای درشت، ابروان پرپشت و بسیار کوتاه ثبات غریبی را به نگاهشان می‌بخشد. در نقش برجسته‌های صخره‌ای الیمائی وضعیت دست به سینه (خونگ نوروژی) و یا حالت دستی که بالا گرفته شده (خونگ نوروژی - شیمبار - سروک) حالت احترام فرمانبرداری و تقوا ایجاد می‌کند.

(همان، ص ۱۰۶)

و این ویژگی برخلاف سنت فرهنگ هلنی (یونانی) است که به دلیل طبیعت گرائی تأکیدی ویژه بر نشان دادن اندامهای بدن دارد.

حجاریها بسیار باصلابت‌اند و هیچ‌گونه حس دراماتیکی را القاء نمی‌کنند تنها گزارش دهندهٔ اعمال بوده و نشانی از زندگی در آنان دیده نمی‌شود. روستو همچنین به خطی بودن نقش برجسته‌های الیمائی تأکید دارد.

طبق نظر وی این عمل فقط برای نشان دادن چین لباسها به کار رفته و در حجاریهای نقش برجسته‌ها نقشی نداشته است اگر خطی بوده قاعده مطلق حجاریهای پارتی در سوریه و بین‌النهرین نیست. پس قطعاً ویژگی خاص هنر صخره‌ای الیمائی است. نقش برجسته‌ها بسیار هموار بود و به نقش برجسته‌های هخامنشی نزدیک‌اند.

(همان، ص ۱۰۷)



واقع‌گرایی تمایل هنرمندان الیمائی برای نشان دادن تمام جزئیات لباس، موها، جواهرات است. البته امروزه گذشت دو هزار سال فرسایش، زیبایی این آثار را که در معرض بادهای موسمی ایذه و تابش آفتاب سوزان تابستانی گرمسیری و بارانهای سیل‌آسای زمستانی بوده‌اند از زیباییهای آن بسیار کاسته است. ولی باید به ویژگی بومی و اقلیمی هنر الیمائی نیز در این نقش برجسته‌ها تأکید داشت. یقیناً عناصر عیلامی و هخامنشی در این امر بسیار تأثیرگذار بوده است. بی‌شک الیمائیان با هنر صخره‌نگاری ایلامیان آشنائی داشته‌اند چراکه سنگ نگاره خونگ نوروزی درست پشت یک سنگ نگاره ایلامی است و هنوز بر ما معلوم نیست که هنر الیمائیان مستقیماً از هنر عیلام برخوردار شده یا با واسطه هخامنشیان بدان دست یافته‌اند. اما در حجاریهای صخره‌ای الیمائی عقاید عیلامی و به خصوص هخامنشی به چشم می‌خورد. پس ویژگی‌های متفاوتی را می‌توان برای آنان قائل بود.

۱- تمایل به نقش برجسته‌های صخره‌ای

۲- محدودیت موضوعات تصویری

۳- تمایل به نشان دادن صف طولی از صاحب‌منصبان (سنگ الیمائی قلعه‌تل)

شیمبار، تنگ سروک و خونگ اژدر)

۴- نبود صحنه‌های منحصرأ مذهبی

۵- کمبود تصویر زنان

۶- تأثیر آرایش مو و نوع پوشاک

سختی، یکنواختی و ابتدائی بودن تصاویر، ویژگی حجاری صخره‌های عیلامی و هم‌چنین هخامنشی است و این ویژگی در هنر صخره‌ای الیمائی نیز حفظ شده است. به‌علاوه انتخاب موضوع بسیار محدود است. در نقش برجسته‌های الیمائی اغلب آنان پیراهنی با شلواری بلند و گشاد و چین‌دار به تن دارند که گاهی اوقات هم شلوار خود را درون کفش می‌کنند. اصولاً این لباسها به سبک البسهٔ ایرانیان است که در نقش برجسته‌های آپادانا در تخت جمشید نیز دیده می‌شود و نیز آرایش موی آنان اغلب یکسان است.

در واقع به طور کلی می‌توان نتیجه گرفت که حتی اگر هنر الیمائیان تا حدودی تحت تأثیر یونان بوده این تأثیر در همه‌جای ایران یکسان نبوده و تفاوت‌هایی خاص را می‌توان در جاهای مختلف احساس کرد و به نظر می‌آید هنر صخره‌ای الیمائی تمامی نفوذ تمدن یونانی از جمله دورنمایی، رئالیسم، رعایت تناسب و جنبش و تحرک را نادیده گرفته است.

پس از بارها بازدید به نظر می‌آید که هنر صخره‌ای الیمائی در کوههای بختیاری با دو دنیای متفاوت چه از نظر جغرافیایی و چه از نظر فرهنگی و اجتماعی مواجه‌اند. از یک سو شهری کمابیش بزرگ و ثروتمند و از دیگر سو طبق گفته استرابون:

منطقه‌ای کوهستانی و نفوذناپذیر و بالاخره نقطه اشتراک هنری آنان استفاده از سبک تمام‌رخ است. اگرچه هنر صخره‌ای در اصل هنری ایرانی است ولی این الیمائی‌ها^۱ بودند که سبک تمام‌رخ را آشکار ساخته و از آن استفاده کردند و احتمالاً کهن‌ترین نمونهٔ دورهٔ پارتی با همین سبک متعلق به الیمائی است و

۱- تمامی تصاویر و نقش برجسته‌های کولفرج، اشکفت سلمان به روزگار نوعیلامیان، نیم‌رخ است و هیچ‌کدام تمام رخ کنده‌کاری نشده‌اند. در حالیکه نقش برجسته‌های الیمائی در ایذه تمام‌رخ‌اند.



تنها مدت مدیدی بعد از آن در منطقه سوریه و میان رودان بین‌النهرین چنین نمونه‌هایی بدست آمده است و به نظر می‌آید الیمائیان با نقش برجسته‌های صخره‌ای خود انتقال دهنده میراث حجاری هخامنشیان به ساسانیان بوده‌اند.



آثار پیدا شده در شمی - این عکس سال ۱۳۱۴ پس از کشف در ایزه گرفته شده است

**نقش برجسته‌های ایلمائی
(نگارنده‌های ایلمائی)**



بخش مهمی از هنر الیمائی را می‌توان به نقش برجسته‌های برجامانده از آنان اختصاص داد که گویای اطلاعات نسبتاً خوبی است. این نگارندها تماماً بر صخره‌ها و در دل مناطق کوهستانی نقر شده و البته به دلیل آسیب‌های طبیعی هر روز در معرض تخریب قرار دارند. سنگ‌نگاری در ایزه به دلیل نگارندهای عیلام میانه کولفرح و اشکفت سلمان سابقه دیرینه داشته است و این آثار شاید تقلیدی در تداوم همان هنر سنگ‌نگاری باشند. هنوز هم شیوه «بردنویسی» سنگ‌نویسی در ایل رایج است.

دسترسی به کوهستان و زیستگاههای طبیعی و کوهستانی نخستین زمینه این هنر بومی است. این نقوش عمدتاً به مراسم و صحنه‌های مذهبی و رسمی محدود می‌شوند. که از آن جمله می‌توان به تکریم شاهزادگان، بزرگان و صاحب‌منصبان محلی، ادای احترام رعایا و وضعیت‌های برجسته، صحنه‌های اعطای منصب، پرستش در مقابل محراب، صحنه‌های نبرد و پیروزی بر دشمن و بالاخره صحنه‌های شکار اشاره شده است. در این هنر تمام رخ بودن یک امر قطعی و مسلم است. هم‌چنین نکته قابل توجه آن است که اساساً وقار و متانت شخصیت‌های مناسب با تقارن کامل صورت‌ها و چشمان بزرگ و کاملاً بازی است که همیشه به سوی بیننده دوخته شده‌اند و هرگز به سوی اتفاقی که در حال رخ دادن است نمی‌نگرند. به علاوه این حجاریها کاملاً متقارن بوده و ترکیب آنها سرد و بی‌روح به نظر می‌رسند و از هر گونه نشانه دراماتیک عاری‌اند.

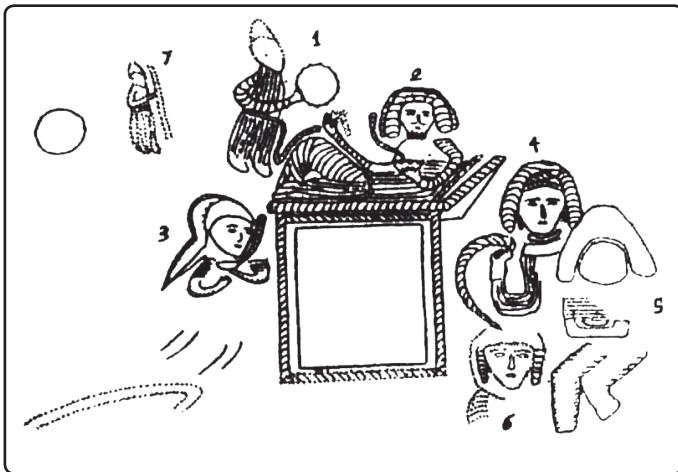
بزرگترین و مفصل‌ترین نقش برجسته الیمائی در منطقه ایزده به نگارکند «خونگ اژدر» یا «خونگ نوروزی» اختصاص دارد. در فرهنگ اصطلاحات لُری بختیاری «خونگ» به معنای تنگه فراخ و نعل اسبی شکل اطلاق می‌شود و کول به دره تنگ موسوم است. در تصویر این نگاره همچنان که در فصل الیمائیان و اشکانیان از آن سخن گفته شد به احتمال زیاد به لشکرکشی مهرداد یکم پارتی اختصاص دارد که شاهک محلی الیمائی ضمن تاج بخشی با او هم‌پیمانی می‌کند. پرنده‌ای با منقار خود تاج از سر شاهک الیمائی برداشته و به مهرداد اشکانی که سوار بر اسب است تقدیم می‌کند. سه شخصیت مجاور کاملاً تمام رخ هستند و پیراهن بلند (تونیکه) که تا به زانوان می‌رسد و به نظر می‌آید لباس محلی الیمائیان باشد به تن دارند. در کنار شخص اول که بزرگتر از دیگران است دیده می‌شوند. نوع آرایش موهای دو نفر دیگر نسبتاً متفاوت است. نکته جالب توجه آنکه این نقش در پشت سنگی که آثار از بین رفته عیلامی بر آن حکاکی شده قرار گرفته است. نقش برجسته دیگر که در فاصله ۱/۵ کیلومتری غرب خونگ اژدر موجود است به شدت آسیب پذیرفته و به دلیل در معرض بودن رگبارها و باران‌های سیل‌آسای دشت ایزده به شدت فرسایش یافته است. این نقش برجسته که در ارتفاع ۱/۴۵ متری از سطح زمین قرار داشته و طول آن ۱/۲۸ متر و عرضش ۱/۲۰ متر است نخستین بار توسط «والتر هینتس» باستان‌شناس آلمانی کشف شد. در این نگارکند دو شخصیت به اندازه طبیعی به شکل تمام‌رخ روی این نقش برجسته شکل گرفته‌اند که پاهایشان مورّب و به صورت نیم‌رخ تراش خورده‌اند. هر دو به یک شکل لباس پوشیده‌اند. همان پیراهن بلند الیمائیان با چین‌های مخصوص که تا زانوهای می‌رسیده است. نفر سمت راست دست‌ها را پائین آورده و حلقه‌ای نیز در دست راست گرفته، فرد سمت چپ، دست چپش را به کمرش زده و گردن بند و کمر بند دارد و شیئی نامعلومی در دست راستش گرفته که احتمالاً مقمّمه مسافرتی اوست.



این نقش برجسته احتمالاً مراسم اعطای منصب را نشان می‌دهد که یک شاهزاده الیمائی (پیکر سمت راست) نیم تاجی را که نشانهٔ اعطای منصب است از حاکمی می‌گیرد. قدمت این نقش برجسته را «هینتس» به دوران قبل از میلاد مسیح ولی «مالکوم کالج» به آغاز قرن دوم میلادی نسبت می‌دهند.

نقش برجسته «خونگ کمالوند» نیز در ۲/۵ کیلومتری «خونگ نوروزی» و یک کیلومتری غرب نقش برجسته «خونگ یارعلی وند» قرار دارد. طول قامت شخص سمت راست ۱/۰۲ و طول سوارکار ۱/۰۳ متر سه سانتی‌متر و طول اسب ۷۰ سانتیمتر است. در این نگاره در سمت چپ مردی سوار بر اسب دیده می‌شود که نیم تنه‌اش تمام‌رخ و اسبش از نیم‌رخ حجاری شده است. مرد سوارکار کلاه‌خودی پردار با نوارهای بلند بر سر گذاشته و پیراهن و شلوار به سبک پارتیان پوشیده است و نیم چکمه به پا دارد. وی نیزهٔ مزین به روبانی را در دست راست گرفته و افسار اسب را با دست چپ نگاه داشته است. اسب برای این سوار بسیار کوچک بوده و موهای دم اسب نیز بسیار هنرمندانه بافته شده است. مردی که در سمت راست ایستاده تمام‌رخ بوده ولی پاهایش از نیم‌رخ نشان داده شده‌اند. وی پیراهنی چین‌دار هم‌چون لباس الیمائیان به تن داشته و شلوارش را درون چکمه‌هایش قرار داده و کوزه‌ای یا تنگی را در دست گرفته که به نظر می‌رسد در حال ریختن مایعی از درون آن است.

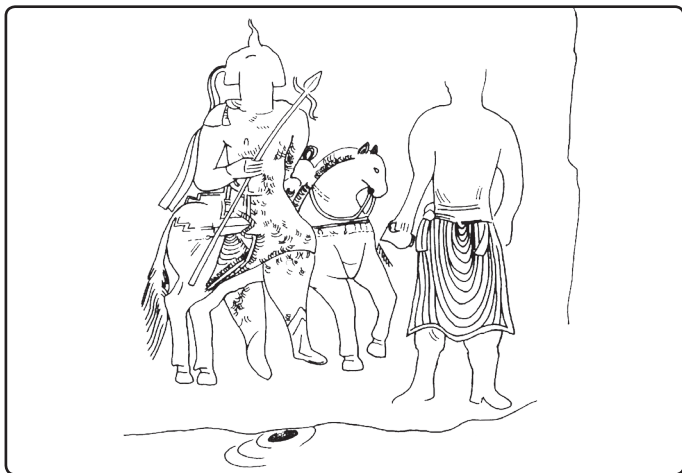
بر این کتیبه خوشوقتانه نامی نوشته شده که هویت آن را مشخص می‌سازد. «فرهاد کاهن پسر کامناشکر» «هینتس» معتقد است که مرد سوار بر اسب فرهاد اول شاه الیمائی و از سلسله کامناشکرهاست که به همراه ملازم و یا وزیرش دیده می‌شود. او هم‌چنین قدمت این نگاره را از نگاره «تنگ سروک» پیشتر می‌داند (حدود یکصد میلادی).



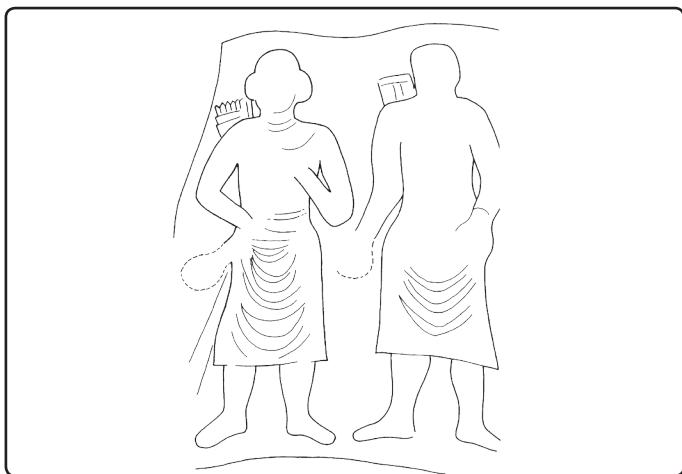
نقش برجسته الیمایی در منطقه جنگه ایزه



نقش برجسته الیمایی در شیوند ایزه



نقش برجسته خونگ کمانلوند از آثار الیماییان در ایذه



نقش برجسته الیمایی خونگ یار علی‌وند در ایذه

یکی دیگر از نگارندهای الیمائی در منطقه ایذه به «شیوند» اختصاص داشته که یکی از مناطق سرسبز دنباله رودخانه و در شمال کوه منگشت قرار دارد. این نگارکند را اکه «جعفر مهرکیان» یافته و محل آن بر بلندای آبشار (توف الچک) است که بر تخته سنگی تک افتاده قرار گرفته است.^۱

در این نقش دو گاو و یک آتشدان سه پایه دیده می‌شوند و مردی لمیده و یا خمیده بر پشت دو گاو با چهره تمام رخ و نگاه از روبرو دارای حدقه چشمان بزرگ و برجسته و خیره به جلو است. او چیز نامعلومی را در پشت دارد و با دست چپ احتمالاً جامی را در یک ترازو به سینه گرفته است. ساعد چپ او به کوهان گاو است قبای بلند بر تن، پاها دراز شده دو گاو کوهاندار از نیم‌رخ با شاخ‌های خمیده و یوغ بر گردن افسار در دست و ترکه یا شلاقی را می‌نوازد. در قسمت دیگر چهار نفر گوئی مراسمی آئینی را به جا می‌آورند.

«جعفر مهرکیان» از جمله باستان‌شناسانی است که قریب به سی سال آثار منطقه را پژوهش کرده و علاقه وافری به این منطقه داشته و یکی از خادمان حقیقی باستان‌شناسی و منطقه ایذه و بختیاری و خصوصاً الیمائیان است. پایان‌نامه کارشناسی ارشد جعفر مهرکیان به نویافته‌های الیمائی اختصاص داشته و در دانشگاه تهران موجود است.

سنگ‌نگاره موردتنگ زیر (ایذه) نیز نقش برجسته دیگری است که در کناره جنوبی رود کارون نزدیک روستای موردتنگ زیرشالو در دهستان دنباله رودخانه بخش دهدز کشف شده است. این اثر به طور اتفاقی و در هنگام حفر کانال گاز بدست آمده که هم‌اکنون در اداره میراث فرهنگی ایذه نگهداری

۱- ملّا ابراهیم کیانی از اهالی شیوند راهنما بوده است.



می‌شود. در این نگاره، چهار نفر در کنار هم دیده می‌شوند که هر یک جامی در دست دارند. هر چهار نفر از روبه‌رو در حالت لمیده پیاله‌هایی در دست چپ دارند و دست راست خود را پشت نفر پهلویی قرار داده‌اند.
(مهرکیان ۲۰۰۱ - ۲۹۵)

این تصویر تا حدودی بی‌شباهت به نقش برجسته بزرگ کوهستانی در قبرستان سلوکی در پالیمر سوریه نیست.^۱

سه نفر از این افراد مرد و آخرین نفر در سمت چپ زن است دو نوشته به زبان الیمائی در سطح این نقش دیده می‌شود که در یکی از این نوشته‌ها کلمه «کامناشکر» و در دیگری کلمه «آنزاز» خوانده می‌شود. افراد نقش شده به ترتیب کامناشکر اول (نفر اول سمت راست) کامناشکر دوم (کامناشکر شاه بزرگ)، کامناشکر سوم همسر ملکه آنزاز و بالاخره چهارمین نفر ملکه آنزاز.
(بشاش، ۱۳۷۳، ص ۶۲)

بی‌شک این نقش زن و مرد، همان کامناشکر چهارم و سکه آنزازه است که سکه‌های ایشان به طور مشترک ضرب شده و سال آن به ۸۲ تا ۷۳ پ. م می‌رسد. اما تازه‌ترین کشفیات نقش برجسته‌های الیمائی در منطقه ایزه به برد گوری «جنگه» اختصاص دارد که توسط «نوراله مرادی» که آن زمان دانشجوی باستان‌شناسی بود کشف و با گزارش مفصل «احمد حیدری» به دیگر آثار الیمائی اضافه گردیده است.

این نقش برجسته که در ارتفاعات سوسن ایزه و در چهل کیلومتری شمال این منطقه یافته شده است در حدود پانزده کیلومتری روستای «سرا سیدی» واقع است. «جنگه» منطقه‌ای کوهستانی است که در آن دو گور دخمه (بردگوری)

۱- تصویری که در کتاب پارتیان مالکوم کالج آمده است.

دیده می‌شود و نقش برجسته مذکور در کنار یکی از این گور دخمه‌ها است. این نقش برجسته در سمت چپ، راست و بالای ورودی گور دخمه الف برد گوری حجاری شده است. تصاویر در سه ردیف از بالا به پائین و از چپ به راست دیده می‌شوند. نقشهای ردیف اول که در بالای ورودی دخمه قرار دارند نقش ایزدی است که حلقه‌ای در دست داشته و پادشاه که بر تخت لمیده است در ردیف دوم دو نفر سمت چپ ورودی دخمه به صورت قرینه دیده می‌شوند که در دست هر کدام روبان یا ریسمانی دیده می‌شود.

تصویر سمت چپ نماد خورشید در حال پرواز و هویت نقش سمت راست مشخص نیست ولی به نظر می‌رسد فرشته‌ای به سبک محلی باشد. در ردیف سوم دو نفر نقش شده‌اند که در سمت راست ورودی دخمه قرار دارند. نفر سمت راست تنها روی صندلی نشسته، احتمالاً یک روحانی محلی است و به نظر می‌رسد نقش سمت چپ صورتک یا ماسکی است که نمونه آن در معبد خورشید در الحضر دیده می‌شود.

(حیدری ص ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۱۳۷۷)

نقش برجسته‌های دیگر الیمائی در منطقه زاگرس، بختیاری، کهکیلویه و بویر احمد و چهار محال بختیاری قرار دارند که عبارتند از: تنگ سروک (نزدیکی بهبهان) تنگ بُتان شیمبار (شیرن یوموری «بازفت» کلگه مسجد سلیمان)، (نقش برجسته کوه تاراز) (در ایل راه زرده مسجد سلیمان) (نقش برجسته بردبُت کوه تینا) در منطقه چلوار بختیاری که با توجه به جغرافیای آنان که هم‌اکنون در خارج شهرستان ایزه (ولی در منطقه بختیاری و زاگرس) قرار دارند از تحلیل آنان در این پژوهش صرف‌نظر شده است.

تندیس مفرغی
مرد الیمائی شمی



تندیس مفرغی عظیم و شگفت‌آور شمی که احتمالاً تصویر یک مرد الیمائی است یکی از شاهکارهای تندیس‌های مفرغی کهن محسوب می‌شود. در حال حاضر این تندیس بزرگترین پیکره فلزی میراث فرهنگی و باستانی ایران به شمار رفته و به شماره ۲۴۰۱ در موزه ایران باستان به ثبت رسیده است تاریخ و قدمت این تندیس به سده اول پیش از میلاد یا اوائل سده اول میلادی می‌رسد.

سطح هنر تصویری عهد پارتیان بالنسبه عالی بود و در رشته-های مختلف تجلی کرده... در نتیجه حفريات مقدار کثیری مجسمه عهد پارت کشف شده است. وجود مکتهها و جریانهای متعدد هنری که همه از سنت‌های محلی ریشه گرفته‌اند مشاهده می‌شود.

اثر برجسته مجسمه‌سازی پارتیان، مجسمه عظیم مفرغی یکی از بزرگان است از شمی (علیمائید) که لباس ویژه پارتیان را با چینهای فروافکنده به تن دارد. در شمی سر مرمر مجسمه شاهزاده‌ای و چند مجسمه دیگر یافته شده است. (دیاکونف، ۱۳۵۱، ص ۱۲۴)

شمی روستائی است در ۴۵ کیلومتری شمال غربی ایذه که در بن بست جغرافیائی خود کمتر شناخته شده است. این روستا در میان کوهستانهای بلند و تپه ماهورهای بسیار قرار گرفته که به نظر می‌آید دژی کوهستانی برای الیمائیان بوده است.



هیئت کم‌نظیر و اسطوره‌ای این تندیس مفرغی توجه هر بیننده‌ای را به خود معطوف می‌دارد. بلندای این تندیس اندکی بلندتر از یک انسان طبیعی امروز و شاید هم قد و هم‌تراز بلندقدان الیمائی در آن دوران بوده است. ارتفاع آن ۱۹۴ سانتی‌متر و پهنای آن (حد فواصل شانه‌ها) به ۶۰ سانتی‌متر می‌رسد. مجسمه صاف ایستاده و نمای آن طبق سنت سنگ‌نگاره‌های الیمائی از روبرو و تمام‌رخ است. تمامی اجزاء صورت با ابروان و چشمهائی نافذ و سبیلی بلند و ریشی نازک به ظرافت بر پهنه صورت طراحی و پرداخته شده است. تندیس از دو قسمت تشکیل یافته که سر آن جداگانه ساخته شده و به دقت به بدن وصل گردیده است. سر تندیس با حالتی پهن و فربه به رنگ قهوه‌ای مایل به سیاه و بدن آن متمایل به سبز روشن است و بدون هیچ جوش و پیچی به تن وصل گردیده است. شکل و حالت موها زیبا و با سربندی با هفت نوار برجسته افقی بر پیشانی به سه قسمت تقسیم شده است. موهای پرپشت و خوش حالت، تمامی گوشه‌ها را پوشانده و فقط قسمت کوچکی از گوشواره‌هایی در طرفین نرمه گوش دیده می‌شود. موی سر و تقسیم آن به طرفین حالت سنگینی به چهره داده است. خمیدگی ماهرانه بینی و پره‌های آن هم در کشوری که این عضو غالباً به شکل عقابی دارد به ظرافت پرداخته شده است. برخلاف تندیس‌های سلوکی و پارتی مرد الیمائی دارای سبیل مشخص و متفاوت است.

طول سر که در کل ارتفاع تندیس به نسبت یک در هشت و نیم است که برای این بدن قدری کوچکتر می‌نماید ولی با توجه به این مطلب ممکن است سر و بدن در یکجا و به‌طور مشترک ساخته نشده بلکه هر کدام سازنده‌اش متفاوت باشد اما در هر شکل دقت و ظرافت در طراحی جزئیات و ظرافت موها و آرایش ریش و سبیل حائز اهمیت بسیار است. سر این تندیس آن‌چنان ماهرانه ساخته شده و شکل واقع-گرایانه‌ای دارد که احتمال می‌رود شاید دست یک



یونانی در ساخت آن بی تأثیر نبوده باشد و تاکنون در هنر ایرانی سابقه نداشته است که ایرانیان اینهمه در جزئیات تأکید ورزیده باشند. مجسمه‌ای که در همین دوران در شوش کشف شده و متعلق به سر شاهزاده‌ای زیبا که گویا همسر فرهاد چهارم باشد و «ملکه موزا» نام داشته اگر چه نام سازنده‌اش مشخص است ولی نه نام سازنده و نه نام صاحب تندیس الیمائی هنوز بر ما معلوم نیست.

ظاهراً مردی یونانی از اهل شوش که آنطیوکوس نام داشته مجسمه سر ملکه را که در آن محل کشف گردیده ساخته است. گمان می‌رود این مجسمه مربوط به پایان قرن اول پیش از میلاد و از آن «موزا» همسر فرهاد چهارم باشد. مجسمه مرد ریش‌دار که از یافته‌های شمی است مربوط به دوران متأخر می‌باشد که در آن دوران هنر مزبور وارد مرحله انحطاط شده بود.

(دیاکونف، ص ۱۲۴ - ۱۳۵)

بر پهنه تندیس الیمائی گردنبندی ساده و زیبا بسته شده است که به رسم گردنبندهای اشکانی است.

به سنت شاهان اشکانی که معمولاً تاج بر سر نمی‌نهادند سر تندیس برهنه است و یا شاید سربند خود به منزله تاج باشد. تمثیل عدد هفت در لایه‌های سربند نمادی رمزآمیز و مقدس‌گونه دارد.

از زمان مهرداد اول تصویر شاه بدون کلاه بر سکه نقش گردیده است. و تاج فقط به صورت نواری به چشم می‌خورد که در پشت سر گره خورده است. این نوار سربند را می‌توان «نیم‌تاج» نامید که احتمالاً زرین بوده است.

(محمدی‌فر، ۱۳۸۵، ص ۳۵)

قفسهٔ سینه ستر مرد الیمائی با گردنبندی ساده به خوبی طراحی شده و استواری او را نشان می‌دهد و گردن‌بند آن هم چون شاهان اشکانی دو سر آن قدری برجسته و به یک بیضی ختم شده است و مشخص نیست که آیا نگینی بر آن بوده است یا خیر؟

او لباس نیم‌تنهٔ پارچه‌ای با حاشیه‌های چرمی که به کُتی می‌ماند بر تن کرده و فاقد هرگونه آرایه‌های زینتی است و یراق‌های آن بر روی سینه به حالت ضربدر درآمده‌اند. و پشت لباس به شکل مربعی است. کُت در حالیکه یقه آن به شکل هفت باز است، نسبتاً بلند و تا روی رانها را پوشانده و به وسیله کمربندی با قلاف فلزی در میان، به تن تندیس چسبانده شده است.

آستینهای بلند و چین‌دار با سر دست چرمی دست چپ او را تشکیل می‌دهند که به نیم‌تنه وصل شده‌اند. این نوع آستین‌های چین‌دار مدل لباس سنتی الیمائیان و اشکانیان است که در اکثر تندیس‌ها و نقش برجسته‌ها دیده می‌شود. نیم‌تنه فاقد هرگونه دکمه و مهار آن تنها توسط کمربند صورت گرفته است. کمربند به کمک الواح کوچک مکعب مستطیل شکل تجسم یافته که نمای مشهور فلزی شدهٔ آن تقلیدی است از آثار و یافته‌های اصیل فلزی که خطوط آن در قسمت‌های پهلوی، نقش‌های سالم‌تری دارد. متأسفانه آسیبی که هنگام اکتشاف بر اثر ضربهٔ کلنگ صورت گرفته مانع از اطلاعات ما از نحوهٔ بستن چفت کمربند است. مرد الیمائی در زیر نیم‌تنهٔ خود شلواری کوتاه به پا دارد که به وضوح پارچه چین‌دار آن را که از میان پاهای گذشته مشاهده می‌کنیم. او شلواری را روی شلوار کوچک خود پوشیده که بدان «رانپا»^۱ می‌گویند و به رانها حالتی لوله‌ای شکل داده است و هنگامی که سوار بر اسب می‌شده برای حفاظت از گزند خار و خاشاک بوده و دور پاهای او را می‌پوشانده

۱- محمدرضا چیت‌ساز نیز به رانپا اشاره دارد که مردان بزرگ و حتی عرفا آن را می‌پوشیده و در ادبیات ایران با عنوان رانین (دوران) از آن یاد شده است.



است. رانپا در قسمت بالا و در زیر نیم‌تنه در قسمت پشت به کمر بند متصل شده است. انتهای آنها که بسته به جنس ساق‌بندها از پارچه نرم یا چرم نازک بوده به هنگامی که شخص در حالت پیاده بوده به پشت سر او آویزان می‌شده ولی به وقت سواری این قسمت‌های اضافی چندان مشهود نبوده به همین دلیل در قسمت پشت شلوار برگشتی شلوار را در زیر کمر بند به شکل بالشتکی می‌بینیم که به سمت بالا برگشته و به هنگام سواری خصوصاً هنگامی که زین بر اسب نبوده مورد استفاده راحتی برای سوارکار را داشته است. به هر صورت لباس تندیس حاکی از علاقه شخص موردنظر به سواری و سوارکاری و اسب‌سواری را نشان می‌دهد. رانپا در قسمت پائین با چین‌های خود روی هم افتاده و نشان از سنگینی یا ضخامت آن دارد.

در دو طرفین رانپا و در پائین کمر خنجرها در راست و چپ دیده می‌شوند. این خنجرها بر قسمت زیرین نیم‌تنه استوار شده‌اند و رانپا تیغه آنان را پوشانده و تنها مشته و یا قبضه آنان با گل‌میخ‌های درشت آشکار است. به نظر می‌آید از داخل رانپا غلاف ماندی یا دست-کم یک یا دو حلقه برای مهار تیغه خنجرها و استقرار آنان طراحی شده باشد. غلاف هر یک از این خنجرها دارای دو زائده حلقوی است که توسط دو دکمه یکی بر نوار چرمی قسمت پائین نیم‌تنه و دیگری بر نوار چرمی قسمت بالای نیم‌تنه و دیگری بر تسمه‌ای که ران را دور زده استوار گشته است. این تسمه هنگامی که شخص پیاده است بلااستفاده است یا تقریباً به هیچ کار نمی‌آید ولی به هنگام سواری زائده حلقوی دوم را نگهداشته و مانع نوسانات ناشی از حرکت اسب می‌شود. به کمک این تسمه، خنجر به طور خودکار و بسته به اینکه شخص پیاده یا سواره باشد به یک یا دو نقطه ثابت می‌شود. در هر دو مورد قرار گرفتن غلاف در ساق‌بندها مانع حرکت خنجر به چپ و راست می‌شود. یکی از دلایلی که احتمال می‌رود در دست تندیس سلاح نباشد وجود دو خنجر بر پاهای اوست.

کفشها برخلاف تندیس‌های دیگر که با دکمه و تسمه تزئین شده‌اند حالتی دیده نمی‌شود و پاها با حالت استوار قطعاً می‌بایست بر پایه‌ای سنگی استوار باشند که در شمی بعضاً هنوز جای پاهائی چه در حفریات «اشتاین» و چه در محل می‌بینیم که طبعاً برای نگهداری و ایستادگی تندیس تعبیه شده‌اند.^۱

دست گمشده تندیس

تندیس الیمائی فاقد دست راست است و دست چپ آن نیز از ناحیهٔ مچ مفقود گردیده و سرنوشت آن نامعلوم است. اما علیرغم این فقدان دستهای دیگری از همین جنس و طرح در حالات مختلف در منطقه پیدا شده که به این پیکره نمی‌خورند و قطعاً می‌بایست به تندیس‌های دیگری مربوط باشند. که ما از آنان بی‌خبریم در این دستها نیز چین لباسها و سر انگشتان و ناخنها به دقت پرداخت شده‌اند.

از این دست‌های بی‌پیکر نمونه‌هایی موجود است که هم‌اکنون در موزه ایران باستان نگهداری می‌شوند.

اولین دست از آن مجسمهٔ دیگری است که به اندازهٔ مرد شمی اولی بوده و طول آن به خط مستقیم با احتساب یک طرف شکستگی، طول آن به ۴۶ سانتی‌متر می‌رسد و دیگری که قد و قامتی بلندتر داشته با آستینی بلند و برازنده و دستهائی که به دقت و ظرافت ساخته شده است طول آن ۶۹ سانتی‌متر می‌رسد. و دست کوچکتر دیگری نیز موجود است که شامل آستین و کتف است و اندازهٔ آن به ۳۲ سانتی‌متر می‌رسد.

۱- در بخش توضیحات و جزئیات تندیس از تحلیل‌های آندره گدار در کتاب آثار ایران جلد ۱ و ۲ استفاده شده است.



اما به راستی وضعیت و حالت دست راست گمشده تندیس مرد مفرغی الیمائی چگونه بوده است؟ ظاهراً تلاش یابندگان در هنگام اکتشاف بی نتیجه مانده است و در حفاریهای «سرارل اشتاین» که بعد از چند ماه در منطقه صورت گرفته نتیجه‌ای در بر نداشته و دست گمشده پیدا نگردیده و همگان را در حسرت دست مفقوده هم‌چنان مترصد و منتظر نگاه داشته اگر چه چند دست دیگر بدون پیکر پیدا شده است.

اما وضعیت دست راست تندیس چگونه بوده است؟

براساس وضعیت و تطابق دست راست و چپ از ناحیه کتف و چین‌های لباس می‌توان به حدسیاتی رسید و در اینجا چین‌های لباس بیشترین کمک را به بیننده خواهد کرد که حدس بزند دست در چه حالت و یا فیگور وضعیتی قرار داشته است.

وضعیت دست چپ کاملاً حالت افتاده دارد و این وضعیت در چین‌های این بخش لباس کاملاً وضعیت را تأیید می‌کند اما دست راست دقیقاً از محل شکستگی کتف راست به وضوح نمای چین خورده و جمع شده حاکمی از خیز کتف و وضعیت دست برای بر خاستن را نشان می‌دهد در صورتیکه این وضعیت در قسمت مشابه و قرینه یعنی چین و چروکهای دست چپ وجود ندارد. هم‌چنین جانب راست بازوی چپ در ناحیه فوقانی به پهلوی چپ چسبیده است در صورتی که این وضعیت در مورد بازوی راست و پهلوی راست وجود ندارد.

این مشابهت و تفاوت نظر و بررسی را «شهرام حیدرآبادیان» نیز مورد تحلیل قرار داده است و اشاره می‌کند:

هنگامی که لباس چسبان به تن داشته باشیم و یک دست خود را بلند کنیم دست دیگر در قسمت پارچه چین و چروک می‌خورد و مجسمه‌ساز به این نکته توجه داشته است.

(حیدرآبادیان، ۱۳۸۱)

به طور کلی در تمامی پیکره‌ها و تندیس‌هایی که در این دوره چه اشکانی و چه الیمائی مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند عمدتاً دستشان به حالت برآمده و یا به سوی بالا نگاه داشته شده و کمابیش در دست چپ و گاه راست آنان اشیاء و بیشتر گیاهانی که نمادی رمزآمیز و مقدس دارند دیده می‌شوند.

برای مقایسه و تطبیق هر چه بیشتر می‌توان به تندیس‌ها و پیکره‌های بدست آمده در کاخ معبد الحضر (هترا) که به معبد خورشید موسوم است و هم‌اکنون در نواحی دجله عراق امروزی بخش‌هایی از آن باقی مانده است می‌توان استناد جست.

هترا معبدی بوده که بر سر راه جاده ابریشم قرار داشته و در آن تندیس‌هایی بزرگ از شاهزادگان یا شخصیت‌های مذهبی در حالت ایستاده، روبرو و باشباهت‌های بسیار با تندیس مرد الیمائی شمی، دست راست خود را به حالت نیمه افراشته، دعاگونه و یا سلام و احترام بلند کرده‌اند. حالت سست‌بودن سینه، راست بودن قامت، نگاه خیره و از روبرو و هم‌چنین گذاشتن یک پا به جلو به نحوی که وزن بدن بر پای دیگر سنگینی کند نیز در وضعیت آنان مشاهده می‌شود. چنین وضعیتی نیز به طور مشابه در نقش برجسته «بردشاندن مسجد سلیمان» دیده می‌شود. گوئی آنان به کاروانیان دست را به نشانه سلام و احترام بلند کرده و به آنان امنیت و آرامش جاده‌های تجاری و بازرگانی (ابریشم) را تأکید می‌نمایند. معبد خورشید یا هترا در وسط شهری در ناحیه بغداد و در دوره اشکانیان ساخته و برقرار شده است.



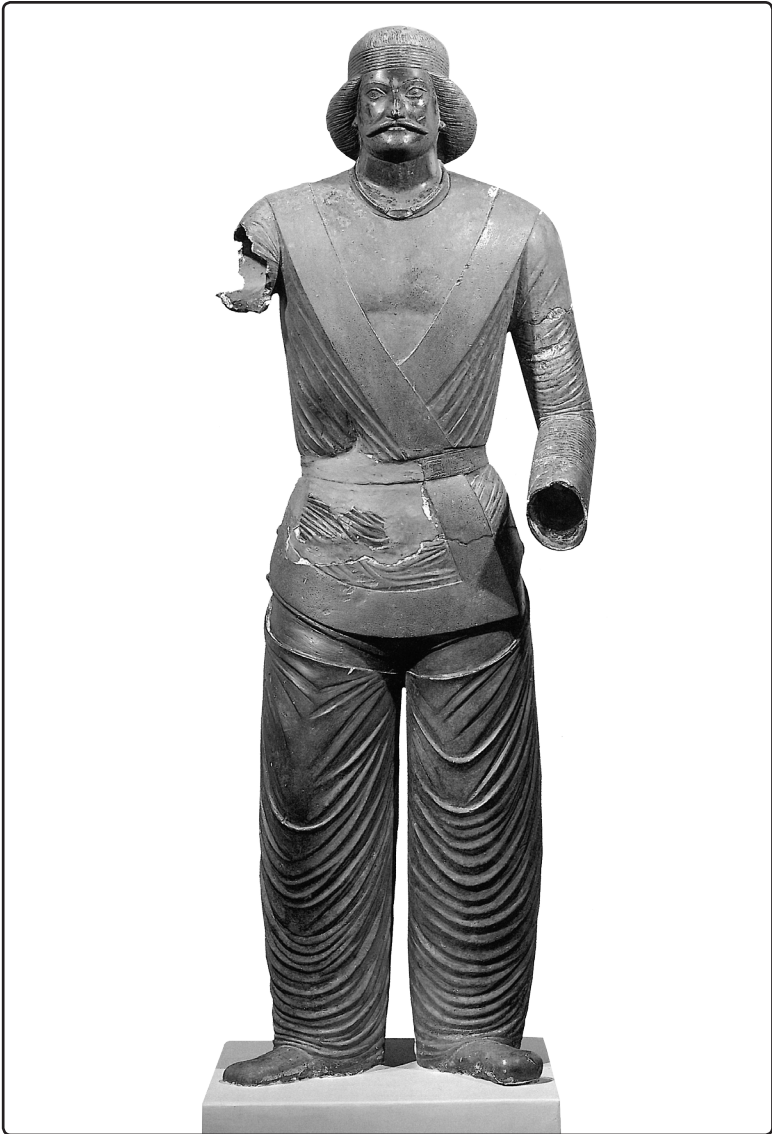
با این اوصاف بی‌شک دست راست تندیس مرد الیمائی حالتی برافراشته داشته و با توجه به آنکه دو خنجر در طرفین رانهای او وجود دارد بی‌شک در دست او سلاح نبوده و یا شاید گیاهی مقدس مانند نخل یا شاخه گندم را در دست داشته باشد. در غیر این صورت دست او به حالت سلام و درود و احترام در وضعیت بالا قرار گرفته است مخصوصاً آنکه این تندیس گویا به معبد بزرگ شمی که نیایشگاه مقدسی بوده هدیه شده است و بالا نگاه داشتن دست راست نشانه احترام به معبد است. در مورد وجود خنجرها علاوه بر مهارت و چالاکی و نیز آرایش و آرایه‌ها و پیرایه‌های الیمائی و اشکانی که قطعاً دلاوری آنها لزوم حمل خنجر و یا کمان و ترکش و تیردان را قطعی می‌کرده و شاید حضور خنجرها جنبه مذهبی و آئینی داشته باشد هم چنانکه خنجر بر کمر عیلامیان باستان علاوه بر جنگاوری برای رفع بلا و ارواح خبیثه و شیاطین نیز بوده است.^۱

خنجر ایلامی، خنجری آئینی، نشان مقام والای حاملان آن بود.

(پاتس، ۱۳۸۵، ص ۵۳۰)

تصویر تندیس شخصیت مذهبی دیگر که در شمی یافت شده و هم‌اکنون در کلکسیون شخصی در نیویورک نگهداری می‌شود و تصویر آن در کتاب گیرشمن آمده است تا حدود زیادی وضعیت دست راست را که به احترام بلند کرده است نشان می‌دهد و چنین شباهتهائی هم در معبد هترا و هم آثار دیگر احتمال برافراستن دست راست را قطعی می‌کند.

۱- این باور هنوز در بین بختیارپه‌ها رایج است که زنان پس زایش نوزاد تا چهل روز در کنار بالش خود کارد چاقو و قمه و ابزار آلات تیز و فلز برای رفع آل و ارواح خبیثه که همواره سلامت نوزادان را تهدید می‌کنند قرار می‌دهند و بی‌شک بر کمر هر مرد بختیاری در قدیم قمه‌ای بر پرشال و با چاقوئی و تیغی همراه و در لباس او بوده است. و آنان بر این اعتقادند که ارواح خبیثه از آهن و سلاح در هراسند.



مرد مفرغی شمی - موزه ملی ایران



الحضر - اوتتهال پادشاه الحضر (سده دوم میلادی)
موزه موصل - نمونه‌های از تندیس اشکانی معاصر با الیمائیان



نمونه‌های از حالات احتمالی دست راست - آثار همدوره با الیمائیان در عراق معبد خورشید

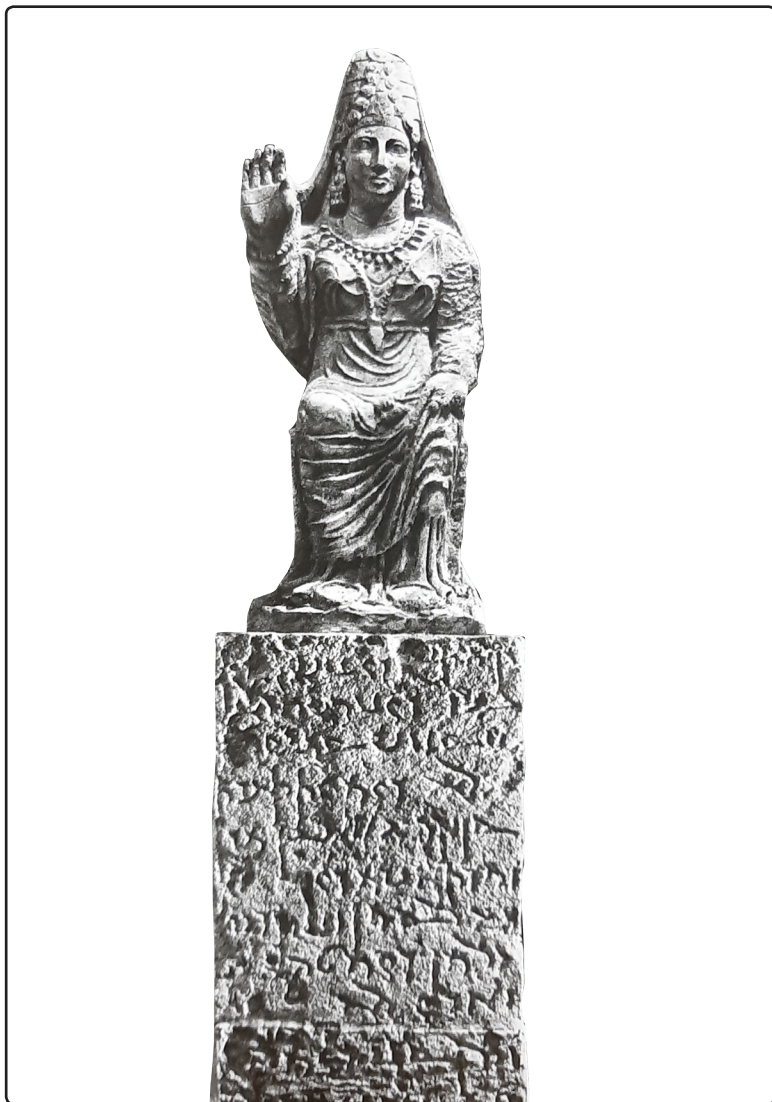


۱۴۵ |

تندیس مفرغی مرد الیمائی شمی



نمونه‌های از حالات احتمالی دست راست - شاهزاده پارتی - (سده دوم پیش از میلاد) - نیویورک



الحضر - شاهزاده خانم «وشفري» دختر سناتروک شاه (سده ۲ ميلادی)
نمونه‌ای از آثار مکشوفه در معبد الحضر عراق به احتمال شباهت‌های دست راست



۱۴۷ |

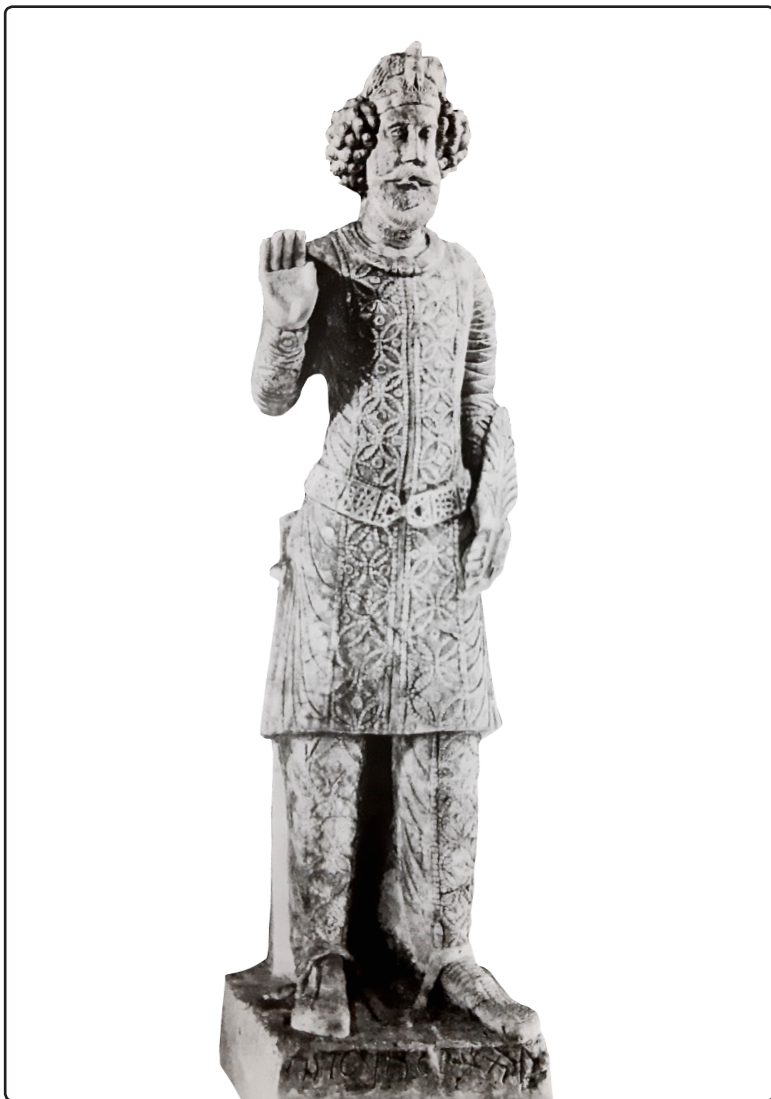
تندیس مفرغی مرد الیمائی شمی



پالمیر - خدایان سه گانه‌ی پالمیری: اگیپول، بمل شمین، ملک بل (سده نخستین میلادی)
موزه لوور نمونه‌هایی از معاصران الیمائی (احتمال برافراشتن دست راست)



الحضر - اوپل، دختر ژیل (سده ۲ میلادی) موزه بغداد
احتمال برافراشتن دست راست برای مرد مفرغی الیمائی به دلیل شباهت به معاصران خود در آن دوره



الحضر - سناتروک، پادشاه الحضر (سده‌های ۱-۲ میلادی)
موزه بغداد شباهت احتمالی برای دست راست مرد شمی (هم دوره‌های الیمائیان)



مرد بازرگان - معبد خورشید (عراق)

**متالوژی تندیس
مرد الیمائی شمی**



تندیس مرد الیمائی با آلیاژی مفرغی و به روش ریخته‌گری «موم گمشده» که نشان از تکنولوژی و شناخت خواص مواد و پیشرفت صنعت متالوژی یا فلزشناسی ساخته شده و افزون بر جنبه‌های هنری، زیبایی‌شناسی و تاریخی باستان‌شناختی میزان سطح علم و دانش و فناوری آن زمان را برای ما بازگو می‌کند و اتفاقاً تندیس حاضر که برای میدان طراحی شده نیز به همین روش و سبک و سیاق یعنی روش ریخته‌گری توخالی صورت پذیرفته که نشان از تداوم آن هنجار کهن است.

آلیاژ مفرغ به هر آلیاژ مسی که عنصر اصلی آن فلزی غیر از نیکل یا روی باشد اطلاق می‌شود این اصطلاح جهت تشخیص آلیاژهای مس، قلع که در آنها فقط قلع عنصر آلیاژی یا عنصر اصلی است به کار برده می‌شود و در ایران به آن «مفرغ» می‌گویند و این ترکیب چنانچه بیشتر از ۹۰٪ باشد محصول متمایل به سرخی و چنانچه کمتر از ۹۰٪ باشد متمایل به زرد و نارنجی رنگ می‌شود.

فلز مس به دلیل نرمی برای ساختن ابزار مناسب نبوده ولی ترکیب آن بسیار مناسب است هم فلز مس و هم قلع خاصیت نرمی ویژه‌ای دارند و خاصیت چکش‌خواری آنان را افزون می‌سازد. بر تندیس مفرغی الیمائی مطالعات ویژه‌ای صورت پذیرفته از جمله آزمایش «اولتراسونیک» اثبات نموده است که در محل

اتصال سر به بدن هوا جریان دارد و پیکره اساساً توخالی بوده است. هم‌چنین رادیوگرافی اشعه گاما توخالی بودن پیکره را تأیید نموده ولی درون برخی از قسمتهای تندیس از جمله درون کتف راست، جانب پای راست، ساعد دست چپ، ناحیه سینه، زانوی سمت راست و نواحی شکم و سر اغلب بخش‌هایی از گچ و سیمان است چراکه این نواحی در مقابل عبور اشعه گاما از خود مقاومت نشان داده و بر روی تصویر به جای مانده از آنها مورد خاص منعکس گردیده است. در تصاویر رادیوگرافی نواری سفیدرنگ دیده می‌شود که از درون سر به داخل بدن هدایت شده است این قطعه فلزی بلند به عرض ۲/۵ سانتی‌متر است که به منظور استواری سر بر بدن مورد استفاده قرار داشته است.

هم‌چنین در محل شکستن بازوی دست چپ به منظور اتصال و استحکام بازو بر سطح داخلی به سمت کتف راست نیز قطعاتی فلزی با آلیاژ متفاوت به چشم می‌خورد.^۱

هم‌چنین در آزمایشهای فیزیکی و شیمیایی که «شهرام حیدرآبادیان» در پایان-نامه تحصیلی خود بر روی تندیس انجام داده است در تشریح ساختار فنی پیکره مفرغی و آزمایشهای متالوگرافی و نمونه‌برداری از قسمت دست راست پیکره به میزان سرب بالا اشارت دارد و نیز ترکیب آلیاژی گاه ۸۰٪ مس و ۲۰٪ قلع بوده است.

همچنانکه که اشاره شد سر مجسمه بی‌هیچ جوشی تنها با بهره‌مندی از فن چکش‌کاری، چفت کردن و به طور کلی عملیات و مهارتهای مکانیکی به بدن وصل و محکم گردیده است.

۱- فصلنامه خبر آموزش شماره ۱۸ ویژه مرمت پژوهشکده حفاظت و مرمت آثار تاریخی و فرهنگی، سال دوم، تابستان ۸۶، ص ۱۳



«حیدرآبادیان» هم‌چنین در مورد توخالی بودن مجسمه به اندازه‌گیریهای درونی رسیده که این مفهوم را به اثبات می‌رساند.

- ۱- ساق پای چپ ۱۰ cm
- ۲- پای چپ ۱۵ cm
- ۳- ران چپ ۱۷ cm
- ۴- آرنج دست چپ ۱۰ cm
- ۵- ناحیه چپ بازو ۸ mm
- ۶- ناحیه حنجره ۱۰ mm
- ۷- راستای کنار گردن بند ۱۰ mm
- ۸- ناحیه عریان سینه ۱۰ mm
- ۹- بخش مرمت شده پائین لباس ناحیه (شکم) ۵۰ mm
- ۱۰- سمت کتف در ناحیه راست پائین لباس حدود ۱۰ mm
- ۱۱- ناحیه میانی پشت - در فاصله ۳ cm از خط ستون مهره‌ها تا هر دو ۱۵ mm
- ۱۲- زیر بالشتک شلوار در پشت ران راست ۱۰ mm



منظره شمال شرقی خرابه‌های مرزی شمی



قسمت مرکزی مزار شمی پس از حفاریات

**کشف تندیس
مرد الیمائی در شمی**



مهرماه سال ۱۳۱۴ خورشیدی پیامد سیاستهای پهلوی اول و دستور «تخته قاپو» (اسکان اجباری عشایر) و اقامت و ماندگاری آنان ساکنان روستای «شمی» که عمدتاً از طایفه «بویری بختیاری» می‌باشند، هنگام پی‌افکنی ساختمانی جهت اسکان در محوطه شمی که به آن «کل چندار» هم می‌گویند تیغه گلنگ آنها در برخورد با آجرهای مربعی شکل موجب کنجکاو و در نهایت پیدائی تندیس مرد الیمائی شده است. اصابت ضربات کلنگ روستائیان بخشی از پهلوی سمت راست این تندیس را شکافته ولی به طور کلی تندیس نسبتاً سالم از زیر خاک بیرون آمده و حیرت و شگفتی روستائیان را برانگیخته است.

در همین سال یعنی دسامبر ۱۹۳۵ میلادی سرارل اشتاین (sir Aurel stein) انگلیسی در حال بازدید از ولایت بختیاری و در جستجوی آثار باستانی منطقه بوده که در دیماه همان سال (۱۳۱۴ خورشیدی) در ایذه خبر کشف تندیس را می‌شنود. براساس سفرنامه اشتاین و خاطرات و گزارش‌های او که «راهها و پایتخت‌های ایران» نام دارد و توسط «بهمن کریمی» (از مدیران وزارت فرهنگ و صنایع بوده) و به عنوان مباشر فرهنگی همراه اشتاین بوده، آنان پس از حضور در دهدشت، لنده، تنگ سروک از طریق دالون به میداود و سپس به قلعه نل و ایذه می‌رسند و در روز جمعه ۲۶ دیماه در منزل (دین علی‌بیک) آثار مشکوفه شمی و از جمله تندیس مرد الیمائی را مشاهده کرده و در واقع

نخستین عکس کامل را او در حیاط منزل دین‌علی بیک (در منزل آعزیزاله کرمپور) مقابل باغ اخلاقی که بعدها منزل کل محمد شالوئی شد گرفته است. همچنان که در عکس هویداست در پشت سر تندیس نی‌بندها و به شکل پرچین به منزله دیوار حیاط محسوب می‌شده و خانه‌ها دیوارکشی نداشته است. این نی و خاشاک را عمدتاً از نی‌زارها و مردابهای «بندان و کلدوزخ» آورده و از آن پرچین می‌ساختند و گاه نیز با خار پرزین‌ها حصارهایی تعبیه می‌کرده‌اند.

در ایذه در منزل دین‌علی مأمور انتظامی ایذه، سه مجسمه که از شمی آورده بودند دیدیم این مجسمه‌ها در موقع کندن پی برای تخته قاپو از زیر خاک به دست آمده بود.

(اشتاین، ۱۳۲۹، ص ۵۶)

و سپس مجسمه‌ها را توضیح می‌دهد که تندیس مرد الیمائی مهمترین آنهاست و هم‌چنانکه در تصویر دیده می‌شود فاقد هر دو دست است و به وسیله طناب بخش‌های مختلف آن طناب‌پیچ شده است و حفره سمت راست شکم بر اثر ضربات کلنگ شکافته و دست چپش بعداً به او وصل شده است.

«اشتاین» پنج روز در ایذه توقف می‌کند و سپس راهی سوسن و شمی می‌شود تا کار حفاری را پیامد کشف این تندیس عظیم به انجام رساند.



اولین تصویر مرد مغرغی الیمائی که در سال ۱۳۱۴ پس از کشف در ایذه گرفته شده است



«اشتاین» در این پنج روز از آثار باستانی کولفرح، اشکت سلمان، خونگ اژدر دیدن کرده و توضیحاتی نیز در خصوص شهر ایزه در آن زمان داده است.^۱

از گزارش اشتاین چنین استنباط می‌شود که آثار مکشوفه و از جمله تندیس الیمائی پنج ماه قبل (مهرماه ۱۳۱۴) از شمی حسب گزارشهای مردمی و کدخدایان به دین علی بیک مأمور انتظامی وقت تحت نظارت بزرگان و کلانتران محلی ایزه و همراهی چند امنیه (سرباز) از شمی به ایزه صورت گرفته باشد.

از گزارش‌های محلی چنین برمی‌آید که تندیس به طریق «چهارچوب» با طناب‌های پشمی (وریس) تخته‌بند شده و بر دوش چهار نفر و نظارت نیروی انتظامی در حالیکه تندیس را با شاخسارهای بلوط و که در اصطلاح محلی به آن «جیوه» می‌گویند بسته شده و به طور پیاده از طریق روستای «شب کوری» و «کله ضرب» و اقامتی کوتاه بر چاه‌های آب آنجا پس از نوشیدن آب و توقف بر چشمه (راسفند) و سپس به ایزه وارد شده‌اند و در طی این چند ماه تا زمان حمل به اهواز پیرو گزارش اشتاین تندیس در منزل و دین‌علی بیک بوده و سپس به اهواز منتقل و در نهایت با قطار به تهران رسیده و تحویل موزه ایران باستان گردیده است. «آندره گدار» نیز در گزارش خود بخشی از مرمت جاده کوهستانی

۱- از قلعه تل به طرف مالمیر حرکت کردیم. راه کمی خوب و کمی سنگلاخ بود. (جمعه ۲۶ دیماه ۱۳۱۴) مالمیر (مالمیر) شهر بسیار قدیمی و از تلها و تپه‌هایی که در اطراف این شهر نمایان است واضح می‌شود. به خصوص تپه بسیار بزرگی که خانه و کومه و سیاه چادرهای حالیه شهر ایزه بر آن واقع است. حالیه در ایزه ۳۰۰ الی ۴۰۰ خانه آنهم خانه‌هایی با گل و کومه و بازار مختصری از اصفهانیه (منظور بروجنی هاست) چیز دیگری به نظر نمی‌رسد.

ادارات مالیه، پست، امنیه، سجل احوال دارد. در مالمیر چشمه نیست جز دو قنات که در شهر جاری شده... نزدیکی کولفرح و اشکفت سلمان سیاه چادر و کپر بسیار بود. در ایزه پنج روز توقف داشتیم سپس به طرف شوش یا سوسن شهر قدیمی و بازدید آنجا حرکت کردیم... .



ایده به اهواز را ناشی از حرکت و حمل همین تندیس می‌داند. اشتاین پس از «سوسن» به «شمی» می‌آید و به مدت شش روز در آنجا حفاری می‌کند و در نتیجه این کاوش پی‌های ساختمان معبد مستطیل شکلی ظاهر می‌شود که ابعاد آن ۱۴×۲۳ متر می‌باشد که در نتیجه آتش‌سوزی تخریب گردیده. در میان معبد قربانگاهی بوده که با آجر ساخته شده و وجود ۱۲ پایه سنگی نشان می‌دهد که احتمالاً ۱۲ مجسمه سابقاً روی آنان قرار داشته است.^۱

→ گزارش اشتاین توضیحات بیشتری در این رابطه به دست می‌دهد:

«شمی» - این مکان در میان کوه‌های بلند واقع و جایی نسبتاً کوچک بدون آبادی با راهی سخت و مشکل بود و تصور نمی‌رفت که تمدن قدیمی در آنجا موجود باشد یا در قدیم محل سکناى مردمانی قرار گرفته باشد. ۶۰ سال قبل خوانین بختیاری بنابر گفته اهالی پولی از این مکان به دست آورده‌اند و سپس در ۱۵ سال قبل هم حسین نامی با سردار جنگ بختیاری به این نواحی آمده و کمی حفاری نموده ولی چیزی به دست نیاورده است.

چنانکه گذشت در پنج ماه قبل مردم بختیاری در این ناحیه برای تخته قاپو شدن خانه می‌ساختند. در حین کندن زمین کلنگ به سختی بلند شد رعایا هم اصرار در بیرون آوردن آن داشتند. آخر الامر با وسعت بسیار شکم آن مجسمه بزرگ را سوراخ کرده و زمانیکه خاک را عقب زدند مجسمه بدست آمد. با سر و بدون دست و برای جستجو کردن دست مشغول حفاری شدند. در حال کاوش دست مجسمه را نیافته ولی دست دیگری با دو سر و مجسمه



کوچک دیگر پیدا شد. در حین کندن سنگی به شکل دیو یافته خیال کردند که در شکم این سنگ دفینه است و سنگ را از وسط دو نیم کردند.

منظور ما از این حفاریها پیدا کردن بُن این عمارت و مُعین نمودن تمدن قطعی این زمین بود پس از مشغول شدن به حفاری این بنا آثار زیادی از بازو و پنجه و انگشت و قطعات آهن و کوزه‌های سفالی، شمع‌دان، میخ و خنجر و لگام اسب و صورت آدمی از آهن و غیره بدست آمد.

تعجب در این است که با نبودن راه خوب و نداشتن وسعت این مکان در کوهستان این تمدن یونانی مخلوط به ایرانی چطور پیدا شده...

شمی حصارى هم از سنگ چین داشته که واضح و مشهود است قدری از آن بجا و نیمى ریخته است. این بنابر اثر باد و باران خراب شده... شمی جای قشنگ و مصافی بود گل نرگس بسیار داشت... یک روز و یک شب باران مفصل و رعد و برق بود... روز سه‌شنبه ۱۴ بهمن ماه از میان راهی که به شمی رفته بودیم، برگشتیم.

(اشتاین، ۱۳۲۹)



دیدار بزرگان بختیاری از مجسمه مرد شمی در موزه ملی ایران



اولین تصویر مرد مفرغی الیمائی که در سال ۱۳۱۴ پس از کشف در ایذه گرفته شده است

هویت تندیس



علیرغم همه حدس‌ها و گمان‌ها هنوز هویت حقیقی تندیس مرد الیمائی بر ما مشخص نیست. اما آنچه مسلم است همگان بر الیمائی بودن اثر اتفاق نظر دارند. بی‌شک او بزرگی، سرداری یا حکمرانی الیمائی یا شخصیتی ممتاز از ساکنان همین دیار است که تندیس خود را در ابعاد طبیعی یا قدری بزرگتر به معبد و نیایشگاه شمی هدیه کرده است.

حضور معابد به لحاظ جامعه‌شناختی حاکی از یکجانشینی و به عبارتی شهرنشینی است و واژه فرهنگ همواره با عنصر «مدنیت» «مُدن» و شهرنشینی مقارن و همبسته بوده است. این سابقه البته در ایذه باستان (آیپیر) ریشه‌ای تاریخی داشته و کوچ‌نشینان اولیه‌ی زاگرس به دلایل زیست محیطی و اقتصاد معیشتی و شرایط سیاسی ناگزیر از یکپارچه کردن نواحی پست و مرتفع بودند.

به هر روی هم عیلامیان باستان و هم الیمائیان، اقوامی مذهبی بوده و همواره برای مذهب احترام ویژه‌ای قائل بوده و به عبارتی ایذه شهر معابد مذهبی و نیایشگاه‌ها بوده است و الیمائیان همواره به دلیل اعتقادات مذهبی خود را حافظ و نگاهبان معابد شهر خود می‌دانستند. پس یکی از مکان‌هائی که می‌توانست در آن تندیس‌ها نگاهداری شوند، همانا معابد بودند.

یکی از مهمترین معابد خوزستان که همواره موجب رشک‌انگیزی بیگانگان بوده است معبد شمی است. معبد شمی به استناد مکشوفات یکی از معابد الیمائی‌ها است و تندیس مرد الیمائی در آنجا کشف شده است.

هرگاه ثابت کنیم که مجموعه‌های شمی نمایندهٔ شخصیت‌های سلطنتی هستند و سرورل اشتاین با این نظر موافق است، محققاً خواهیم توانست چنین نتیجه بگیریم که درّهٔ مقدس شمی تبدیل به گورستان زیرزمینی پادشاهان الیمائی گردیده که پایتخت یا یکی از پایتخت‌هایشان در چند کیلومتری آنجا در محل دهکدهٔ کنونی بیان شیخان بوده است.

(امام، ۱۳۷۹، ص ۷۵)

و معمولاً از قدیم رسم بر آن بوده است که آرامگاه و محل دفن مردگان را در اماکن و مناطق مقدس انتخاب می‌کردند.

در میان حکمرانان الیمائی سه فرمانروا از همه مهمتر و قدرتمند بوده و در شکل‌گیری حکومت الیمائیان نقشی اساسی ایفاء نموده‌اند که از آن منظر می‌توان به «کامناسیکر اول» که در واقع هم خود از بنیان استقلال الیمائید بوده و هم از خانواده خزانهداران و نگهبانان مورد وثوق هخامنشی که گویا تولیت نگهداری اموال معبد شمی را نیز عهده‌دار بوده است و به عبارتی سردودمان این سلسله به شمار می‌رود و خود را بر سکه‌ها «شاه بزرگ کامناسیکرس بخشنده» نامیده است. (مگاس سوتر) او یکی از فاتحان بزرگ شهر دولت شوش بوده است و دیگر کامناسیکرس دوم معروف به نیکه فوروس (شاه پیروز) که اغلب سکه‌های او در آياپير با علامت اختصاری « » ضرب شده است و سومی کامناسیکر چهارم که به نظر می‌آید اوج اقتدار الیمائیان در ادوار این فرمانروایان بوده که از پی هم زمام امور را در منطقه الیمائید عهده‌دار بوده‌اند و در همین دوران و ظاهراً براساس اشتهاور و قدرت‌نمایی آنان است که مهرداد یکم اشکانی به سرزمین الیمائید لشگرکشی کرده است.



حسب شباهت‌ها براساس نگارکند خونگ اژد (خونگ نوروزی) و نقش برجسته‌ای که به احترام مهرداد یکم بر این صخره حک شده است و نیز بر تطابق شباهت‌ها احتمالاً تصویر شاه الیمائی که حلقه قدرت را به مهرداد اشکانی اهداء کرده می‌توان حدس زد که تندیس مرد الیمائی مربوط به «کامناسیکر دوم» الیمائی است که در اوج قدرت و اعتبار اقتصادی و سیاسی است و به ابتکار ساخت تندیس خود توسط هنرمندان بومی و احياناً کمک هنرمندان یونانی ساکن در شوش اقدام نموده و تندیس خود را به معبد بزرگ شمی در دوران اقتدار خود هدیه نموده است. همچنانکه در فصول پیشین نیز گفتیم مهرداد یکم اشکانی پس از فتح الیمائید دوباره حکومت الیمائید را به عنوان ساتراپ‌نشین اشکانی به خود آنان یعنی همین خانواده (کامناسیکرس‌ها) واگذار می‌نماید و خود به مقرّ حکومتی در شمال شرقی بازگشت می‌کند.

در دورهٔ الیمائیان براساس گاه‌شماری سالیان، شانزده یا هجده فرمانروا نام کامنسکیر را بر خود داشته‌اند.

متأسفانه برخلاف برخی از تندیس‌ها و سردیس‌ها که هم نام سازنده و هم نام شخص نوشته شده بر این پیکر هیچ نام و نشانی نیست. به عنوان مثال بر سردیس مکشوفه در شوش نام سازنده آنتیوکوس پسر درياس به خط یونانی نوشته شده است ولی بر این اثر خط و علامتی دیده نمی‌شود.

یکی دیگر از نظریه‌های مطروحه ولی ثابت نشده آن است که برخی از پژوهشگران تندیس مرد شمی را (سورنا) سردار بزرگ اشکانی می‌دانند، ولی هنوز این امر برنگارنده اثبات نگردیده است.

سیاس نامه

امام جمعه ایزه، سید کمال موسوی

فرماندار ایزه، حسین لامی زاده

شورای اسلامی شهر ایزه

سیدمهدی موسوی ده موردی - غلام اسماعیلوندی - خدارحم

رشیدی اوندی - ایمان داودی زیلاوی - داود اسماعیل پور -

روزبه حیدری - کورش مرادی

شهردار ایزه، غلامحسین اسدی زاده

رئیس پایگاه باستان شناسی آیاپیر، ایوب سلطانی



کتاب‌نامه:

- اشتاین، سرارول - راه‌ها و پایتخت‌های ایران، ترجمه بهمن کریمی
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان - تاریخ اشکانیان به کوشش نعمت احمدی، انتشارات اطلس، ۱۳۷۱
- افشار سیستانی - ایرج، خوزستان و تمدن دیرینه آن، جلد دوم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳
- اقتداری، احمد - خوزستان و کهگیلویه و ممسنی (جغرافیای آثار تاریخی و باستانی)، جلد سوم، بخش آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵.
- امام (اهوازی)، سیدمحمدعلی - تاریخ خوزستان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹
- اینورنیتزی، آنتونیو - هفت هزار سال هنر ایران، موزه ایران باستان، ۱۳۸۵.
- آمیه، پیر - تاریخ عیلام، ترجمه شیرین بیانی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.
- بهار، مهرداد - اشکانیان، دانشگاه آزاد ایران، ۲۵۳۶ شاهنشاهی
- بیانی، شیرین - شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۶
- بیانی، ملکزاده - تاریخ سکه از قدیمی‌ترین ازمه تا دوره اشکانیان، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹
- پاتس، دنیل تی - باستان‌شناسی ایلام، ترجمه زهرا باستی، انتشارات سمت، ۱۳۸۵.
- پاکزادیان، حسن - سکه‌های الیمائی، ناشر مؤلف ۱۳۸۶



- پرادا، ایدت با همکاری رابرت دایسون - هنر ایران باستان، ترجمه یوسف مجیدزاده انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳
- حیدرآبادیان، شهرام - توصیف باستان‌شناسی و تشریح ساختار فنی پیکره مفرغی بزرگ‌زاده شمی، مرکز تحصیلات تکمیلی واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، (پایان‌نامه تحصیلی کارشناسی ارشد، ۱۳۸۱)
- حیدرآبادیان، شهرام - ریتون‌های اشکانی، نشر ماکان، ۱۳۸۳
- خدادادیان، اردشیر - سلوکیان، نشر به دید، ۱۳۷۸
- دوید، بارون - سفرنامه لرستان و خوزستان، ترجمه محمد حسین آریا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱
- دیاکونف - اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیاله، ۱۳۵۱
- دیاکونف - تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۰
- رضائی، عبدالعظیم - گنجینه تاریخ ایران، جلد ششم، اشکانیان، انتشارات اطلس، ۱۳۷۸
- زاگارل، آلن - ظهور شیوه زندگی در ارتفاعات، ترجمه کورش روستائی، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان چهارمحال بختیاری، ۱۳۸۷.
- سرافراز، آورزمانی، علی اکبر و فریدون - سکه‌های ایران از آغاز تا دوران زندیه، انتشارات سمت، ۱۳۷۵.
- شیپمان، کلاوس - مبانی تاریخ پارتیان، ترجمه هوشنگ صادقی، نشر فرزانه، ۱۳۸۴.



- صراف، محمدرحیم - مذهب قوم ایلام، انتشارات سمت، چاپ دوم، ۱۳۸۷.
- صمدی، مهرانگیز - ماه در ایران از قدیمی‌ترین ایام تا ظهور اسلام، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- ضیاءپور، جلیل - پوشاک ایرانیان، اداره کل موزه‌ها و فرهنگ عامه، ۱۳۴۳
- طالبی، قائینی، فرامرز، فرزانه - کتابشناسی سکه، سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۳
- علیزاده، عباس - شکل‌گیری حکومت عشایری و کوهستانی عیلام باستان، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان چهارمحال بختیاری، ۱۳۸۷
- فون گال، هوربرتوس - جنگ‌سواران، ترجمه فرامرز نجد سمیعی، انتشارات نسیم دانش، ۱۳۷۸
- کالج، مالکوم - پارتیان، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵
- کخ، هایدماری - از زبان داریوش، ترجمه پرویز رجبی، نشر کارنگ، ۱۳۷۷
- گذار، آندره - آثار ایران، ترجمه ابوالحسن سروقدمقدم، انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی استان قدس رضوی، چاپ سوم، ۱۳۷۵.
- گوتشمید، آلفردفن - تاریخ ایران، ممالک همجوار از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ترجمه کیکاوس جهاننداری، بنگاه ترجمه نشر کتاب، ۲۵۳۶
- گیرشمن، رمان - ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هفتم، ۱۳۶۸.
- لوزینسکی، فلیپ - خاستگاه پارت‌ها، ترجمه رقیه بهزادی، نشر پژوهنده، ۱۳۸۰

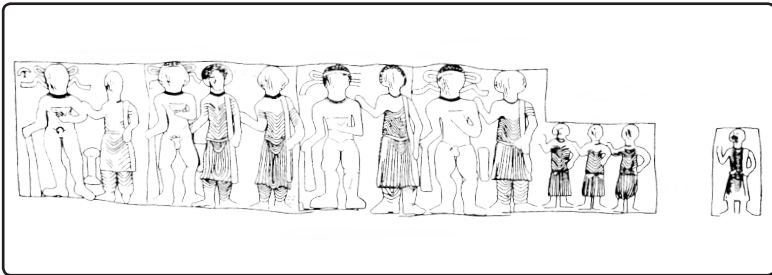
- محمدی‌فر، یعقوب - باستان‌شناسی و هنر اشکانی، انتشارات سمت، ۱۳۸۷
- معیری، هایده - باختر به روایت تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۷.
- مهدی‌آبادی، ملیحه - بیستون، معاونت معرفی و آموزش سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۸۳
- مهرکیان، جعفر - نویافته‌های الیمائی، پایان‌نامه تحصیلی کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴
- واندنبرگ، شیپمن، لویی، کلاوس - نقوش برجسته منطقه الیمائی در دوران اشکانی، انتشارات سمت، ۱۳۸۶
- ورستاندیک، آندره - تاریخ امپراطوری اشکانیان، ترجمه محمود بهفروزی، نشر جامی، ۱۳۸۶.
- وزیری، علی‌نقی - تاریخ عمومی هنرهای مصوّر، جلد اول قبل از تاریخ تا اسلام، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳
- هرمن، جورجیا - تجدید حیات هنر و تمدن ایران، ترجمه مهرداد وحدتی دانشمند، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰
- هینتس، والتر - دنیای گمشده عیلام، ترجمه فیروز فیروزنیا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
- یارشاطر، احسان - تاریخ ایران (از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، ترجمه حسن انوشه، جلد سوم، قسمت اول، پژوهش دانشگاه کمبریج، ۱۳۸۳



مقالاتی که تاکنون توسط پژوهندگان خارجی در خصوص تندیس مرد الیمائی نوشته شده است:^۱

۱۹۳۶	جرج کامرون
۱۹۳۹	جرج کامرون
۱۹۳۷	آندره گدار
۱۹۶۸	آندره گدار
۱۹۳۹	سریک
۱۹۴۱	روستورزف
۱۹۵۴	کنتوو
۱۹۵۹	لوئی واندنبرگ
۱۹۶۲	رومان گیرشمن
۱۹۷۶	رومان گیرشمن
۱۹۷۱	کلاوس شپیمن
۱۹۷۷	مالکوم کالج
۱۹۷۷	هرمان
۱۹۸۴	شروین واین
۱۹۸۷	کاوامی
۱۹۹۲	والتر هینتس
۱۹۹۳	ویتا سرخوش

۱- چیت‌ساز، محمدرضا - سخنرانی فرهنگستان هنر



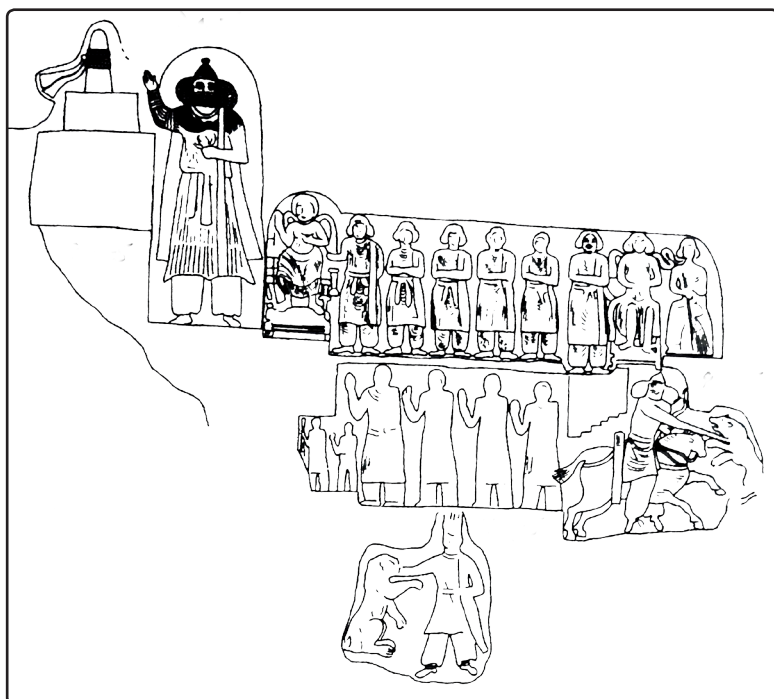
نگار کند الیمائی تنگ بتان شیمبار



سردیس‌های سنگی الیمائی - برد نشانده مسجد سلیمان



سردیس‌های سنگی الیمائی - سر مسجد مسجد سلیمان



نگارکند الیمایی در تنگ سروک، اطراف بهبهان



تندیس مرد مفرغی الیمائی با قدمت دو هزار ساله

الیمائیان (اشکانیان)



identity of the sculptures is not yet known to archeologists, but most of them believe that it belonged to Olimais.

The sculpture, dedicated by the builder to the temple, is simple, without ornament, tiara or jewelry and reminds one of mythical magnificence. The sculpture was built through molding and waxing and reflects the art, technology, and aestheticism of the era. The original sculpture held in Iran Bastan Museum is one the greatest cultural heritage in the country. Hair style, dress, and special pants (Ranpa) shows the man's interest in equestrian.

The sculpture of Olimais man, which is sometimes mistakenly called Partian man, can be seen on many books. As a great matter of art, it has been registered by no. 2401, and antiquity of 50 A.D to 150 A.D. and reflects a salient memorial of ancient Izeh. After 84 years of its discovery in Shamsi Temple, in 2020, the sculpture was put on a pedestal as a symbol of culture and identity with the help and attempt of Islamic Assembly and Municipality of Izeh and collaboration of people and the square is named Olima after the archeological researches and the tribes.



Strabo, Greek historian(64 A.D.) in his Geography Book mention “Olimaise” as a place in Zagros region and a safe base for Olimais soldiers for arching and drilling. Unlike other tribes, they refused to follow Arsacids kings. Other historians also believe that Olimais were different from Arsacids, Suzis, Khuzis – called Ukshi by Greek people.

This religious land benefited from abundance of wealth and temples where Olimais tried to keep and defend.

According to minted coins, sculptures, and engravings during Olimais era, their arts were influenced by traditional schools and co-existence of Iranian and Greek (Hellenic) arts resulting in calm written forms. Izeh has been the base of Olimais government as the beginning of their establishment and the kings related to Kamnaskirs – treasure holders of Shush in Achaemenides era – started their government afterward and according to their coins, ruled the region of Izeh – Tang Srouk, Behbahan, Tang Taban, Shimbar, Masjid Soleiman, Bakhtirai Mountains – which now are the residence of Bakhtiari and Lor tribes.

And finally “Nirofouh” the last Olimai king who rules Ahwaz, was defeated by Ardshir Babakan the founder of Sasanis and this resulted in the establishment of Sasani government.

But the “sculpture of Shami man” discovered in 1935 in a rural region 45 kilometers away from Izeh has a height of a real man (around 194 cm) and shoulder cross of 60 cm. Although the exact



Olimais are probably descendents of Elam powerful tribes who, in the late forth millennium, entered the Khuzestan plain from Zagros Mountains and established a civilization which later resulted in Achaemenides. Finally, after being defeated by Ashours, the last traces of their government by the appearance of “Shotrouks” at the time of “Hani” can be seen in engravings of “Ayapir” in Izeh, Konouh, and Ashkoftsoleiman.

Olimaid, or in greek “Olimaice”, was the basic residence of Olimais tribes in Bakhtiari Mountains or now Izeh Plain. They lived in Ayapiri at the time of Elam and according to embossments in Fung Azhdar, Fung Kamalvand, Fung Yaralivand, resurrected in the same area afterward at the time of Mehrdad I, the great Arsacids king.

Although they lived at the era of Arsacids, however, Olimais maintained their independence through semi-dependent deputies in Khuzestan, and battled Seleucids and Arsacids during their social-political life. They imposed a hard defeat on Antoniofus III king of Seleucids who attempted to plunder Shami Temple; they also scared away Antoniofus IV back to Gabianeh (Isfahan). One may conclude that neither Khuzestan belonged to Arsacids nor Olimaid belonged to Arsacids or Seleucids.

Olima, meaning Mountainous Land, is adopted from Elam and reflects the name of Olimais tribes who probably are the most ancient rice in Bakhtiari, and residents of Izeh plains and mountains.

**Abstract:**

“Olimais” were descendents of Asians or Zagro- Elam – neither Indo-European nor Sámi - living in Bakhtiari Mountains on north – east region of middle Zagros in tribes.

The establishment of Olimais government occurred at the late Seleucids and early Arsacids. They rose on the relics of ancient and novel Susiana whose engravings can still be seen on rocks in the Narsina Temple and Tarsia (now Idhe). Contemporary to Achaemenides, they allied together against Alexander. Although they lived almost the same time as Arsacids but did not accept their sovereignty and always had fight against Seleucids (Alexander’s successors) and Arsacids living in Khorasan and north-eastern area of Persia.

Finally and after Seleucids rulers (i.e. 162 A.D), Olimai tribes established their government with local governors and in 145 A.D. invaded Metropolis of Susa in Khuzestan and minted their own coins and survived for several centuries.

The governors and local tribes often resided on mountains and at the time of rising power, they penetrated Khuzestan and invaded Ramhormoz, Shushtar, Ahwaz, Dezful, Shush, and rich riversides of Dez, Karkheh, and Gabianeh (or Isfahan) and to Mesopotamia and today Iraq. At the time of weakness, they withdrew back to their bases – Bakhtiari Mountains and Zagros rises and falls. They often used partisan strategies for fighting.

The Bronze man Sculpture of Olimais

Dr. Ardeshir Salehpour

2020

Municipality

And

5th Islamic consultative of Izeh city

ICOM *National
Committee
of Museums*
Iran

